

هدائی

سرود

کتابخانه شورای اسلامی
غلامحسین - سرود

کتابخانه شورای اسلامی
کتاب اهدائی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	فرماند امر جاری
مؤلف	
موضوع	
شماره اختصاصی (۱۲۲) از کتب اهدائی : غلامحسین سرود	
جمهوری اسلامی ایران	شماره ثبت کتاب
	۱۳۷۴۴۱۷

چاپی	اهدائی
۱۲۲	سرود

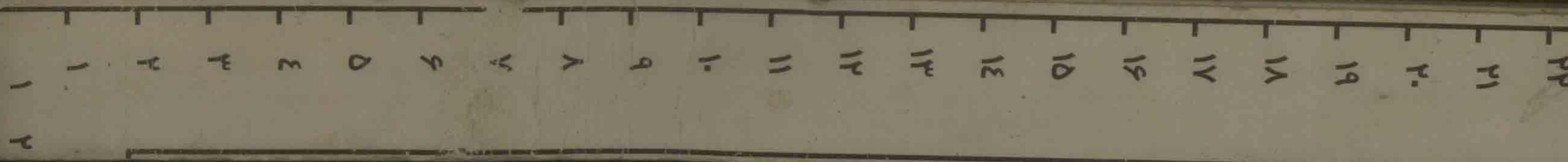
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
غلامحسین سرود

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب اهدائی
غلامحسین سرود
در ۱۳۶۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	فراغت از حلال
مؤلف	
موضوع	
شماره اختصاصی (۱۲۲)	از کتب اهدائی : غلامحسین سرود
 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب ۱۳۷۴۰۵	

چاپی	اهدائی
۱۲۲	سرود



فوائد الترجمان

دستور سخن فرانسه بخاری برای تدریس

در مکاتب علمیه

تألیف

مهدی علی مخبرالسلطنه



دوره اول

قسمت اول

جای چهارم

قیمت

در طهران چهار هزار در سایر ولایات بملاوه اجرت پست

حق طبع محفوظ

۱۳۳۰

مطبعة «ناروس» طهران

شکر الطاف پادشاه جنته مکان مظفر الدین شاه سعید

سزا بود که بشکرانه اهل علم و هنر
هماره یاد کند زان شه هنر پرور
بگیتی اندر هان یاد کار بسیار است
ز پادشاهان قصر و سراو زیور و زور
بیاد کار شهنشه مظفر الدین شاه
بیا تو باغ ادب بین هر آنچه نیکوتر
عجب نه ابرود خود ز ملک ظلمت جهل
چو آفتاب معارف برآید از خاور
بلی ز نور چه نیکو تراست در ظلمت
بلی ز علم چه شایان تراست در کشور
نه آخرین ز پیغمبر روایت است که گفت
به چین همی بطلب علم اگر بود اندر
بروی خلق دو در بر کشود شاه سعید
چنانکه بود همیشه بخاطرش مضمحل
در معارف تا جهلها کند درمان
در عدالت تا از ستم کشد کيفر
سزد بشکر که نوابوکان ملت و ملک
بدرکه احدیت نماز شام و سحر
روان شاه معارف نواز را خواهند
ز جان و دل بچنان با روان پیغمبر



بسمه تبارك و تعالی

در اوقاتی که این بنده تحصیل فرانسه میکردم . بر
شیوه اسالیب معروف عالم این رساله را ترتیب داده . همیشه
بمخاطر داشتم که بانشار آن خدمتی به ابنای وطن کرده
باشم . اینک که احتیاج نوابوگان وطن را بیشتر از پیشتر
بدین رساله دیدم . بطبع آن اقدام نمودم و بسعی معتمد السلطان
میرزا عباسقلی خان معلم فرانسه انجام پذیرفت .
و من الله التوفیق

طهران ۱۳۳۰

مقدمه

چون ناگزیر در ضمن چاپ بعض غلطها اتفاق میافتد
از معلمین خواهش مند است نسخه خویش را
تصحیح کنند تا درس بدرس کتاب شاگردان را
اصلاح توانند کرد.



مقدمه

مقدمه

بقدر لغات المرء یكثر نفسه
وتلك له عند الشدائد اعوان
فبادر الى حفظ اللغات مسارعاً
فكل لسان في الحقيقة انسان

دوره اول

قسمت اول

§ ۲ - حروف فرانسه بر حسب صورت بر دو قسم است
کوچک و بزرگ

حروف کوچک

a. b. c. d. e. f. g. h. i. j. k. l. m.
n. o. p. q. r. s. t. u. v. w. x. y. z.

حروف بزرگ

A. B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M.
N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z.

§ ۳ - از این حروف ۲۶ گانه a, e, i, o, u, y) را که بمنزل حرکاتند صوت (voyelles) و باقی را مصوته (consonnes) نامند

b. c. d. f. g. h. j. k. l. m. n. p. q. r.
s. t. v. w. x. z.

ترکیب اصوات را با مصوته هجی گویند و هر جمله مرکب از صوت و مصوته را که یک تلفظ گفته شوند يك جمله هجاییه syllabe

e a i o u

u i e a o

a i o e u

le la je ce me ne de tu ta
sa su nu si ni.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در بیان حروف تهجی فرانسه و قواعد خواندن آنها
§ ۱ - الفبای فرانسه باضماء و او مکرر مشتمل بر ۲۶ حرف است که از چپ راست نوشته میشود

فرانسه	تلفظ	فارسی	فرانسه	تلفظ	فارسی
a	آ	ا	n	ان	ن
b	ب	ب	o	اُ	و
c	نه	ث	p	پ	پ
d	د	د	q	کو	ک
e	ه	—	r	ار	ر
f	اف	ف	s	اس	س
g	ژ	ژ، گ	t	ته	ت
h	آش	ه (ه)	u	و	—
i	ئی	ی	v	و	و
j	ژی	ژ	w	و (ا)	و
k	کا	ک	x	ایکس	گک ز
l	ال	ل	y	ایگرک	ی
m	ام	م	z	زد	ز

• این دو صوت در فارسی نیست مبتدی باید از اهل زبان بیاموزد و در ادای آنها دقت کند ۵ چون صفت ترکی در گر (بین) و لا چون واو در گول (بمزد) تلفظ میشود • تلفظ ترکی (۱) در الفاظ فرانسه نیست در الفاظ ما خود از آن کیسی یا آلفانی استعمال میشود

pa-pa بابا. ma-ma مادر. jo-li مقبول. fi-ni تمام.
ma-ri شوهر. no-ta توضیح. po-li مودب. ra-vi
مجدوب. بیخود. mi-di ظهر. pu-ni تنبیه شده.
de-mi نصف. nite-nu نگاه داشته شده.
a-bo-li برطرف شده. موقوف شده. fa-vo-ri خاطر-تعلق.
do-mi-no بازی است. ma-ca-ro-ni رشته مخصوص از برنج.
mo-ral حکمت-معنی. fa-tal شدنی-محتوم. par-ti حذیب
دسته. fu-tur مستقبل. vil-la کوشک.

علامت املاء

§ ۴ - علامات املاء (accents) سه علامت است که
بر اصوات سوای y گذارده شوند

- | | |
|--------------|------------------------|
| ۱ - مرکز کسر | é — accent aigu |
| ۲ - مرکز فتح | è — accent grave |
| ۳ - مرکز مد | ê — accent circonflexe |

§ ۵ - مرکز کسر را فقط روی é میگذارند هر جا
خواهند برخلاف قیاس کسره خوانده شود (۱)
été تابستان. blé گندم. donné داده.

§ ۶ - مرکز فتح را روی è, à, ù گذارند در ù صوت
ارا به فتحه قریب کند در à و ù برای فوائد لغوی است.
père پدر. frère برادر. mère مادر.

(۱) e در آخر کلمه بدون مرکز کسر هیچ خوانده نمیشود یا
اینکه بسیار خف و بصوت اصلی خود تلفظ میگرد

§ ۷ - مرکز مد را روی â, ê, î, ô و û میگذارند
از برای مد صوت آنها
âme روح. pâte خمیر. fête عید. tête سر. file
جزیره. pôle قطب. mûr رسیده. flûte نی.

é-lè-ve شاگرد. sé-vè-re سخت (ثابت رأی). é-bène
آبنوس. a-rè-ne مرمله. (۱) é-tu-de مطالعه. é-pée
قداره. va-lée دره. rè-ve رؤیا. ar-mée لشکر.
fu-mée دود. é-cu دینار (سپهر). zé-ro صفر.
fè-lé شکست دار. zé-lé ساهی. ré-pé-té مکرر. ar-
rè-té رقم (حکم). sé-vé-ri-té سخت. fi-dé-li-té وفا.

croute قیاق نه دیک. épître منظومه - رساله.
âne خر. plâtre گچ. faite فله - تیزه. grâce
لطف. chaîne زنجیر. blâme ملامت - رسوائی.
être بودن. lâche بی درک. pôle قطب.
trône تخت-سلطنت. dôme کتید. dîner شام.
pêche هلو. sûr مطمئن. pâte جویان.
pêcheur صیاد. rôti کباب. brûler سوزاندن.

§ ۸ - در تلفظ اصوات مرکبه (diphthongues) وان
دو یا چند صوت است که بیک صوت خوانده شود.

è = ai پشم laine. کک aide.
é = ai حرف زدن parlai.

(۱) اصطلاحاً محلی که رمل ریخته باشد برای کشتی گرفتن
یا امثال آن از مشقها چون کود زورخانه

maître معلم	naître زائیدن	ê = ai
paume کف دست		o { a u
eau آب	peau پوست	e a u
feu آتش		e { e u
voeu خواهش	coeur دل	œ u
reine ملکه		è = ei
moi من	toi تو	oa = oi
roi شاه		ou — او بضم همزه
mou نرم	cour حباط	ay — آی به یای زده
balayer روفت		ay — ای به کسر همزه و سکون یا
crayon مداد		ay — ای به کسر همزین
pays مملکت		

در سایر متوالیات هر صوت باواژ خودش خوانده شود

pei-ne زحمت . feu آتش . au-be فجر .
 jeu-di پنجشنبه . au-tour دور . bau-me شیر درخت .
 sau-le ید . vei-ne رگ (ورید) . four-mi مورچه .
 meu-le سنگ فسان . peur ترس . la-beur (در) (رنج) .
 cou-leur رنگ . jeu بازی . neuf نو (نه) .
 leur درد . jeu-ne جوان . au-teur نویسنده مؤلف .
 fleur گل . é-pau-le شانه . ne-veu نوه .

cou کردن . jau-ne زرد . beur-re کره . dé-
 tour انحراف عطف . bou-le گلوله . sou-pe آبگوشت .
 vide خالی . jour-nal روزنامه . sou-ri-re لب خند .

mé-moi-re حافظه - یادداشت . soir عصر - سر شب .
 pi-voi-ne گل صدتومانی . es-poir امید . poi-re کلای .
 pia-no پیانو . foi-re بازار . a-voir داشتن .
 diè-te رژیم . pier-re سنگ . fiè-re فخور . pié-
 té ترحم . mi-el عمل . piè-ce قطعه پارچه . dia-dè-
 me نیم تاج - تاج . tui-le سفال . dia-ble شیطان .
 cui-vre مس . ma-tiè-re ماده . lui-re درخشیدن .
 vio-lon کمانچه .

§ - ۹ چون خواهند در صوت مرکب هر جزو بصوت
 خود خوانده شود دو نقطه (tréma) بالای صوت
 نانی میگذارند

Moïse موسی . Noël عید میلاد .

در تلفظ بعضی حروف مصوتة

§ ۱۰ - c - قبل از e و i نای مثلث و الاکاف
 خوانده شود مگر آنکه مرکری (cédille) زیر آن بگذارند
 ciel آسمان . force قوت . cela این . ce این .
 due خان . ture ترك . capital سرمایه . canon توله .
 façade نمای عمارت . façon ساخت .

§ ۱۱ - ch - شین معجمه خوانده شود

caché مخفی . chambre اتاق . chose چیز .

§ ۱۲ - g - قبل از e, i و y و الاکاف فارسی

خوانده شود (۱)

genou زانو. degré درجه. grâce ترجمه. garçon
پسریجه. gage مواجب. cage قفس.

§ ۱۳ - h - در الفاظ فرانسه بتلفظ در نمی آید اگر چه ملفوظ و غیر ملفوظ در آن تشخیص میدهند

h ملفوظ (aspiré) علامتش سرکری است که در کتب (۱) لغت جلو آن میگذارند و همزه نه قبل تلفظ شود honte شرم. haine بغض.

h غیر ملفوظ آن علامت را ندارد و همزه خفیف تلفظ شود homme مرد. humain انسانی. habil چاک.

§ ۱۴ - s - ما بین دو ویل زوالا s خوانده میشود
aisé آسان. raser تراشیدن. rose گل سرخ. sel نمک.
danser رقصیدن. sûr مطمئن. soir سرشب.

§ ۱۵ - t - قبل از دو ویل متوالی که اولی آید و i باشد تائی مثلث والا تائی مثنات خوانده شود (دوره دوم)
action عمل. fraction کسر.

§ ۱۶ - اصوات غنه (nasal) و آن m و n است که قبل از ویل واقع شده باشند که هر دو بنون غنه تلفظ شوند مگر آنکه m و n مکرر شده یا متحرک باشند بشرحی که در مقدمه دوره دوم خواهد آمد

(۱) در تلفظ g قبل از n معلم در موقع اشاره کرده اگر توضیحات بخواند به مقدمه دوره دوم رجوع نماید

§ ۱۷ - حروف مصونه مکرر بالنسبه مشدد تلفظ شوند یا آنکه گوئیم این تکرار موجب وضوح صوت آهست
aller رفتن. offrir تقديم کردن. accuser مقصر کردن.
année سال. colline تپه. ballon بالون. guerre جنگ. etc. (و غیره).

§ ۱۸ - تلفظ و عدم تلفظ حروف مصونه را در آخر کلمه معلم متوجه بوده صوت i را قبل از l و n غنه همچنان صوت e را قبل از n غنه و قانون اتصال مصونه را در کلمات متوالیه در موقع بیان کند چنانکه توضیحات در مقدمه دوره دوم داده شده است.

مشق قرائت

tabac تنون. drap ماموت. coup برش. trop زیاد.
vingt پست. froid سرد. chaud گرم. estomac معده.
parler حرف زدن. sang خون. doigt انگشت. donner دادن.
envers بطرف.

fusil تفنگ. famille خانواده. fille دختر. bataille جنگ.
oreille گوش. soleil افتاب. travail کار.
feuille ورق. برگ. fauteuil صندلی دسته دار.

bain حمام. main دست. pain نان. faim گرسنگی.
impur ناخالص. peindre نقاشی کردن. plein پر. afin برای.
cousin عمو زاده. enfin بالاخره.

moins کمتر. coin کوشه. parfum عطر. lundi دوشنبه.
fin آخر. bien خوب. rien هیچ. loin دور.
fine نازک - لطیف. mine معدن. reine ملکه. peine
زحمت. cousine دختر عمو.

ابتدا بساکن و دو ساکن متجاور در وسط کلمه برخلاف فارسی
frère, برادر. cri فریاد. clou میخ. blé گندم.
blonde زرد و سفید پوست. crête تاج خروسی.
brave شجاع. bride دهنه. bronze برنج.
brosse ماهوت پاک کن. sa-ble شن. mar-bre مرمر.
flat-terie تملق. cou-dre دوختن. sa-bre شمشیر.
ordre نظم - امر. gré رضای خاطر. glo-be کره.
pré چمن. souff-le فوت. trè-fle شدر.
problème مسئله. plan-te نبات. ti-tre عنوان.
ong-le ناخن. liv-re کتاب. as-tre ستاره.

مصوت آخر کلمه سابق به صوت اول کلمه لاحق زده میشود
آنجا که کلمه لاحق مبتدی به صوت یا h غیر ملقوظ باشد
un habit یک جامه. mon ami دوست من. une heure
یک ساعت. les arbres درختها. cet homme این مرد
songez à vos affaires فکر کارهای خودتان باشید
dix écoles ده مدرسه. vend-il بفروشد?
pas encore نه هنوز.

در وصل d به t خوانده شود. x و z ز

§ ۱۹ - باید دانست که در الفاظ فرانسه تشخیص

مذکر و مؤنث داده میشود و هر يك را علامتی است که آنها را
ادات تعریف می نامند (article).

حرف تعریف مذکر le است و حرف تعریف مؤنث la
شاگرد باید نهایت دقت را داشته حرف تعریف کلمات را صحیحاً
فرا گیرد

le père پدر مادر la mère
le frère برادر خواهر la sœur

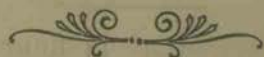
§ ۲۰ - کلمات زبان فرانسه را ۹ قسم کرده اند:

le nom	اسم	l'article, m.	حرف تعریف
le pronom	ضمیر	l'adjectif, m.	صفت
le verbe	فعل	l'adverbe, m.	وصف فعل
la préposition	رابطه	l'interjection, f.	اصوات
la conjunction	حروف عاطفه		

توضیح - حرف تعریف، اسم، ضمیر، صفت و فعل را، از
انواع کلمه، که در آنها تغییرات صوری پیدا میشود منصرف
(variable) گویند؛ وصف فعل، روابط، حروف عاطفه
و اصوات را که در آنها تغییری حاصل نمیشود مبنی (invariable)

§ ۲۱ ارقام فرانسه:

1	2	3	4	5	6	7	8	9	0
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۰



درس اول

لغت

la reine	ملکه	Dieu	خدا
la tante	خاله، عمه	le roi	پادشاه
la mère	مادر	le père	پدر
la sœur	خواهر	le frère	برادر
la plume	قلم	le livre	کتاب
bon	خوب	est	است
bonne		et	و

فائده — صفت را در فرانسه دو صیغه است یکی از برای مذکر دیگری از برای مؤنث غالباً در صیغه مؤنث تغییری حاصل میشود

قرائت 1 LECTURE

Le bon Dieu.- Le bon roi.- Dieu est bon.
Le roi est bon.- Le livre est la plume.
La reine est bonne.- La bonne tante.- La sœur est bonne.- La bonne mère.-

نماینده — حرف اول جمله واسم علم را در فرانسه بزرگ می‌نویسند و چون جمله تمام شود نقطه در آخر آن می‌گذارند.

درس دوم

لغت

le cheval	اسب	la fleur	گل
-----------	-----	----------	----

le chien	سگ	la rose	گل-روخ
le lion	شیر	la pomme	سیب
le chat	گربه	la poire	گل‌آبی
le chameau	شتر	la cerise	آلبالو
petit, petite	کوچک	grand, grande	بزرگ
muet, muette	گنگن	joli, jolie	قشنگ
beau, belle	مقبول		

اشاره — معصومه غیر ملفوظه آخر کلمه را در صیغه مؤنث که e در آخر کلمه اضافه میشود تلفظ باید کرد

LECTURE, 2.

Le cheval est grand.- La fleur est petite.
Le chien est joli.- La rose est jolie.- La belle rose.- Le bon chien. Le grand chameau.

DEVOIR (تمرین)

خدا خوب است. پادشاه خوب. برادر بزرگ است.
خواهر کوچک است. گل مقبول است. پدر و مادر. برادر و خواهر. کتاب و قلم. شیر و گربه. گل‌آبی و آلبالو.
شتر بزرگ. اسب کوچک. شیر بزرگ است. گربه کوچک است. گل‌آبی خوب است. سیب خوب است. سگ کوچک. گل مقبول. گل سرخ بزرگ.

درس سوم

فائده — اینجا که حرف اول کلمه صوتیه یا h غیر ملفوظ باشد

fruit. Le père est un grand homme. Le frère est un petit garçon. Le lion est un animal. La rose est une belle fleur.

— DEVOIR. —

يك پادشاه خوب. يك مرد بزرگ. يك برادر كوچك. يك كتاب بزرگ. يك قلم قشنگ. يك كل مقبول. يك نارنج خوب. يك اسب قشنگ. يك دوست خوب. پادشاه خوب پادشاهی است. پسر خوب پسری است. برادر مرد بزرگی است. بچه پسر بچه كوچکی است. شتر حيوان بزرگی است. سك حيوان خوبی است. كبريه حيوان كوچکی است. كل سرخ كل مقبولی است. سيب ميوه خوبی است. آلبالو ميوه كوچکی است. يك شير بزرگ و يك سك كوچك. يك كتاب خوب و يك قلم قشنگ. يك كل مقبول و يك ميوه خوب.

درس چهارم

avoir

داشتن

زمان حال

nous avons ما داریم j'ai (je ai) من دارم
vous avez شما دارید tu as تو داری
ils, elles ont ایشان دارند il, elle a * او دارد

(* در شخص سوم مفرد و جمع ضمير با فاعل فعل مطابقه دارد اگر

حرکت را از حروف تعريف حذف مكنند، بجای آن مركری جلو | ميگذارند كه آرا apostrophe (علامت حذف) كويند. جلو h ماقووظ حرکات حذف نمی شوند

l'ami, m. (le ami عوض دوست
l'homme, m. (le homme عوض مرده انسان
l'orange, f. (la orange عوض نارنج
l'animal, m. (le animal عوض حيوان
فانده m. كتابه از masculin است يعنى مذكرو f كتابه از
féminin يعنى مونث

لغت

l'enfant, m. بچه la honte شرم
l'habit, m. لباس le hibou بوم
l'oie, f. غاز le fruit ميوه
un, une يك (باي نكره)

un enfant يك بچه - بچه une rose يك گل سرخ
un habit يك لباس - لباسی une fleur يك گل - كلی
un livre يك كتاب - كتابی une plume يك قلم - قلمی

LECTURE, 3.

Un bon roi. Une bonne reine. Une petite orange. Un grand pain. L'homme est grand. L'enfant est petit. L'habit est joli. Une bonne plume. Un bon livre. La rose est une fleur. La poire est un

— ذیل —

فائده — در سؤال صیغه فعل را مقدم بر ضمیر آورده
خط وصل (trait-d'union) مابین آنها میکشند در آخر
جمله استفهامیه بجای نقطه ختم نقطه سؤال (?) میگذارند

avons-nous ?	ما داریم	ai-je ?	من دارم
avez-vous ?	شما دارید	as-tu ?	تو داری
ont-ils ?	ایشان دارند	a-t-il ?	او دارد
ont-elles ?	ایشان دارند	a-t-elle ?	او دارد

ت زائده در مورد مفاصل از برای منع التئامی دو صوتیه و رفع ثقل تلفظ است
ت غیر ماقووظ آخر ont در وصل ماقووظ میشود .

CONVERSATION 1. (مکالمه)

oui بل non خیر ou یا

As-tu un livre?	Oui, j'ai un livre.
L'homme a-t-il une rose? (۱)	Oui, il a une rose.
La sœur a-t-elle une poire?	Oui, elle a une poire.
La rose est-elle une fleur?	Oui, la rose est une fleur.
La noix est-elle un fruit?	Oui, la noix est un fruit.

(۱) در سؤال با وجود ذکر فاعل (مبتدا) مقدمه ضمیر بارز
منفصل حذف نمیشود خلاف فارسی.

فائده — در فرانسه علامتی برای مفعول به در مقابل رای فارسی نیست.

le jardin یک عمو را un oncle باغ-باغرا
la noix درختی را un arbre گردو-گردورا
le moineau پرندۀ پرندۀ را un oiseau گنجشک گنجشک را
aussi هم - همچنان

LECTURE, 4.

J'ai une rose. Tu as un livre. Il a une plume. Nous avons un jardin. Vous avez un cheval. Ils ont une orange.

Le père a un jardin. La mère a aussi un jardin. Le moineau est un petit oiseau. Nous avons un bon oncle. Vous avez un bon père. Il a le grand livre. Tu as la fleur.

— DEVOIR. —

من یک سیب خوب دارم. تو یک اسب بزرگ داری. او
یک قلم قشنگ کوچک دارد. ایشان یک پدر خوب دارند.
ما یک سیب، یک کلابی و یک آلبالو داریم. مرد کلاه دارد.
بچه کتاب را دارد. گنجشک مرغی است. ما یک کل داریم.
شما یک باغ بزرگ دارید. ایشان یک مرغ کوچک دارند.
من یک برادر و یک خواهر دارم. تو عموئی خوبی داری.

مذکر است مذکر و اگر مؤنث است مؤنث آورده شود مثلاً اگر
صفت از پدر است il گویند و اگر از مادر است elle همچنان از
کتاب il گویند و از قلم elle.

bons	خوب	bon	خوب
grands	بزرگ	grand	بزرگ
petits	کوچک	petit	کوچک
اشاره — حرف غیر ملفوظ آخر کلمه در جمع همچنان غیر ملفوظ می ماند.			

لغت

le bras	بازو	le canif	قلعش
le fils	پسر	la porte	در
la fille	دختر	la maison	خانه
le nez	بینی	la chambre	اتاق
la montre	ساعت	la souris	موش
l'ennemi, m. دشمن			

doux, douce شیرین — ملائم sont مستند

اشاره — معلم شاگرد را ملتفت اختلاف حروف آخر صفات در صیغه مؤنث نموده قواعد راجع بدان را مبادا کره نماید.

six	شش	un, une	یک
sept	هفت	deux	دو
huit	هشت	trois	سه
neuf	نه	quatre	چهار
dix	ده	cinq	پنج

LECTURE 5.

Le jardin a une porte. La maison a six chambres. L'homme a deux bras. L'en-

Le jardin est-il grand?	Non, le jardin est petit.
Le moineau est-il un grand oiseau?	Non, il est un petit oiseau.
L'enfant a-t-il une plume?	Oui, il a aussi un livre.
Le garçon a-t-il une pomme ou une poire?	Il a une pomme et une noix.
La pomme est-elle un bon fruit?	Oui, la pomme est un bon fruit.
Le roi a-t-il un grand jardin?	Oui, le roi a un grand jardin.

درس پنجم

فائده ۱ — علامت جمع در فرانسه غالباً با s غیر ملفوظ است که بر آخر کلمه می افزایند اگر حرف آخر کلمه s, x یا z نباشد جمع le و la هر دو les و e در اینجا بکسر تلفظ میشود.

مفرد جمع

les rois	پادشاهان	le roi	پادشاه
les reines	ملکهها	la reine	ملکه
les hommes	مردان	l'homme	مرد

فائده ۲ — حرف تعریف و صفت و ضمیر متابعت اسم میکنند و علامت جمع میکنند.

les jeux	بازیها	le jeu	بازی
es noyaux	هستهها	le noyau	هسته
nouveaux	{ در جمع گوئی	nouveau	{ جدید-تازه
nouvelles		nouvelle	

اشاره - جمع صیغ مؤنثه صفات بموجب تغییر حروف آخر همان بر S بسته میشود .

فائده ۲ - علامت اضافه در فرانسه است که با le مذکر آنجا که حرکت آن حذف نشده باشد به du مرکب شود

le jardin du roi	باغ شاه
le livre de l'enfant	کتاب بچه
la porte de la maison	درب خانه

جمع هر سه صورت des میشود و تابع مضاف الیه است نه مضاف .

les jardins des rois	باغهای شاهان
les livres des enfants	کتابهای بچهها
les portes des maisons	دربهای خانهها
les châteaux du roi	قصرهای پادشاه
les arbres du jardin	درختهای باغ
les portes de la maison	دربهای خانه

توضیح - در فرانسه اضافه موصوف بر صفت چنانکه در فارسی معمول است جایز نیست .

le beau jardin	باغ قشنگ
la belle fleur	گل مقبول
l'eau froide	آب سرد

fant a dix noix. Les petits enfants ont quatre chiens. Hassan a deux frères et trois sœurs. Les souris ont un grand ennemi. Mohammad a cinq enfants, trois fils et deux filles.

Les petits enfants. Les grands arbres. Les bons pères. Les belles fleurs. Les bons fruits.

DEVOIR.

پادشاهان خوب. قصرهای بزرگ. گلایهای مقبول. خانهای کوچک. خانه ده اطاق دارد. اطاق پنج در دارد. مردم دو بازو دارند. محمد دو ساعت دارد. سیبها بزرگند. گلابیها کوچکند. پسرها خوباند. دخترها هم خوباند. درختهای بزرگ مقبولند. من سه دوست خوب دارم. تو دو دشمن داری. دوستان خوبند. برادران خوب. خواهران خوب.

درس ششم

فائده - اسم وصفی که به eu, eau, au و œu منتهی می شوند جمعشان بر x است .

les chapeaux	کلاهها	le chapeau.	کلاه
les feux	آتشها	le feu	آتش
les vœux	نذر ها	le vœu	نذر

نقده

le maître	معلم	appliqué*	ساعی-برکار
l'école	مدرسه	simple	ساده
l'écolier	شاگرد	content, e*	راضی
l'élève		sage *	طاقل-دانا
le château	قصر	toujours	همیشه*
froid, e	سرد	le pépin	همه-نخمه
voilà	آنجا هست	voici	اینجا هست

LECTURE, 6.

Le canif de l'écolier est bon. Les arbres du jardin sont beaux. Les châteaux du roi sont grands. Les fleurs du jardin sont belles. J'ai le livre du maître. Voici les noyaux des fruits. Les chapeaux des écoliers. Les nouveaux livres sont bons. Les bons élèves sont appliqués. Les vœux des enfants sont simples. L'homme sage est toujours content.

DEVOIR.

باغهای تازه مقبولند. قصرهای پادشاه بزرگند. سیبهای دماوند شیرینند.*. گلایبهای کاشان بزرگند. آلبالوهای شمیران خوبند.

* صفاتی که در غیر استاد بعد از موصوف ذکر میشوند ستاره ممتاز خوانند بود. * اسامی بلاد غالباً تعریف ندارند.
ex: les pommes de Démavand.

هستهای سیب کوچکند. بازیهای بچهها ساده اند. کلاههای دخترها بزرگند. مدرسه ده اطاق دارد. ما معلم خوبی داریم. اینجا است دو سیب و چهار کلابی. شاگردان پرکارند. معلم از شاگردان راضی است.

درختهای باغ بزرگند. میوههای باغ شیرین اند. باغ های شاه مقبولند. اطاقهای قصر قشنگ اند.

درس هفتم

فائده - ضمائر شخصی که مضاف الیه واقع شوند در فرانسه صیغه مخصوصی دارند در متکلم وحده مفرد مغایب و مفرد مخاطب تذکیر و تانیث نیز در آنها ملاحظه میشود بسته بان که مضاف مذکر یا مؤنث باشد.

mon père پدر من - پدرم ma mère مادر من - مادرم
ton frère برادر تو - برادرت ta sœur خواهر تو - خواهرت
son fils پسر او - پسرش sa fille دختر او - دخترش
در جمع مغایب جمع مخاطب و متکلم مع الغیر تشخیص مذکر و مؤنث داده نمیشود.

notre mère شما مادر ما votre sœur شما خواهرتان
leur tante عموی ایشان leur oncle خاله ایشان

این صورت ضمائر شخصیه را در فرانسه صفت ملکی (adjectif possessif) میگویند.

Les habits bleus sont jolis. Ces noyaux sont petits.

DEVOIR.

کتاب من. قلم تو. اسبابو. خانه ما. باغ شما. ساعت ایشان.
من دو خانه بزرگ دارم. خانه شما بزرگ است. برادر من سه باغ
مقبول دارد. دوست شما سه برادر دارد و دو خواهر. برادر
ایشان شش کتاب دارد. بچه کوچک سه کنجشک دارد. پرندوها
قشنگند. میوه ها شیرینند. اطاق بزرگ پنج در دارد. باغ ما
ده درخت بزرگ دارد. خانه جدید ما هشت اطاق دارد.
بیرق ما سبز است. چیه های شما سیاهند. لباس های ایشان
کبودند. سیب های قرمز قشنگند. کلهای آبی مقبولند. کل
سرخ رنگ خوبی دارد.

CONVERSATION.

Les pommes sont-elles mûres? Oui, elles sont mûres.

Les poires sont-elles douces? Oui, elles sont douces.

Les drapeaux sont-ils rouges? Non, ils sont verts.

Le château du roi est-il grand? Oui, il est grand.

لغت

le manteau	پرده-تصویر-نخته	le tableau	حبه-باتو
le corbeau	کارد	le couteau	کلاغ
le drapeau	ستشتی	le vaisseau	بیرق
la couleur	رنگ		
jaune	سفید*	blanc, che	زرد
bleu, e	نارنجی	orangé, e	مسکینود
noir, e	سبز	vert, e	سیاه
gris, e	سرخ	rouge	خاکستری
violet, tte	قهوه «گندمگون»	brun, e	بنفش

اشاره - دیده شد که در بعضی صفات بر صیغه مؤنث علاوه بر e تأنیث
حرف دیگری نیز افزوده میشود چون در blanc که blanche شده
است و باشد که مصونه آخر به حرف دیگر تبدیل باید یا مکرر شود
چون در violette و douce

bleu جمعش بر s است بر خلاف قیاس

LECTURE, 7.

Mon livre est petit. Ta plume est grande. Son chapeau est noir. Notre habit est gris. Votre tableau est beau. Leur drapeau est rouge. La couleur de la rose est belle.

Les vaisseaux du roi sont grands. Le corbeau est un oiseau noir. Le moineau est de couleur grise. Les arbres sont verts.

les cieux	آسمانها	le ciel	آسمان
les yeux	چشمها	l'œil	چشم
les genoux	زانوها	le genou	زانو

جمع صفات ملکی

nous montres	ماغتهای ما	mes livres	کتابهای من
vos maisons	خانههای شما	tes plumes	قلمهای تو
leurs enfants	بچههای ایشان	ses canifs	قلمتراشهای او

در جمع اختلاف تأنیث و تذکیر از میان میرود.

ÊTRE بودن

زمان حال ، مثنی

nous sommes	ما هستیم	je suis	من هستم
vous êtes	شما هستید	tu es	تو هستی
ils,elles sont	ایشان هستند	il, elle est	او هست

لغته

puissant	قوا	riche	دواشمنند
prudent	عاقل - با احتیاط	pauvre	فقیر
le marchand	تاجر	encore	هنوز - باز
juste	عادل - صحیح	malade	ناخوش

le sort نرنوشت - قسمت

LECTURE, 8.

Je suis content de mon sort. Notre roi est juste. Où sont les écoliers? Ils sont

Votre frère a-t-il un tableau? Oui, il a un beau tableau.

Votre oncle a-t-il un tableau? Oui, il a trois tableaux.

Les moineaux sont-ils grands? Non, ils sont petits.

L'écolier est-il sage? Oui, il est sage et appliqué.

Votre ami est-il toujours à Londres? Non, il est à Paris.

Sa fille est-elle sage? Oui, elle est sage et appliquée.

درس هشتم

فائده - کلمات مثنی به *al* در جمعشان *al* مبدل به *aux* میشود

les généraux	سربان	le général	سرتیب
royaux	(جمع)	royal	پادشاهی

جمع *royale* به صیغه مؤنث بر *ه* است باعتبار آنکه آخر کلمه *ه* افتاده

شواذ - هفت لفظ است از الفاظ مثنی به *ail* که برخلاف

قیاس بر *aux* جمع بسته میشوند من جمله *ه*

les travaux کارها le travail کار

از نوادر جموع سه لفظ ذیل را درین جایاد میکنیم

ه در خصوص شاذ و نوادر رجوع بدوره دوم فرمایند

— ذیل —

ÊTRE بودن

زمان حال، استقاماً

sommes-nous?	مایم	suis-je?	منم
êtes-vous?	شائید	es-tu?	توئی
sont-ils?	ایشانند	est-il?	او است
sont-elles?		est-elle?	

لغت

la craie	گل سفید	fermé, ée	بسته
le papier	کاغذ	ouvert, e	باز
la feuille	ورق	épais	انبوه - کلفت
la fenêtre	دریچه	épaisse	

LECTURE.

Le papier est-il blanc? La craie est-elle blanche? Le crayon est-il rouge? Les feuilles sont-elles vertes? La porte est-elle fermée? La fenêtre est-elle ouverte? La chambre est-elle grande? Le livre est-il épais? Mon père est-il riche? Le frère est-il puissant? La sœur est-elle prudente? L'enfant est-il malade? Sommes-nous pauvres? Etes-vous riches? Les hommes

encore à l'école. Mes amis sont toujours malades. Vous êtes très prudents. Nous sommes encore très jeunes. Les marchands sont riches. Les pauvres enfants sont prudents. Ils sont très appliqués. Les élèves prudents sont toujours appliqués. Voici les poires de votre jardin. Elles sont bien (خیلی) mûres. Nos pommes sont bien douces. Les livres des élèves sont bons.

DEVOIR.

کتاب‌های من خوب‌اند. شاگردان مدرسه عاقلند. درختهای باغ شما بزرگند. بچه‌های ایشان پرکارند. لباسهای او خیلی کبودند. بیرقهای ایشان سبزند. دوستان شما ناخوش‌اند. میوه‌های من رسیده‌اند. معلمین مدرسه همیشه راضی‌انداز شاگردان. کلاه‌های ما قشنگند. لباسهای تازه من مقبولند. تمرینات شما ساده‌اند.

روح آدمی توانا است. باغهای پادشاهی بزرگند. سرتیپان دولت‌مندند. عموی من هنوز در (à) اصفهان است. مردمان دانا از قسمت‌شان راضی هستند. دخترها هنوز خیلی جوانند. خدا عادل است. کجاست برادر شما؟ او در طهران است.

la plante	گیاه	le monde	عالم - مردم
la terre	زمین	l'image f.	صورت
la cour	حیاط	le toit	بام

LECTURE,

Dieu est le créateur du monde. L'homme est l'image de Dieu. Les feuilles sont le manteau des arbres. Le jour est pour le travail et la nuit pour le repos. Les chats sont les ennemis des souris. Le toit de cette maison est joli. La cour de votre maison est grande. La terre est ronde. Ces plantes sont belles. Cet arbre a encore des feuilles. Cet habit a une bonne couleur. C'est votre livre. C'est votre plume. Les feuilles de cet arbre sont petites. Ces deux hommes sont frères. Ces filles sont sœurs.

DEVOIR.

بر کهای این درخت کردند. رنگ این گل مقبول است. درختی این باغها بزرگند. خالق این عالم عادل است. کلهای گیاه مقبولند. حیاط این خانه بزرگ است. این میوها شیرین اند. این کلهها سرخند. عموی این بچه فقیر است. شاگردان این مدرسه ساعی اند. میزهای این اطاق گردند. این بچه چشمهای

sont-ils justes? Le jardin du roi est-il grand? Le livre de l'écolier est-il bon? La porte de la maison est-elle large? Les chapeaux de ces enfants sont-ils neufs? Vos nouveaux livres sont-ils bons?

درس نهم

فایده ۱ - sa, ta, ma بجای son, ton, mon استعمال میشوند اینجا که کلمه مؤنث به ویل ابتدا کند

mon amitié f.	دوستی من
ton amande f.	بادام تو
son origine f.	اصل او

فایده ۲ - حروف اشاره که بفرانسه آنرا adjectif démonstratif گویند سه است.

ce, cet, cette این

توضیح - ce از برای مذکر است cette از برای مؤنث
cet از برای مبتدی به ویل که مذکر باشد جمع هر سه ces است

ces jardins	این باغها	ce jardin	این باغ
ces portes	این درها	cette porte	این در
ces arbres	این درختها	cet arbre	این درخت

لغت

la feuille	ورق - برگ	Le créateur	خالق
------------	-----------	-------------	------

Quelles parties de notre corps sont les organes de nos sens?

Quels sont les organes de l'ouïe?

Quels sont les organes de la vue?

Quel est l'organe de l'odorat?

Quels sont les organes du goût?

Quel est le principal organe du toucher?

quel est, quelle est کدام است
quels sont, quelles sont کدام اند

✽ درس دهم ✽

فائده — à با le به au مرکب میشود و با les به
aux بدون آکسان .

à la mère	به مادر	au père	به پدر
à la maison	به خانه	au jardin	در باغ
à l'église, f.	به کلیسا	à l'enfant	به بچه

اشاره — à برای ملکیت و لیاقت هم آورده شود در معنی
ظرفیت کاهی بترجمه فارسی در نمی آید لکن در فرانسه ترك آن
جایز نیست .

Mohammad est au jardin. محمد در باغ است

l'enfant est à l'école. بچه در مکتب است

je suis à la maison. من خانه هستم

آبی دارد. خدا خالق زمین و آسمان است. این بچه عاقل است.
این شاکردان ساعی اند.

Les cinq sens.

L'homme a cinq sens.

Ce sont: l'ouïe, la vue, l'odorat, le goût
et le toucher.

Chaque sens a un organe.

Les organes des sens sont: les oreilles,
les yeux, le nez, la langue et les mains.

Les oreilles sont les organes de l'ouïe.
Les yeux sont les organes de la vue. Le
nez est l'organe de l'odorat. La langue
et le palais sont les organes du goût. Les
mains sont les principaux organes du
toucher.

sens, m.	حس	toucher, m.	لامسه
ouïe, f.	سامعه	organe, m.	اسباب آلات
vue, f.	بصره	oreille, f.	گوش
odorat, m.	شامه	langue, f.	زبان
goût, m.	ذائقه	main, f.	دست
principal	عمده	palais, m.	کام

QUESTIONS.

Combien de sens avons-nous?

Quels sont les noms de ces cinq sens?

Qui est dans la cour? C'est votre ami.
 Qui est chez Monsieur votre père? C'est mon oncle.
 A qui sont ces lettres? Elles sont à mon père.
 Votre devoir est-il facile? Non, il est très difficile.
 Où est ma plume? Elle est sur la table.
 Monsieur votre père est-il à la maison? Non, il est au jardin.
 Votre élève est-il bien appliqué? Oui, il est à louer.
 Qui a mon canif? C'est votre ami Hossein.
 Où est Monsieur votre oncle? Il est à la campagne.
 Qui est le créateur du monde? C'est le bon Dieu.

HASSAN.

Hassan est un écolier; il est très appliqué. Je suis son camarade.
 Mon camarade, Hassan, est robuste et trapu. Sa tête est ronde. Ses cheveux sont bouclés et blonds. Il a le front large. Ses sourcils sont épais; ses yeux sont

cette lettre est à Hassan (۱) این کاغذ متعلق بحسن است
 ce livre est à vous این کتاب مال شما است
 l'écolier est à louer شاگرد تحمیدین کردن است
 ces jardins sont à l'Etat این باغها دولتی اند

لغات

la lettre	رقعه	le midi	ظهر
la poche	جیب	le minuit	نصف شب
l'Etat m.	دولت	la campagne	بیلاق
le portrait	تتمثال	carré, e	مربع
dans	در	faute, f.	مسهو غلط
avec	با	difficile	مشکل
sur	روی	chez	زد
louer	تحمیدین کردن	qui	کی

CONVERSATION.

Où est votre ami? Il est au jardin.
 Où sont les élèves? Ils sont à l'école.
 Où sont mes lettres? Elles sont dans ma poche.
 Où est votre fils? Il est chez son oncle.
 Où est Sohrab? Il est chez son père.

(۱) یعنی باید بحسن برسد نه اینکه او نوشته است

de qui est ce portrait? این شکل کی است
 à qui est ce portrait? این شکل برای کی است (ملاك کی است)

معنی موضوعی (از) خود نباشد دلالت بر مقدار غیر معین یا اشخاص نکره میکند.

du pain	نان (مقداری)
de la viande	گوشت (ا)
de l'argent	نقره (ن)
des pommes	سیب (معدودی)
des poires	کلابی (ز)
des livres	کتاب (معدودی)

هر جا که کلمه شامل اجزای معدود باشد بصیغه جمع آورده شود و هر جا اجزای معدود در معنی کلمه ملحوظ نباشد بصیغه مفرد چنانکه در سیب و کلابی و کتاب و در نان و گوشت و نقره ملاحظه میشود خلاف فارسی که در هر دو حال کلمه را مفرد آورند.

فائده ۲- de را درین دلالت باضمایم حرف تعریف حرف تعریف تبعیضیه نامند article partitif

لغت

le pain	نان	la farine	آرد
la viande	گوشت	le sucre	قند
la soupe	سوپ (آبگوشت)	le café	قهوه
l'œuf, m. (۱)	تخم مرغ (۱)	le vin	شراب
que	چه - که	la bière	آب جو

(۱) در مفرد قای آخر خوانده میشود در جمع بتلفظ درونی آید

bleus .

Hassan a le visage oval, un peu allongé. Son menton est pointu, ses joues sont fraîches et roses. Il a bonne mine.

La bouche de mon camarade est petite, ses lèvres sont minces, ses dents sont blanches.

Le nez de Hassan est droit et fin.

لغت

camarade, m.	رفیق	visage, m.	صورت
robuste	قوی بنیه	oval, e	بیضی
trapu, e	کوتله و قصیر	allongé, e	کشیده
tête, f.	سر	menton, m.	چونه
rond, e	گرد	pointu, e	نوک باریک
cheveux, m.	مو	joue, f.	کونه رخساره
bouclé, e	بجهد حلقه حلقه	frais	نازه
blond, e	زرد مو سفید پوست	fraîche	
front, m.	پیشانی	rose	گلی
large	پهن	lèvre f.	ل
sourcil, m.	ابرو	mince	نازک
bouche, f.	دهان	fin, e	لطیف باریک
dent, f.	دندان	droit	راست

درس یازدهم

فائده ۱- de در فرانسه آنجا که از برای اضافه یا مفید

باغهای خوب هست. در باغها درختها هست. درختها برك دارند. این تاجر قند خوب دارد. مردمی هستند که (qui) همیشه راضی اند.

CONVERSATION.

le métal	فلز	l'or, m.	طلا
là	انجا	l'argent, m.	نقره
* oval, e	بیضی	le cuivre	مس
* haut, e	بلند	le zinc (۱)	روی
* amer, ère	تلخ	le plomb	سرب
* âcre	دبش - زحمت	le fer	آهن
* aigre	ترش	l'étain, m.	قلع

Qu'avez-vous là? J'ai du sucre et du café.

Votre ami a-t-il de l'or ou de l'argent? Il a de l'or et de l'argent.

Y a-t-il de grandes (۲) maisons dans cette ville? Oui, il y a de grandes et de petites maisons.

Qu'avez-vous dans votre poche? J'ai de l'or et de l'argent dans ma poche.

Où sont mes livres? Ils sont sur la table ovale.

(۱) C درین کلمه شبیه به گک تلفظ میشود (۲) درس ۱۶

il y a یافت میشود (پیدا میشود)
il y en a (از آن) یافت میشود
y a-t-il در سؤال گوئی

LECTURE.

J'ai du pain et de la viande. Avez-vous aussi du sucre et du café? Il y a des arbres, des fleurs et des fruits dans le jardin. Dans la ville, il y a des maisons et dans les maisons, il y a des chambres. Le roi a de l'argent. Ce marchand a de la farine et des œufs. Dans les livres il y a des feuilles. Les feuilles de mon livre sont grandes. Les enfants ont des vœux simples. Il y a des hommes qui sont toujours contents. L'élève a des canifs et des plumes. Il a aussi du papier. (کاغذ)

DEVOIR.

من آرد دارم. بوقند داری. اوقهوه دارد. شما نان دارید؟ ایشان گوشت دارند؟ این گوشت خوب است. آرد شما خوب نیست. در باغ میوههای خوب هست (یافت میشود). در باغ ما کلهای خوب (مقبول) یافت میشود. ما قهوه خوب داریم. قند خوب هم دارید؟ خیر، چائی خوب داریم. پدر من کتابهای خوب دارد. پول همراه (sur) خودتان دارید؟ درین شهر

Il a la mine souriante رویش خندان است

لغت

doigt, m.	انگشت	musclé, e	پر عصب
jambe, f.	ران، لگن	adroit, e	فرز، ماهر
épaule, f.	شانه	agile	چابک، شاطر
cou, m.	گردن	bombé, e	برجسته، محدب
poitrine, f.	سینه	vif, vive	زنده، باجنب و جوش
ventre, m.	شکم	alerte	چالاک
géant, m.	بهلوان	joyeux, se	شاد، بشاش
taille, f.	اندام، کمر قامت	de bonne humeur	خوش خلق
solide	محکم		
teint, m.	بشره، چوده	sympathique	بجسب، مطبوع
physionomie, f.	قیافه	moyen	متوسط

درس دوازدهم

فایده - علامت انکار ne ... pas است که ne مقدم
و pas مؤخر بر صیغه فعلی یا مصدر ذکر شود.

نداشتن Ne pas avoir

nous n'avons pas	نداریم	je n'ai pas	ندارم
vous n'avez pas	ندارید	tu n'as pas	نداری
ils n'ont pas	ندارند	il n'a pas	ندارد
elles n'ont pas		elle n'a pas	

Y a-t-il de hauts arbres dans ce jardin? Oui, il y en a (۱).

Y a-t-il du plomb chez ce marchand? Oui, il vend (میفروشد) du plomb, du fer et du cuivre.

Ces noyaux sont-ils amers ou doux? Il y en a d'amers et de doux. (۲)

— ذیل —

Mohamad (l'écolier.)

Le petit Mohamad a deux bras bien musclés. Il a les mains petites. Ses doigts sont adroits. Ses jambes sont agiles. Il a les épaules carrées et larges.

Il a un cou rond, une poitrine bombée, un gros ventre.

Pour son âge, il est un géant. Il est vif, alerte, joyeux, de bonne humeur et aimable. Ses pieds sont petits, mais il est solide sur ses pieds. Il a la taille moyenne, le teint frais, la physionomie sympathique.

Il a les cheveux crépus موش مجعد است

(۱) Y یعنی در اینجا و en یعنی از آن

(۲) تلخ است شیرینش هم هست

D E V O I R.

من گرم است. — تو سردت است. — او بر خطاست. —
ما صبر نداریم. — حسن يك مداد ندارد. — تقی دیگر يك قلم
ندارد. — این بچه يك غلط در ترجمه اش ندارد. — این شاگرد
برخطا است. — آن مرد حق دارد. — این زن کرمش است. —
این بچه سردش است. — ایشان قلم حسن را ندارند (۱). — ما
يك شاهی نداریم.

— ذیل —

Mohamad (suite)

Mohamad est un bon garçon. Il est très appliqué. Le maître est très content de son zèle. Son cahier est toujours propre. Il a un *encrier* et un *porte-plume*. Il a aussi du papier, des plumes et des crayons. Il est déjà fort en *géographie* et en *arithmétique*. Il a un bon *atlas*. La *couverture* de son atlas est rouge. Ses livres sont *illustrés*. Ils sont *dorés* sur la tranche.

le zèle	سی	l'atlas, m.	کتاب نقشه
l'encrier, m.	دوات	la couverture	جلد

(۱) در فارسی این عبارت یعنی قلمی مثل قلم حسن ندارد در
فرانسه یعنی قلم حسن را بر نداشته اند

avoir faim گرم بودن * کرمه بودن
avoir soif سرد بودن * تشنه بودن
avoir tort حق داشتن برخطا بودن
avoir raison صبر (۱) patience, f.

اشاره — plus بمعنی دیگر بجای pas گذارده شود.

LECTURE.

Je n'ai pas *tort*. — Tu n'as pas *raison*. —
Il n'a pas *chaud*. — Nous n'avons pas *froid*. —
Hassan n'a pas un livre. — Taghi n'a pas
un crayon. — Nous n'avons pas votre plume. —
Mon ami n'a pas *faim*. — Ils n'ont pas
soif. — Le garçon n'a *plus* son père. — L'é-
colier n'a pas un livre. — Ce petit garçon
n'a pas *tort*. — Cet homme n'a pas *raison*. —
Cette femme n'a pas *chaud*. — Nous n'avons
pas votre livre. — Ils n'ont pas la plume
de Hassan. — Ces hommes n'ont pas un
chahi. — Ces enfants n'ont pas *patience*.

* گرم بودن و سرد بودن کسی را این دو مصدر از جمله مصدری اند
که در فارسی صرف مخصوص دارند

j'ai chaud	من گرمم است
tu as chaud	تو گرمی است
il a froid	او سردش است

(۱) معلم بتلفظ تا قبل از i اشاره کند

DEVOIR.

حسن کارکن است. — تقی تنبل است. — معلم از برادرش راضی است. — این بچه‌ها مهر می‌بندند. — این مرده‌ها خوب نیستند. — این کتابها خوب اند. — این قلمها خوب نیستند. — این بچه‌ها کارکن نیستند. — حسن تنبل نیست. — معلم از تقی راضی نیست. — این زنها خوش بخت نیستند. — سعی شما کافی نیست. — پدر شما مهربان نیست. — من دیگر پدر مهربان خودم را ندارم. — این بچه‌ها عاقل نیستند. — این شاگردان خسته نیستند.

Le livre.

Chaque livre a une *préface*, une *table* de *matières* et *plusieurs chapitres*. Le papier en (۱) est blanc ou *coloré*.

Le *titre* est *ordinairement* sur la couverture du livre. Les tranches des livres sont *quelquefois* colorées ou dorées. La couverture est en carton épais ou mince. Mon livre est *broché*. Votre livre est *relié*. Il y a quelques *gravures* dans ce livre. Il est *illustré*. *L'auteur* de ce livre est très *célèbre*. J'ai deux livres chez le *relieur*.

en (۱) یعنی از آن و متعلق بدان می آید درین صورت ضمیر است راجع با اسم سابق الذکر

le porte-plume	دسته قلم	illustré	مصور
la géographie	جغرافیا	doré	مطلا
l'arithmétique, f.	حساب	propre	تمیز
la tranche	حاشیه	به کتاب	

درس سیر دهم

Ne pas être نبودن

n. ne sommes pas	نیستیم	je ne suis pas	نیستم
vous n'êtes pas	نیستید	tu n'es pas	نیستی
ils ne sont pas	نیستند	il n'est pas	نیست
elles ne sont pas		elle n'est pas	
heureux	خوشحال، خوشبخت	fatigué	خسته
aimable	مهربان	suffisant	کافی بس

Je ne suis pas content. - Tu n'es pas riche. - Il n'est pas pauvre. - Nous ne sommes pas *heureux*. - Vous n'êtes pas *aimable*. - Ils ne sont pas appliqués. - Cette table n'est pas grande. - Cette chambre n'est pas carrée. - Ces noyaux ne sont pas amers. - Ces pommes ne sont pas mûres. - Ces poires ne sont pas douces. - Le maître n'est pas content de cet élève. - Cet argent n'est pas suffisant. - Ce garçon n'est pas prudent. - Votre élève n'est pas appliqué.

لغت

la brosse	ماهوت پاک کن	le domestique	نوکر
l'éponge, f.	اسفنج	la servante	خدمه تکار
le balai	جاروب	la casserole	دیک
la clef	کلید	la cuisine	آشپزخانه
là	انجا (اینجا)	le concierge	دربان
le valet de chambre		فرش خلوت	

LECTURE.

N'avez-vous pas faim?— N'avez-vous pas soif?— N'ont-ils pas chaud?— N'ai-je pas raison?— N'a-t-il pas tort?— Le domestique n'est-il pas à la maison?— La servante n'a-t-elle pas le balai?— Le valet de chambre n'a-t-il pas la clef?— Le concierge n'est-il pas là?— La porte n'est-elle pas fermée?— La brosse n'est-elle pas sur la table?— N'avez-vous pas une éponge?— La casserole n'est-elle pas dans la cuisine?— Le livre n'est-il pas à Hassan?— Les jardins ne sont-ils pas à l'Etat?— A qui est ce crayon?— A qui est cette plume?— Cette grande maison n'est-elle pas à votre père?— Votre frère n'est-il pas au jardin?— Votre père n'est-il pas à la maison?— Ces plumes ne sont-elles pas bonnes?— La rose

لغت

carton, m.	مقوی	préface, f.	مقدمه
broché	نه دوخته	table de matières, f.	فهرست
relié	جلد شده	chapitre, m.	فصل
gravure, f.	تصویر	plusieurs	چند، متعدد
auteur, m.	نویسنده، صنف	coloré	رنکین
célèbre	معروف	titre, m.	عنوان
relieur, m.	صحاف	quelquefois	گاهی
ordinairement		معمولاً، متعارفاً	

درس چهاردهم

انکار استفهامی

ne suis-je pas?	نیستم	n'ai-je pas?	ندارم
n'es-tu pas?	نیستی	n'as-tu pas?	نداری
n'est-il pas?	نیست	n'a-t-il pas?	ندارد
n'est-elle pas?		n'a-t-elle pas?	
n'avons-nous pas?	نداریم		
n'avez-vous pas?	ندارید		
n'ont-ils pas?	ندارند		
n'ont-elles pas?			
ne sommes-nous pas?	نیستیم		
n'êtes-vous pas?	نیستید		
ne sont-ils pas?	نیستند		
ne sont-elles pas?			

bre *près* de la porte. La porte est toujours fermée. Les fenêtres sont ouvertes pendant la journée. Il y a deux balais dans la chambre des valets de chambre. Les valets de chambre sont bien propres. Ils sont toujours en habit blanc.

لغت

nombreux, se	متعدد	serviteur, m.	} خادم
près	نزدیک	laquais, m.	
pendant	در مدت	cocher, m.	دروشچی
femme de chambre, f.			خدمتکار
maître d'hôtel, m.			میزبان
maîtresse de la maison			خانم خانه
lingerie, f.			رخشورخانه
journée f.			مدت يك روز از صبح تا شام

دوس پانزدهم

فائده — در تبعیضه باقید کمیت به de قناعت کنند بدون ذکر حرف تعریف و اینجا که شماره ممکن باشد لفظ را جمع آورند.

Une tasse de thé	يك فنجان چای
Un morceau de pain	يك قطعه نان
Une paire de souliers	يك جفت کفش
Un mètre de drap	يك ذرع ماهوت
Un verre d'eau	يك آب-تيكان آب

n'est-elle pas une belle fleur?— Le moineau n'est-il pas un petit oiseau?— La pomme n'est-elle pas un fruit?— Le maître n'est-il pas content de l'écolier?— Ces enfants ne sont-ils pas toujours sages?.

DEVOIR.

شاگردان همیشه ساعی نیستند؟— حسن شاگرد کار کنی نیست؟— يك كتاب خوب ندارد؟— قلمدانش قشنگ نیست؟— اين مردمان خوشبخت نیستند؟— نوکر شما اینجا نیست؟— خدمتکار او در آشپزخانه نیست؟— دربان کلید را ندارد (۱)؟— اين ماهوت پاك كن خوب نیست؟— معلم از ترجمه شما راضی است؟— اين دختر بچهها همیشه عاقل نیستند؟—

Le menage. (اداره خانه)

Mon ami est riche. Ses *serviteurs* sont nombreux. Il a deux *laquais*, un *cocher* et une *femme* de chambre. Ses enfants ont une *bonne*. Le *maître d'hôtel* est toujours en habit noir. La *maîtresse* de la *maison* est à la *lingerie*. Le premier cuisinier est un gros homme. Chaque domestique est à son œuvre. Le concierge a une cham-

(۱) کلید پیش دربان نیست ؟

beaucoup de pommes. Cet argent est à ce pauvre homme. Cet élève a autant de devoirs que vous. Ces enfants ont moins de livres. J'ai un morceau de drap. Ce marchand a beaucoup de drap. Cette paire de souliers est à Hossein Khan. J'ai une tasse de café et un morceau de pain.

— DEVOIR. —

ما يك نقشه داریم. معلم دو كتاب دارد. ما بقدر كفايت نان داریم. درين باغ كل بسيار يافت ميشود. ما همان قدر پول داریم كه شما. من ابدآ پول ندارم. يك فنجان چاي داريد؟ ده ذرع ماهوت. سه جفت كفش. چهار استيكان آب. من هيچ چيز ندارم. شما بقدر كفايت نداريد. چند كتاب داريد؟ ما كتاب بسيار داریم. ايشان نان كم دارند. قند بقدر كفايت داريد؟ بلى — ما قند بيشتر از (que) شما داریم.

La classe.

Dans la classe il y a des bancs et des tables. Chaque élève a son siège. Il y a un tableau noir dans chaque classe. A côté de chaque tableau noir il y a des morceaux de craie pour écrire. Des cartes sont sus-

همچنين است حكم كميات مبهمه مثبته و منقياً و حكم نقى مطلقاً.

چنداسب (سؤال) Combien de chevaux?

بسيار كل Beaucoup de fleurs

كمى پول Peu d'argent

من پول ندارم Je n'ai pas d'argent

لغة

trop	بیش از اندازه	beaucoup	بسیار
tant	آن قدر	peu	کم
autant	همان قدر	pas	نه
rien	هیچ چیز	moins	کتر
point	هیچ-ابدأ	combien	چند-چقدر
tant de monde	اینهمه مردم	point d'argent	هیچ پول
plus	(بیشتر دیگر (در نقى)		

LECTURE.

Dans notre jardin il y a de beaux (۱) fruits et de belles fleurs. Il y a beaucoup de fleurs dans ce jardin, mais peu de roses. Mon ami a plus d'argent que mon frère. J'ai moins d'amis que vous. J'ai assez de pain et de viande. Il y a cette année-ci (امسال) peu de cerises et

(۱) چون صفت قبل از موصوف آید حرف تعریف حذف شده در ترجمه تنها گفته میشود اسم و صفت هر دو جمع خواهند بود

J'ai mangé(۱)	خورده ام
J'ai bu	آشامیده ام
Donnez-moi	بمن بدهید
Voulez-vous	میخواهید

CONVERSATION.

Avez-vous faim?	Oui, j'ai grand' faim.
Que voulez-vous?	Donnez-moi du pain (چه میخواهید) et de la viande.
Voulez-vous de l'eau ou du vin?	Donnez-moi je vous prie un verre d'eau.
Du beurre ou du fromage?	Du fromage s'il vous (اگر لطف دارید) plaît
M. votre ami a-t-il soif?	Oui, il a grand' soif.
Qu'avez-vous mangé?	De la soupe et du pain.
Votre frère qu'a-t-il mangé?	Il a mangé des fruits avec un morceau de pain.
Avez - vous bu de l'eau?	Non, donnez-moi une tasse de thé.
Voulez - vous une paire de bas?	Non, donnez-moi une paire de souliers.

(۱) معلم شش صیغه را ساخته از هر يك از عبارات مذکور
ایجاباً استقاماً به شاگرد حالی کند

pendues aux murs. Sur les tables il y a des encriers et des plumes. Un ou deux feuillets de papier *buvard* sont *nécessaires* à chaque élève.

Les élèves sont à leurs places. Chacun a un morceau de papier dans la main.

Hassan n'a *point* de livres. Il a *autant* de plumes que Taghi; mais il a *moins* de papier. Mahmoud a peu de livres, mais beaucoup de *connaissances*.

اشاره point بجای pas در نفی استعمال شود و معنی هیچ میدهد

لغت

banc, m. écrire نوشتن classe, f.
نشیمن نیکت suspendu آویزان siège, m.
نشینگاه buvard آب خشک کن nécessaire لازم
tableau noir, m. نقشه سیاه carte, f.
chaque هر autant همان قدر mur, m. دیوار
connaissance, f. اطلاع moins کمتر

— ذیل —

la douzaine دوجین la bouteille بطری
la boîte قوطی le bas جوراب ساقه بلند
le vinaigre زنبیل la corbeille دوغن - کره
le sel نمک l'eau, f. آب le lait شیر
le fromage پنیر

et de bonne encre. Dans cette ville, il y a de beaux jardins et de belles maisons. A Chemran il y a de bonne eau. Dans le jardin de mon ami il y a de belles fleurs. Nous avons de bon thé et de bon sucre. Dans ce jardin, il y a de belles poires et de belles pommes. Ces garçons ont de bon papier. Cet enfant a de beaux yeux, d'épais sourcils. Les nègres (زنګی، سیاه) ont de gros nez, d'épaisses lèvres et des cheveux bouclés.

Donnez-moi des fruits mûr.

Donnez-moi de bons fruits.

DEVOIR.

درین باغ سیب و کلابی خوب پیدا میشود. — این شاگرد قلمهای خوب دارد. — این تاجر کاغذ و مرکب خوب دارد. — در این خانه اطاقهای بزرگ هست. — سیاهها دندانهای سفید دارند. — دوست من کتابهای خوب دارد. — در ایران میوههای خوب هست. —

درین مدرسه شاگردان کارکن هست. — در این باغ درختهای بلند هست. — من سیبهای ترش دارم. — او کلابیهای شیرین دارد.

Avez-vous de l'argent, mon fils? Oui, mon père j'en ai.

Voulez-vous ce morceau de pain? Non, c'est trop, donnez-moi un petit morceau.

Que voulez-vous encore? Donnez-moi une bouteille de bière.

Combien de poires avez-vous? J'ai six poires.

درس شانزدهم

فایده — چون صفت مقدم بر موصوف باشد در تبعیضه حرف تعریف حذف میشود.

De bons livres	کتابهای خوب (مکراً)
De grandes maisons	خانههای بزرگ («)
De beaux jardins	باغهای قشنگ («)
De bon vin	شراب خوب
De bonne eau	آب خوب

آنجا که شماره ممکن باشد صفت و موصوف را جمع آورند.

LECTURE

Cet élève a de bons livres et de bonnes plumes. Son camarade a de bon papier

excellent/ عالی بسیارخوب .
 palais, m. قصر .
 plumier, m. قلمدان . exquis لذیذ . غیس .
 règle, f. گونیا . équerre, f. me, f. صمغ ، مادپاک کن .
 boulanger, m. نانوا . magni-
 ficque باشکوه ، عالی ، بسیارخوب .
 grattoir, m. کاغذ تراشی .

درس هفدهم

فائده — در کلمات مرکبه حرف تعریف ترك و به اضافی قناعت
 میشود (مراد از اضافه اینجا بیان و توصیف است نه تعلق ملکی)

Le maître de musique	معلم موسیقی
le valet de chambre	فراش خلوت
l'hôtel de ville	عمارت حکومت
le mal de dents	درد دندان
l'eau de mer	آب دریا
du jus de citron	آب لیمو

Une montre d'or	ساعت طلا
une bague d'argent	انگشتر نقره
une bourse de cuir	کیف چرمی
un habit de velours	لباس مخمل
" " de soie	لباس ابریشمی
" " de laine	لباس پشمی

Ali a un chapeau. Il y a des chapeaux noirs, blancs, gris, jaunes. L'habit de Hassan est bleu. Il y a des habits verts, rouges, bruns, noirs. L'écolier a de l'encre violette, du papier blanc et des plumes brunes. Cet homme a des poires et des pommes. Le banquier a de l'argent et de l'or. J'ai soif. Avez-vous de l'eau fraîche? Y a-t-il du pain noir chez ce boulanger? J'ai du pain blanc. Y a-t-il du sucre dans le café? Avez-vous du sucre? Oui, j'en ai assez. Ce marchand a toujours des pommes fraîches. Dans cette école, il y a des élèves appliqués. Nous avons du papier blanc, de l'encre verte et des plumes rouges. Dans les grandes villes, il y a de grands palais. Les rois ont des châteaux magnifiques. Dans ce jardin, il y a des poires excellentes, des pommes exquis. Ces élèves ont-ils des plumiers, des gommages, et des règles? Oui, ils ont aussi des canifs, des grattoirs, et des équerres.

MEHDI (l'ouvrier)

Mehdi est un petit *ouvrier*. Il a des *outils*. Ce sont d'abord ses plumes et ses crayons. Il a encore un joli *plumier*, un *encrier* et de l'encre noire. Il a une règle pour tracer des lignes bien droites. Ses cahiers sont propres. Sa gomme lui (برای او) est très utile pour effacer les fautes ou les tâches; car il est encore un peu étourdi et maladroit.

Les livres de Mehdi sont également comme des outils. Il a une *grammaire* française, un livre de lecture. Il est déjà bien instruit dans l'histoire, dans la géographie, dans l'arithmétique.

Ses livres ont une reliure solide.

لغت

tracer رسم کردن. m. d'abord اولاً. m. ouvrier کارگر. plumier, m. قلمدان. outil, m. ابزار. encrier, m. دوات. propre تمیز. e. utile لازم. f. règle - خط. f. effacer پاک کردن. f. ligne خط. f. étourdi کبج. cahier, m. کتابچه. adroit خوش دست و پیچ. gomme, f. مداد پاک کن. maladroit بد دست و پیچ. f. tâche لکه. également همچنین.

Une chaîne de fer زنجیر آهنی
l'ambassadeur de Russie سفیر روس
la toile de Hollande کتان هلندیزی

LECTURE.

Le maître de musique est-il déjà là? Le valet de chambre a-t-il une montre d'argent? L'hôtel de ville de Londres est très grand. J'ai mal de dents. Il n'est pas agréable d'avoir mal de dents. L'eau de mer est amère. Voulez-vous un peu de jus de citron? Donnez-moi une bourse de cuir. Cet enfant a un habit de velours. La toile de Hollande est célèbre. Mon frère a une chaîne de fer et une chaîne d'or.

— DEVOIR. —

معلم موزیک يك ساعت طلا دارد. — فراش خلوت يك انگشتری نقره دارد. — عمارت حکومتی پاریس بزرگ است. — آب دریا سازگار نیست. — سفیر روس يك باغ بزرگ دارد. — قدری آب لیمو بنمیدید. — برادر من يك کیف چرمی دارد. — دوست من يك زنجیر طلا دارد. — برادر شما يك لباس ابریشمی ندارد؟ — لباسهای پشمی گرم نیستند؟ — کتان هلاکد معروف نیست. — آب لیمو ترش است. — حسن يك کیف چرمی دارد. — يك لباس پشمی بنمیدید.

histoire, f. تاریخ. grammaire, f. صرف و نحو.
géographie, f. جغرافیا. arithmétique, f. حساب.

— تمرین —

تقی کارگر کوچک خوش دست و پنجه است. — او بجای اوزار
قلم مداد و کتابچه دارد (۱) يك دوات قشنگ هم دارد. —
غير از این (encore) يك مداد پاك كن برای پاك كردن لكهای
کتابچه اش دارد. — برادرش خیلی بد دست و پنجه است. —
قلمتراشش برای او خیلی لازم است. — کتابچه اش همیشه تمیز
است. — در تاریخ خیلی اگاه است. — برادرش خیلی در حساب
آگاه است. —

اشاره. — شا کرده جمله دیگر بتصرف خودش خواهم ساخت

— درس هیجدهم —

فائده. — علامت مصدر در فرانسه re, oir, ir, er
است یا عبارت دیگر مصدر را در فرانسه باعتبار حروف آخر
چهار باب است که از آنها به مصدر اول و دوم و سوم و چهارم
تعبیر میکنند.

مصدر اول	donn er	دادن
مصدر دوم	fin ir	تمام کردن
مصدر سوم	recev oir	دریافت کردن
مصدر چهارم	vend re	فروختن

PREMIÈRE CONJUGAISON. صرف اول

INFINITIF. مصدر

DONNER. دادن

INDICATIF PRÉSENT. حال خبری

منته	منتهیا
je donn e میدهم	je ne donne pas نمیدهم
tu donn es میدهی	tu ne donnes pas نمیدی
il donn e میدهد	il ne donne pas نمیدهد
nous donn ons میدهیم	n. ne donnons pas نمیدهیم
vous donnez میدهید	v. ne donnez pas نمیدهید
ils donn ent میدهند	ils ne donnent pas نمیدهند

اشاره. — در مصدر اول چون زوائد (terminaisons)
ذیل را ent, ez, ons, e, es, e بر سر اصل مصدر
(radical) در آوریم زمان حال خبری حاصل گردد.

تبصره. — در امر گوئی donnez, donnons, donne
مخفف s مفرد مخاطب. در سؤال گوئی.

میدهد؟	donne-t-il	نمیدهد؟	ne donne-t-il pas
میدهید؟	donnez-vous	نمیدهید؟	ne donnez-v. pas
میدهند؟	donnent-ils	نمیدهند؟	ne donnent-ils pas

لغت

حرف زدن	parler	روان و سلیس	couramment
جستجو کردن	chercher	صحیحاً	correctement

pas de vos affaires. Il ne pense pas à vous. Cet écolier ne cherche pas sa plume. La langue allemande est-elle belle? Oui, mais elle est très difficile. Ne pensez-vous pas à vos devoirs?

DEVOIR.

به کی حرف میزنید (شما)؟ (من) بدوست خودم حرف میزنم. دوست شما فرانسه حرف میزند؟ بل او بسیار صحیح حرف میزند. انگلیسی هم حرف میزند؟ خیر. زبان فرانسه مقبول است؟ بل، آما يك کمی مشکل است. این بچه چه میجوید؟ بی کتابش میگردد. کتابش را دوست میدارد. همیشه بخيال تکالیف خودش است. با بچهها بازی نمیکند. شما در فکر کارهای خودتان نیستید. شما همیشه با بچهها بازی میکنید. برادر شما خوب آلمانی حرف میزند. زبان آلمانی خیلی مشکل است. شما در چه فکرید (بچه چیز فکر میکنید)؟ من بخيال دوست خودم هستم.

Un dîner au restaurant.

Dialogue.

J'ai faim, et toi, cher ami, as-tu soif ou faim?

J'ai plutôt faim.

français	فرانسه	aimer	دوست داشتن
anglais	انگلیسی	penser	دور فکر بودن
allemand	آلمانی	jouer (۱)	بازی کردن
russe	روسی	langue, f.	زبان
	quoi		چه

LECTURE.

Que cherchez-vous? Je cherche mon livre. A quoi pensez-vous? Je pense à mes affaires. De quoi parlez-vous? Nous parlons de nos devoirs. Parlez-vous français? Non, je parle anglais. Cet élève ne parle pas bien (خوب) le français. Il parle aussi l'anglais. Mon ami parle la langue française bien couramment. Les enfants jouent dans la cour. Les bons enfants ne jouent pas beaucoup. Les enfants qui jouent beaucoup ne pensent pas à leurs devoirs. Ces élèves n'aiment (۲) pas la lecture. Le petit Hassan ne pense pas à ses devoirs, il joue toujours. Aimez-vous le café? Oui, j'aime le café et le thé. Mon ami n'aime pas le thé. Cet homme ne parle

(۱) معلم صرف مصادر مذکوره را مثبته منفياً و استنهاماً
از شاگرد کتبی بخواند
(۲) حرکت از ne حذف شده است

Alors tu as envie de manger quelque chose.

Voici un restaurant, entrons!

Voici la carte.

Garçon! quels sont les plats du jour?

Nous avons du rôti de bœuf, des côtelettes de mouton, du poisson.

Avez-vous aussi du gibier?

Non, monsieur.

Quel dîner as-tu commandé?

J'ai commandé deux potages, du poisson, une côtelette de mouton, un plat de légumes, de la salade et deux desserts.

لغت

avoir envie	ميل داشتن	le restaurant	غذاخوری
entrer	وارد شدن	la carte	صورت اغذیه
commander	سفارش دادن	garçon, m.	پیشخدمت
le plat	خوراک (دوری)	des côtelettes	کفتک
du poisson	ماهی	du gibier	گوشت شکار
le dîner	شام	le potage	ابگوشت
la salade	کاهو سرکه-سالاد	le légume	سبزی
	du rôti de bœuf		کباب گوشت گاو
	dessert, m.		شیرینی و میوه آخرت

تکلیف - صرف مصادر مذکوره منبه منفياً استفهاماً

درس نوزدهم

در مقایسه صفات - (comparaison) وان یا به مساوات است
یا به مزیت یا به نقصان در مزیت و نقصان دو حالت است بسته به
آنکه مقایسه مابین دو موصوف یا بیشتر باشد در مقایسه بمساوات
aussi گویند در تفضیلیه plus و le plus در تقلیلیه
le moins و moins.

قیاس بالمساوات

bon	خوب
aussi bon	بهمان خوبی
—	—
—	تفضیلیه
—	تقلیلیه

petit	کوچک	grand	بزرگ
moins petit	کتر کوچک	plus grand	بزرگتر
le m. petit	کتر از همه کوچک	le plus grand	بزرگترین

شواذ

le meilleur	بهترین	bon	خوب
la meilleure	بهترین	bonne	خوب

فائده - حروف اشاره چون کنایه از مشارالیه واقع شوند
از آنها به celui در مذکرو و celle در مؤنث تعبیر کنند و
آنها را کنایات اشاره نامند. در فارسی باید غالب مشارالیه را
بلفظه اعاده کرد در جمع ceux و celles گوئی.

grandes de l'Europe. La maison de mon ami est la plus belle de la ville. Cette maison est plus haute que celle de mon oncle. Ce livre est plus petit que celui de ton frère. Ces arbres ne sont-ils pas plus hauts que ceux de votre jardin? Mon devoir est plus facile que celui de mon frère. Vos plumes ne sont-elles pas plus jolies que celles de Mahmoud? Le soleil n'est-il pas plus grand que la lune? La terre n'est-elle pas moins grande que le soleil? Les chats ne sont-ils pas moins fidèles que les chiens? La tulipe n'est-elle pas aussi belle que la rose? C'est mon meilleur ami. N'est-il pas l'homme le plus sage de la ville? L'élève le moins appliqué de l'école. Le meilleur des fruits. Le vrai malheur est aussi rare que le vrai bonheur.

DEVOIR.

مسئله من سهل تر است از (que) مسئله برادر شما. میزما بزرگترین (میزهای) در کلاس است. طلاگران تر از نقره است. سرب سنگین تر از آهن است. کل سرخ مقبول تر از کل لاله است. زمین بزرگتر از ماه است. آفتاب بزرگتر از کواکب

کتاب من و کتاب دوستم. Mon livre et celui de mon ami.
قلم من و قلم برادرم. Ma plume et celle de mon frère.
لبا-هام و لبای دوستان. Mes habits et ceux de votre ami.
قو-طی-هام و قو-طی-های حسن. Mes boîtes et celles de Hassan.

لفظ

la planète	کواکب-سیاره	lourd, e	سنگین
fidèle	باوفا	Londres	لندن
le cousin	پسر عمو	Paris	پاریس
la lune	قمر-ماه	Europe, f.	اروپا
le soleil	شمس-آفتاب	le pauvre	مسکین
la tulipe	گل لاله	le riche	غنی
mauvais, e	بد	cher, ère	گران-عزیز
souvent		غالباً	

— LECTURE. —

Les pauvres sont souvent plus contents que les riches. Le chien est plus fidèle que (۱) la chat, il est le plus fidèle des animaux. Le chameau est plus grand que le cheval. La rose est la plus belle fleur de votre jardin. Cet arbre est très haut, il est l'arbre le plus haut de la campagne. Ispahan est moins grand que Téhéran. Londres et Paris sont les villes les plus

(۱) در تفضیل به معنی از است.

La tête est *couverte* de cheveux. Les cheveux sont: noirs, blonds, *roux*, *châtains*, blancs, *bouclés*, *crépus*, *soyeux*, *ras*.

لغت

la partie	قسمت	châtain	خرمائی
antérieur	مقدم	crépu	چمد
supérieur	فوقانی - اعلی	soyeux	زرم ، ابریشمی
depuis	از (ابتدایه)	ras	کوتاه (مورچه‌پی)
souvent	بسیار ، خیلی اوقات	couvert	پوشیده
roux	زرد رنگ (درمو)	la marque	علامت
la naissance			رستن‌گاه - ظهور - تولد
l'intelligence			شعور - هوش

درس بیستم

L'imparfait du verbe ماضی استمراری فعل
parler حرف زدن

n. parl ions ما حرف می‌زدیم je parl ais من حرف می‌زدم
v. parl iez شما حرف می‌زدید tu parl ais تو حرف می‌زدی
ils parl aient آنها حرف می‌زدند il parl ait او حرف می‌زد
نقی و استفهام همچنان است که در زمان حال مذکور شد.

استمراری از آن جهت که این زمان از برای اخبار امور عادی است که بتوالی واقع شده باشد معلم در امثله همیشه متوجه این معنی بوده همه جاشاکرد را متنبه کند و معنی استمرار را درست حالی نماید

است. کل سرخ بهترین کل باغ است. این باغ کمتر از باغ دوست شما است. (کمتر بزرگ است) باغ شاه بزرگتر است از باغ ملکه. دستکشهای من سفید ترند از دستکشهای پسر عموی شما. این مرکب بهتر است از مرکب تاجر شما. گلایی همان قدر شیرین است که سیب. قهوه تلختر است از چایی. این سرکه بقدر کفایت ترش است. طهران بزرگتر است از همدان. طهران بزرگترین شهر ایران (la Perse) است. کل لاله شما خوب (بقدر کفایت) سفید نیست. پیراهن شما خوب سفید است. گنجشک کوچکتر است از کلاغ.

La tête.

L'homme a une tête. La tête de l'homme est ronde ou ovale. Le visage est la partie antérieure de la tête. Il y a des visages allongés, ronds ou ovales.

Le front est la partie supérieure du visage, depuis la naissance des cheveux jusqu'aux sourcils. Un front haut et bombé est souvent la marque d'une grande intelligence.

Les autres parties du visage sont: les yeux, les oreilles, le nez, la bouche, le menton et les joues.

je déjeunais à huit heures. Les leçons commençaient (۱) à neuf heures et duraient cinq heures.

— DEVOIR. —

من بی کتاب میگشتم و قتی که تو با دوست حرف میزدی .
من در فکر درسم بودم و قتی که تو در حیاط بازی میکردی .
سابقاً در سه در ساعت هشت شروع میکردند . من سابقاً لباس
سیاه می پوشیدم (میردم) . این مرد جوان همان (celui)
است که با پسر عموی شما حرف میزد . من بی کتاب
میگشتم و قتی که شما با معلم موزیک حرف میزدید . من بازیرا
هرگز دوست نمی داشتم . من همیشه کار را دوست میداشتم .

La salle d'école.

La salle d'école a une porte et deux ou trois fenêtres. On ferme la porte et les fenêtres. On entre par la porte.

Trois ou quatre élèves sont assis sur un banc. Les élèves arrivent vers les huit heures; à huit heures, on sonne la cloche: c'est le signal du commencement de la classe. Les élèves placent leurs livres, leurs cahiers et leurs boîtes à plumes dans les

(۱) cedille نشان آن است که c باید به ث تلفظ شود

تبصره - چون زوائد ذیل را ایت, ais, ais, aient, iez, بجای علامت مصدری بر اصل مصدر بیفزایند شش صیغه ماضی استمراری حاصل شود .

لغت

aller	رفتن	commencer	شروع کردن
déjeuner	ناهار خوردن	durer	طول کشیدن
la partie	وطن	maintenant	حالا
la chasse	شکار	autrefois	سابقاً
le plaisir	شادی - عیش	jamais	هرگز
le matin	صبح	lorsque	وقتی که
hier	دیروز	quand	کی - وقتی که
	quel, quelle	کدام	

LECTURE.

Autrefois j'aimais le jeu, mais maintenant j'aime les livres. Tu n'aimais pas les livres, tu parlais toujours de tes chiens et de la chasse. Ton frère ne pensait jamais à ses devoirs, il parlait toujours des jeux et des plaisirs. Que cherchais-tu hier, lorsque je parlais avec ton frère? Quel est ce jeune homme qui parlait ce matin avec votre oncle? Les persans aiment leur patrie. Quand j'allais à l'école,

Tout le jardin	تمام باغ
Tous les jardins	همه باغها
Toute la maison	تمام خانه
Toutes les maisons	همه خانه‌ها
Toute chose	هر چیزی
Tout homme	هر مردی

LECTURE.

Dieu est le créateur de tout le monde. Cet oiseau est petit. C'est le plus petit de tous les oiseaux. Le lion est le plus fort de tous les animaux féroces. Charles est l'élève le plus appliqué de notre classe. Notre voisin est l'homme le plus aimable du monde. Le fer est le plus fort des métaux et l'or le plus lourd. L'Europe est la plus petite partie du monde et l'Asie la plus grande. L'Alborz est la plus haute montagne de la Perse.

Il y a plusieurs chambres dans cet appartement. Ma chambre est la plus grande de toutes.

— DEVOIR. —

کتاب بهترین رفیقهاست. این است آن که من دوست دارم بیشتر (از همه). بهترین برادران دوستان حقیقی اند.

casiers des bancs d'école. Dans chaque table, il y a trois ou quatre encriers.

Un grand tableau noir est fixé au mur. Les élèves y écrivent (مینویسند) avec la craie des chiffres, des lettres, des mots, des phrases.

لغت		
fermer	بستن	بطرف (سراست) vers
sonner	زنگ زدن	نشانه علامت le signal
arriver	رسیدن	قفه، طبقه میز le casier
placer	گذااردن	رقم، عدد le chiffre
fixer	نصب کردن	حرف (نهجی) la lettre
la cloche	زنگ	کلمه le mot
assis	نشسته	جمله کلام la phrase
la boîte à plumes		قوطی قلم
le commencement		شروع

درس بیست و یکم

لغت		
fort, e	سخت-قوی	کوهستان la montagne
le compagnon	رفیق	باغبان le jardinier
l'appartement, m.		منازل

tous	تمام...ها	tout	همه
toutes	همه...ها	toute	تمام، هر

composé	مركب	chez eux	بمنزل خودشان
réglé	خط کشیده	midi, m.	ظهر
examiner	امتحان کردن	la question	سؤال
certain, e	بعضی	nouveau	جدید
nombre, m.	عدد	nouvelle	جدید
terminer	ختم کردن	récréation, f.	وقت نفس
quitter	بیرون رفتن - ترك کردن		
expliquer	شرح و بیضا دادن		
un quart d'heure	ربع ساعت		

QUESTIONS.

Combien de portes, de fenêtres a la salle d'école? Combien d'élèves sont assis sur un banc? Qu'apportent-ils à l'école? Où placent-ils ces objets? Combien d'encriers y a-t-il dans chaque table? Qu'est-ce qui est fixé au mur? Quels exercices fait-on au tableau noir?

De quoi est composé le cahier? A quelle heure commence la classe? Quel signal donne-t-on? Quand le maître explique-t-il la nouvelle leçon? Quand rentrent-ils chez eux?

درس بیست دوم

PASSÉ DÉFINI.

ماضی محدود (۱)

(۱) محدود از آنجه که معنی این ماضی بر حسب حادث باید در زمان مقطوع از زمان متکلم واقع شده باشد آنهم بدون استمرار یا توالی و تواتر. بلك اسرمعین در زمان محدود (هفته ماه سال) واقع شده است. معلم در امثله قرائت متوجه این نکته باشد که خیلی اوقات ماضی مطلق فارسی بجای ماضی محدود فرانسه میاید.

خانه شما بزرگترین (خانه) این شهر است. طهران بزرگترین شهر ایران است. آسیا بزرگتر است از اروپا. اطاق من بزرگترین (طاق) این خانه است. پسر من ساعی ترین همه بچههاست. این بهترین سیب این باغ است. مردم عاقل همیشه راضی هستند. اینجا ده سیب هست آن یکی از همه بهتر است. این گلایها بهترند. کل سرخ مقبولترین همه کلهاست. سگ باوقارترین همه حیوانات است.

La salle d'école (suite).

Les élèves ont aussi des cahiers. Chaque cahier est composé de plusieurs feuilles de papier blanc. Le papier blanc des cahiers est souvent réglé. La couverture en est bleue ou brune.

Le maître examine un certain nombre d'élèves, il explique la nouvelle leçon. Il pose des questions aux élèves. A dix heures, il y a une récréation d'un quart d'heure. A onze heures ou à midi, la classe du matin est terminée. Tous les élèves ferment leurs livres et quittent la classe pour rentrer chez eux.

لفظ

poser گذاشتن (دادن) rentrer بازگشتن

l'Inde avec la Perse. Les turcs l'obligèrent (۱) à retourner en Perse. Cyrus, roi de Perse attaqua (حمله برد) la ville de Babylone.

Je pensais à lui lorsqu'il arriva. Ne cherchez-vous pas votre livre lorsque nous commençâmes à travailler.

— D E V O I R. —

من فکر کارهام را میکردم و قتیکه تو بی کتابت میکشتی. من قلمهای شاگردان را می تراشیدم (taillais) و قتیکه شما وارد شدید. محمد سعی کرد در (از) متحد کردن (rallier) همه ملل (peuples). آقا محمد خان فتح کرد (gagna) جنگ شیشه را و تقییس را متصرف شد. خدا عالم را درش روز خلق کرد. شاگرد حرف زد با معلم خودش. معلم مجبور کرد شاگرد را. شاگرد ممنون کرد (۲) (obligea) رفیق خودش را.

L'heure de dîner.

Un jeune homme qui manquait de ressources se trouvait sans occupation. Il se présenta chez un négociant et lui demanda

- (۱) این لام کایه از اسم سابق الذکر است که نادر باشد و مخفف le.
(۲) e زائد بعد از g برای اینست که g به و خوانده شود.

n. donn âmes ما دادیم je donn ai من دادم
v. donn âtes شما دادید tu donn as تو دادی
ils donn èrent ایشان دادند il donn a او داد
elles — èrent ایشان دادند elle donn a او داد

بصیرہ — چون زوائد ذیل را a, as, ai
èrent, âtes بجای حروف مصدری بر اصل مصدر بیفزاییم
ماضی محدود حاصل شود. (نفی و استفهام کافی السابق)

لغت

créer	خلق کردن	la victoire	فتح، ظفر
gagner	بردن (گرو، -ود)	la frontière	سرحد
tâcher	سعی کردن	la bataille	جنگ، نبرد
allier	متحد کردن	lorsque	وقتیکه
lui	او	retourner	مراجعت کردن
obliger	مجبور کردن، ممنون کردن		
occuper	گرفتن (جا) تصرف کردن		

LECTURE.

En combien de jours Dieu créa-t-il le monde? Dieu créa le monde en six jours. Xerxes (اسفندیار) occupa Athènes après la victoire de Thermopyles. Nader gagna la bataille de Dehli sur Mohamad Chah. Il occupa Dehli et tâcha d'allier

درس بیست سوم

کنايات ملكى PRONOMS POSSESSIFS

la mienne	مال من	le mien	مال من
la tienne	مال تو	le tien	مال تو
la sienne	مال او	le sien	مال او
la nôtre	مال ما	le nôtre	مال ما
la vôtre	مال شما	le vôtre	مال شما
la leur	مال ایشان	le leur	مال ایشان

فائده - فرق مابین کنايات فوق و ton, mon, الى آخر اینست
که آنها متصل به مضاف بودند و اینها منفصل از مضاف
سابق الذکر و کتبه از آن. در فارسی اعاده مضاف بهتر است

Mon livre est bon. کتاب من خوب است
Le mien est meilleur. کتاب من بهتر است
Ce livre est le mien. این کتاب کتاب من است
وقس علیهذا

اشاره - معلم از الفاظ مذکور و مؤنث در هر صیفه امثله مکرر بخند اهد

در جمع گوئی

les miennes	های من	les miens	های من
les tiennes	های تو	les tiens	های تو

وقس علیهذا

لغت

blâmer کار کردن ملامت کردن travailler

un emploi dans son bureau. Ils tombèrent tout de suite d'accord, et comme le négociant avait ce jour-là beaucoup de besogne il pria le nouvel employé de se mettre à l'œuvre sur-le-champ. Celui-ci commença par écrire une lettre quand tout-à-coup il regarda par une fenêtre d'où l'on remarquait le cadran d'une horloge et s'écria: „Il m'est impossible de rester à présent, c'est l'heure de dîner.“

Vraiment, répliqua le négociant, c'est le temps de dîner. Allez vite et ne retournez plus.

لغت

occupa-ressource, m. فاقد بودن. manquer
présenter, f. کاره مشغله. se trouver خود را دیدن.
معرضه کردن. négociant, m. تاجر. demander خواستن
(سؤال کردن) emploi, m. مأوریت. کار. bureau, m.
دفترخانه. employé, m. مأور. کارگر. tomber افتادن.
d'accord موافق. f. حاجت. besogne, f. کاره مشغله. prier
درخواست کردن. m. صفحه ساعت. cadran, m. regarder نگاه-
کردن. f. horloge, f. ساعت. remarquer متفت شدن. se
mettre شروع کردن. s'écrier فریاد کردن. retourner
برگشتن. rester ماندن. répliquer جواب دادن. vite زود.
sur-le-champ سرجا (فوراً) à présent حالا. tout à coup
خفایه. vraiment واقعا. impossible غیر ممکن.

ses agréments et la campagne a les siens.

— DEVOIR. —

این کتاب را خوب میباید (شما)؟ بلی من اورا میبایم بهتر از کتاب خودم (مال خودم). همسایه شما خوب (bien) میخواند؟ بلی او همیشه يك آواز مقبولى میخواند. این آواز را بشنوید خیلی مقبولست. نى شما بهتر است از كآنچه من. معلم ما ملامت میکند هر روز شاگردان تنبل را. رفیق من همیشه كتابش را فراموش میکند. این گلها بهترند از گلهاى من. این اطاق بزرگتر است از اطاق شما. همسایه من دولتمندتر است از همسایه شما. سك من قوی تر است از سك او.

Les Vêtements.

Jean est toujours propre. Il a des *vêtements simples*, mais bien *brossés*. Sa *chemise* est bien blanche; sa *cravate* est *nouée* avec soin.

Il porte une petite veste en *drap* gris. Son *gilet* est de même *étoffe* que sa veste. Sa *culotte* est en *drap rayé*. Comme Jean est encore petit, il a une *culotte* courte. Son frère porte déjà un *pantalon* long. Ses *bas* son bien tirés. Ils ne *retombent* pas sur ses *talons*.

oublier	فراموش کردن	le voisin	همسایه (مرد)
écouter	گوش دادن	la voisine	همسایه (زن)
trouver	یافتن - پیدا کردن	la chanson	آواز - تصنیف
chanter	آواز خواندن	le violon	کمانچه
paresseux	تنبل	la flûte	نی (ساز)
gronder	غریبن - اندلند کردن		
les agréments	کیفیات، تهنات (حظ)		

LECTURE.

Mon cahier est meilleur que le tien. Notre voisin a un jardin, qui est plus grand que le vôtre. Ces pommes sont meilleures que les tiennes. Le violon de votre voisin est plus cher que le nôtre. Les fleurs de notre jardin sont moins belles que celles du vôtre. Vos roses sont plus jolies que les miennes. Mon devoir est plus facile que le vôtre. La flûte de notre jardinier n'est pas aussi bonne que la vôtre. Mon violon est meilleur que le tien. Le fils de notre voisin trouva hier un cahier dans le jardin, il donna le sien à mon petit frère.

Nous trouvons cette chanson très belle. Cet écolier oublie toujours ses livres; le maître le gronde chaque jour. La ville a

درس بیست و چهارم

PASSÉ INDÉFINI ماضی مطلق*

du verbe parler از فعل حرف زدن

j' ai parlé	من حرف زده ام
tu as parlé	تو حرف زده ای
il a parlé	او حرف زده است
elle a parlé	او حرف زده است
nous avons parlé	ما حرف زده ایم
vous avez parlé	شما حرف زده اید
ils ont parlé	ایشان حرف زده اند
elles ont parlé	ایشان حرف زده اند

Du verbe aller از فعل رفتن

je suis allé, e	من رفته ام
tu es allé, e	تو رفته
il est allé	او رفته است
elle est allée	او رفته است
nous sommes allés	ما رفته ایم
vous êtes allés	شما رفته اید
ils sont allés	ایشان رفته اند
elles sont allées	ایشان رفته اند

* مطابق باین اعتبار که از برای این زمان حدی ملحوظ نیست
چنانکه در ماضی معدود ملحوظ است.

Jean est bien *chaussé*. Ses *chaussures* sont *cirées*. Les *cordons* de ses souliers sont toujours noués. Ils ne *traînent* pas sur le *sol*.

Les *végétaux* et les animaux nous donnent les *matières* nécessaires à la *confection* des vêtements.

Les animaux donnent le cuir, la laine et la soie.

Le *lin*, le *coton* et le *chanvre* sont des plantes *textiles*.

لغت

cravate, f. ساده *simple*. *vêtement*, m. لباس. *brossé*, f. ماموت پاک‌کی زده. *chemise*, f. پیراهن. *rayé* خط کشیده. *tiré* کشیده. *vest*, f. نیم‌تنه. *drap*, m. ماموت. *retomber* (دوباره) افتادن. *gilet*, m. جلیقه. *ciré* واکس زده. *étoffe*, f. پارچه. *culotte*, f. شلوار کوتاه. *bien chaussé* با سلیقه در کفش. *pantalon*, m. شلوار رو. *noué* کرم زده. *trainer* کشیدن چیزی روی زمین. *talon*, m. پاشنه. *chaussure*, f. پایوش. *cordons* ریسمان بند. *sol*, m. زمین. *le lin* کتان. *le coton* پنبه. *le chanvre* شامدانه. *les végétaux* نباتات. *la plante textile* گیاه قابل بافت. *matière*, f. مصالح. *la confection* ساختن.

vous n'avez pas trouvé شما پیدا نکرده اید
ils n'ont pas travaillé ایشان کار نکرده اند
elles n'ont pas écouté ایشان گوش نکرده اند
elles ne sont pas allées ایشان نرفته اند

در استفهام انکاری کوئی

n'ai-je pas donné؟ نداده ام؟
n'es-tu pas allée؟ نرفته؟ (خطاب زن)
n'a-t-il pas parlé؟ حرف نزده است؟

وقس عابدها

لغت

la journée تمام روز
la matinée صبح
le voyage مسافرت
demeurer منزل کردن یا داشتن
ensemble باهم

LECTURE.

Cet élève a travaillé toute la journée, il est très appliqué. Nous avons passé une belle soirée chez Monsieur votre oncle. Vous avez oublié votre devoir; vous oubliez tout. Ces enfants ont joué hier ensemble. Le maître a grondé beaucoup Mahmoud. Les enfants sages écoutent

فائده ۱ - ماضی مطلق اسم مفعول فعل است که با صیغ حال داشتن یا بودن صرف میشود، بسته بآنکه فعل متعدی یا لازم باشد. * از این جهت داشتن و بودن را افعال معین نامیده اند (verbes auxiliaires) فعل معین در فارسی مطلقاً بودن است درازمنه ماضیه و خواستن در مستقبل چنانکه بیاید
فائده ۲ - اسم مفعول از باب اول همان اصل مصدر است که در آخر آن درمی آورند.

تبصره - اینجا که فعل معین بودن باشد اسم مفعول در جمع و افراد تذکیر و تأیید مطابقت فاعل میکند در استفهام بتقدیم صیغ فعل معین بر ضمیر کوئی:

avons-n. parlé؟ حرف زده ام؟ ai-je parlé؟
avez-v. parlé؟ حرف زده اید؟ as-tu parlé؟
ont-ils parlé؟ حرف زده اند؟ a-t-il parlé؟

در نفی کوئی

je n'ai pas donné من نداده ام
tu n'es pas allé تو نرفته
il n'a pas parlé او حرف نزده است
elle n'a pas cherché او جستجو نکرده است
elle n'est pas allée او نرفته است
nous ne sommes pas allés ما نرفته ایم

* توضیحات در دوره دوم

Les vêtements (suite).

C'est le tailleur qui *coupe* et *confectionne* les vêtements.

Le *chapelier* prépare les chapeaux, les *casquettes* et les *bonnets*.

Le *cordonnier* fait des chaussures, et le *savetier* les *raccommode* lorsqu'elles sont en mauvais *état*. Le *sabotier* fait des *sabots*.

Il y a de grands *magasins* de confection où l'on trouve des vêtements préparés pour toutes les tailles, pour tous les goûts, pour toutes les *bourses*.

Les habits de Hassan ne sont pas *luxueux*, mais ils sont propres. Hassan les *garde bien*. Quand ils sont *déchirés*, Hassan les *porte* à sa mère qui les *raccommode*.

C'est avec la laine de mouton que l'on *fabrique* le drap, la *flanelle* et que l'on *tricote* les bas.

Le coton est plus *sain* que la toile, mais la toile de lin est plus jolie.

En été, on porte des habits très légers. En hiver on porte un manteau ou un *paletot*.

leurs maîtres. Votre frère joue-t-il du violon? Mon frère joue du violon et de la flûte. Nous avons cherché toute la matinée. Mohamad n'a pas oublié ses devoirs; il écoute toujours son maître. Avez-vous trouvé votre cahier? Etes-vous allés à la campagne? Est-elle arrivée de son voyage? N'ont-ils pas joué de la flûte? Ils ont joué du piano.

— DEVOIR. —

ما تمام روز را کار کرده ایم. این شاگردان تمام صبح را بازی کرده اند. این آقا کتایه خوب [بازی میکند] میزند. علی هرگز تکالیفش را فراموش نمیکند. این شاگردان همیشه معلمینشان (را) دل میدهند (گوش میدهند). ما دیروز از سفر خودمان رسیدیم دیروز را روز خوبی گذرانیدیم (ماضی مطلق). ایشان دیروز باهم بازی کرده اند. شاگردان ساعی همیشه معلمین خود گوش میدهند. شما کجا منزل دارید؟ چرا بالتوی خودتان را نمیپوشید؟ روز را چگونه گذرانده اید؟ دوست شما کجا منزل دارد؟

۱. زدن ساز را بفرسه بازی کردن گویند و آلات ساز را هر چه باشد با حرف تعریف تعبیضیه ذکر کنند.

celui-là, celle-là	آن یکی
ceux-ci, celles-ci	اینها
ceux-là, celles-là	آنها
ce jardin-ci et celui-là	این باغ و آن یکی
cette maison-ci et celle-là	این خانه و آن یکی
cet homme-ci et celui-là	این مرد و آن یکی
ces garçons-ci et ceux-là	این اطفال و آنها

لغت

la manche	آستین	le surtout	بالا پوش
la bottine	نیمچه	le bouton	دکمه (غنچه)
la pantoufle	کفش اطاق	la doublure	آستر
court, e	کوتاه	long, ue	طویل
les bretelles	بند شلوار		

LECTURE.

Cette étoffe-ci est meilleure que celle-là. Ce drap-ci est rouge et celui-là est vert. Mon ami a acheté ces paletots-ci; j'ai acheté ceux-là. Ces habits-ci sont plus courts que ceux-là. Celui-ci est riche, celui-là est pauvre. Ces gilets-ci sont à mon voisin, ceux-là sont au jardinier. Ces bottines sont à mon frère, celles-là sont à votre ami.

La doublure de ces habits-ci est meil-

لغت

couper, بریدن. conffectionner, بعمل آوردن (درست کردن).
le chapelier, کلاه دوز. préparer, حاضر کردن (دوختن).
la casquette, کلاه نظامی. le bonnet, کلاه. le savetier,
پینه دوز. m. l'état, حالت. raccommoder, در زدوز کردن.
le sabotier, نمایان ساز. garder, نگاه داشتن. le sabot,
نعلین. le magasin, مغازه. la bourse, مجلس. la flanelle,
پاره کردن. déchirer, پاره کردن. la flanelle, فلا نل.
porter, (پوشیدن). fabriquer, ساختن. tricoter, بافتن (طرز جوراب).
sain, سالم. m. paletot, پالتو. m. manteau, جبه شل.

درس بیست و پنجم

فائده - تاکید را ci از برای اشاره قریب و là از برای اشاره بعید پس از حروف اشاره میآورند بدین صورت.

ce livre-ci	این کتاب
cette plume-là	آن قلم
ce cahier-là	آن جزوه
cette fleur-ci	این گل
cet oiseau-là	آن مرغ (برنده)
cet oiseau-ci	این مرغ
ces pommes-ci	این سیبها
ces poires-là	آن کلابها

در کنایات اشاره گوئی

celui-ci, celle-ci

این یکی

ceinture. On trouve ici de bon drap de couleur, mais je *préfère* de drap noir *uni*. Où trouve-t-on de beaux *rubans*? Ici dans cette *maison de modes*. Voici de beaux rubans rouges et de belles *dentelles*. Les femmes aiment beaucoup le *satin*; c'est une étoffe de soie fine.

Voici un magasin de *tapis*. On y trouve toutes sortes de tapis: des tapis de *feutre* et des tapis *tissés*. Ceux-ci sont plus *so- lides* que ceux-là.

لغت

la coiffure آنچه بر سر گذارند از کلاه و غیره - طرز آرایش
la jaquette موی سر - بند جوراب
la boucle حلقه - قلابی دامن دار
la redingote اطلال - f. agrafe, f. پیرهن زنانه
la blouse اطلال - f. agrafe, f. پیرهن زنانه
la ceinture بند کمر - بند
le pardessus پالتو
le drap de couleur پالتو رنگین
le drap noir uni پالتو مشکی ساده
une maison de modes توری
telle
chaussette, m. جوراب

درس بیست و ششم

ضمائر استفهام

حروف استفهام

le quel?	کدام یکی	quel?	کدام را
la quelle?		quelle?	

leure que celle de ceux-là. Ces pantalons-ci sont courts, ceux-là sont longs.

— D E V O I R. —

این پارچه خوب است آن یکی بد است. این ماهوت بهتر است آن یکی از همه بدتر است. پالتو من بلندتر است از پالتو شما. این لباس کوتاهتر است از آن یکی. این دکمهها قشنگ ترند از آن یکیها. هر لباس یک یا دو جیب دارد. این جلیقه سبز است آن یکی زرد. این شلوار کوتاه است آن شلوار بلند است. بند شلوار من خیلی بلند است (جمع). این کفشها سیاهند آن نیم چکمهها زرد. کفشهای اطاقی من بهترند از کفشهای اطاقی شما. این جورابها کوچکند آن جورابها بزرگ اند.

Les vêtements (suite).

Voici un magasin de confection. On y trouve tout ce dont on a besoin pour s'habiller des pieds à la tête. Mon ami y a acheté sa coiffure, sa redingote, son pardessus. On y trouve de belles blouses pour les femmes, de belles jaquettes pour les hommes. Vous avez besoin des jarretières pour vos chaussettes. Où trouve-t-on des boucles et des agrafes? Voici une belle

le linge (۱)	لباس-نید	la montre	ساعت بغلی
le voile	روشنه	le parapluie	چتر باران
le caleçon	زیرشلواری	le parasol	چتر آفتاب
le faux-col	بقه طاربه	les manchettes	سردست
le col	بقه	la canne	عصا
le mouchoir	دستمال	la bague	انگشتر
le blanchisseur	رختشوی	laver	شستن
désirer	مایل بودن	à côté	در جنب، پهلوئی
préférer	ترجیح دادن	car	زیرا که

LECTURE.

Avez-vous de bons gants? Nous en avons de toutes les couleurs. Quelle couleur préférez-vous? Je préfère le blanc. Voici deux plumes; la quelle désirez-vous? Celle-ci, s'il vous plaît. Quelle montre avez-vous? J'ai une montre d'argent. A qui sont ces parapluies? Ils sont au jardinier. La bague de cette fille est-elle jolie? Oui, elle est plus jolie que celle de ma fille. Voici deux bourses; quelle est la tienne? La mienne c'est la plus grande. A qui est celle-ci? Celle-là est la mienne et celle-ci est à mon frère. Quel est le

(۱) اصلاً پارچه پنبه و کتان سفید است در اصطلاح لباس و غیره از دستمال و حوله را گویند که شسته شود

توضیح - حروف استفهام متصل به مسؤل عنه و ضمائر استفهامی منفصل از آن ذکر شوند .

در جمع کوئی

lesquels?	} کدام-یکها را	quels?	کدام-هارا
lesquelles?		quelles?	

Quel livre désirez-vous? کدام کتاب را میل دارید?
 Quelle couleur aimez-vous? کدام رنگ را دوست دارید?
 Quels habits portez-vous? کدام لباسها را میپوشید?
 Quelles plumes préférez-vous? کدام قلمها را ترجیح میدهید?
 Quelle belle matinée! چه صبح خوبی!

Voici deux livres; lequel désirez-vous?
 دو کتاب است که ملاحظه میکنید کدام را میل دارید?

Voici trois pommes; laquelle voulez-vous?
 سه سیب موجود است کدام را میخواهید?

Voici des livres; lesquels désirez-vous?
 کتابها را ببینید کدامها را میل دارید?

Voici des pommes; lesquelles voulez-vous?
 سیب هارا ملاحظه میکنید کدامها را میخواهید (۱) ?

لغت

la soie	ابریشم	la laine	پشم
la toile	پارچه سفید (کتان)	le gant	دستکش

(۱) در فرانسه کدام هاش را میخواهید نمیگوید گفت

ترجیح میدهم . چند پیراهن دارید ؟ من هفت پیراهن و هشت زیر شلواری دارم . یقه‌های شما خوب سفید نیستند . خدمتکار دستمال‌های مرا داده است به رخت شوی .

CONVERSATION.

il fait	میکند، میشود	étroit, e.	تنگ
la semelle	تخت کفش	usé, e.	مستعمل، رفته
blessar	بجروح کردن	percer	سوراخ کردن
mettre, <i>tr.</i>		گذاردن	

Le tailleur a-t-il apporté mon manteau? Pas encore; boutonnez votre habit, car il fait froid.

Quel chapeau aimez-vous? J'aime le chapeau haut-de-forme.

Etes-vous content de votre surtout? Non, les manches en sont trop étroites.

Votre paletot est-il neuf? Non, les poches en sont percées.

Ces souliers me blessent; le cordonnier a-t-il apporté mes bottes? Oui, Monsieur, les voulez-vous mettre. (۱)

Avez-vous trouvé vos bas? Oui, mais je cherche mes bretelles.

Vous n'avez pas encore Non, donnez-les moi.

(۱) در کفش و کلاه و جوراب و کلیه لباس یعنی پوشیدن سر گذاشتن آن کردن از افعال معتل است

plus appliqué de ces enfants? Celui-ci est plus appliqué, il pense toujours à ses devoirs. Nous avons trouvé trois bagues; la quelle voulez-vous? Donnez moi la meilleure. A qui donnez-vous vos linges à laver. Au blanchisseur qui demeure à côté de notre maison. Cette toile est-elle bonne? Elle est meilleure que ce drap. Préférez-vous la laine ou le coton? Je préfère la soie. A quel pauvre as-tu donné ton pain? A celui-ci. Voilà des cerises et des pommes, les quelles désirez-vous? Je préfère les cerises; je n'aime pas les pommes.

— DEVOIR. —

دستکش من سفید است. کل یقه شما سیاه است. کدام یک از این دو ساعت را ترجیح میدهید ؟ من بزرگتر را ترجیح میدهم . این دو چتر باران است کدام از شما است ؟ چتر من خاکستری رنگ است . این عصا از کی است ؟ از برادر منست . چند انگشتری دارید شما ؟ یکی را بمن بدهید . کدام را میخواهید ؟ از همه کوچکتر را . پول در کیف خودتان دارید ؟ خیر چیزی در کیف من نیست . ابریشم را ترجیح میدهید یا پشم را ؟ من پنبه را

blâmer ملامت کردن. casser شکستن. la branche شاخه.
fâché برافشته، متغیر. le bouquet دسته گل. se délicieux، خوب (لذیذ).

ni ... ni

نه نه

اشاره. - ni ... ni بدل pas واقع میشود.

درس بیست و هفتم

Imparfait des verbes avoir et être.

être بودن

avoir داشتن

j'étais	من بودم	j'avais	من داشتم (میداشتم)
tu étais	تو بودی	tu avais	تو داشتی
il était	او بود	il avait	او داشت
elle était	او بود	elle avait	او داشت
nous étions	ما بودیم	nous avions	ما داشتم
vous étiez	شما بودید	vous aviez	شما داشتید
ils étaient	ایشان بودند	ils avaient	ایشان داشتند
elles étaient	ایشان بودند	elles avaient	ایشان داشتند

اشاره. - صیغ مخصوصه ماضی استمراری از داشتن و بودن در فارسی غالباً معمول نیست مازم ماضی محدود بجای استمراری گفته میشود

فائده. - le, la و les کنایه از اسم سابق الذکر معرّفند که مذکر مؤنث یا جمع بوده باشد در فارسی از آنها به آن و آنها را تغییر باید کرد. در تبعیضیه مطلقاً en گویند یعنی از

mis (گذاردم) vos bas?

Votre chemise n'est pas C'est ma chemise de propre? nuit.

Avez - vous déjà mis Non, le nœud (کره) votre cravate? en est défait. (بازشده)

Les semelles de mes Non, mais les talons pantoufles sont elles (باشته) n'en sont plus usées? bons.

Le printemps.

Nous sommes au printemps. C'est le moi de Mai. C'est Novrouse. L'herbe est verte, les arbres sont pleins de fleurs. Il ne fait ni froid ni chaud et les enfants ne restent plus à la maison. Ils jouent dans le jardin. Le soleil commence à être chaud. La sœur de Hassan aime beaucoup l'odeur des fleurs du pommier. Hassan monte sur une grosse pierre et commence à couper les branches d'un pommier. La sœur en est fâchée et blâme Hassan d'avoir cassé les branches. Le jardinier a apporté un bouquet de roses qui a une odeur délicieuse.

لغت

le printemps بهار. plein پر. l'herbe علف، گیاه.

آن واز آنها (در فارسی ترك با اعادة مكی اولی است) در ذیروح
برجه le و la اورا (اش) و les ایشان را (شان) است.

Où est le domestique? Je ne le trouve pas.
Avez-vous votre plume? Je ne la cherche pas.
Qui a acheté les livres? Mon ami les a achetés.
Avez-vous de la toile? Nous en avons beaucoup.
Avez-vous des bagues? Oui, nous en avons.

نمیابمش -- نمیجویمش -- دوست من خریدنتشان -- (از آنها) داریم.

لغت

la banque	صرافخانه، بانک	le peuple	مردم، ملت
ordinairement	متعارفاً، غالباً	le neveu	پسرخواهر یا برادر (۱)
différent, e	مختلف	la nièce	دخترخواهر یا برادر
parceque	زیراکه	le cousin	پسرعمو و عمه (۲)
modeste	فروتن، قانع	la cousine	دخترعمو و عمه
le commerce	تجارت	les parents	والدین، اقوام
le nombre	عدد	les ancêtres	اجداد
le banquier	صراف	la famille	خانواده
ancien, ne	قدیمی	les mœurs	عادات، رسوم

در تألیف صفات منتهی به eux

heureux,	heureuse	خوشبخت، خوشحال
malheureux,	malheureuse	بدبخت

(۱) نوه، نبره، اخلاف

(۲) اولاد عمو دایی خاله عمه چه تنی باشد چه وصالی

paresseux,	paresseuse	نیل
vertueux,	vertueuse	بالکدامن، عقیف

LECTURE.

Celui qui a ses parents est très-heureux. J'étais bien heureux quand j'avais encore mes parents. Mon père était riche; ma mère était d'une bonne famille. Deux de mes ancêtres étaient ministres. Ils avaient un grand nombre de domestiques et de servantes. Tu étais heureux, lorsque ton père était riche. Notre famille était toujours très-heureuse. Le père était un homme très honnête; la mère était une femme modeste et vertueuse; les enfants étaient sages et appliqués. Ce banquier était autrefois très-riche, mais ses enfants étaient très paresseux. Ceux qui sont paresseux, sont ordinairement pauvres. Les mœurs des anciens peuples étaient très-différentes des nôtres. Nous étions toujours amis.

DEVOIR.

مردمان قانع همیشه راضی هستند. مردمان راضی خوش
بختند. اجداد من همه فروتن بودند. عادات این خانواده

Le bain donne *appétit*. Les enfants ont une grand'faim.

Tout le monde *quitte* la ville. Les bords des mers et les hautes montagnes sont fréquentés. Il fait très chaud en ville, mais sur la *plage* il fait bon.

لغت

le repos استراحت. ôter کردن. le bain حمام. jeter انداختن. la figure پشت سر. le rocher کمره سنگ درشت. fréquenter صورت. quitter ترک کردن. l'appétit اشتها. la montagne تود در کردن بسیار. le bord کنار. la mer دریا. la plage ساحل دریا.

درس بیست و هشتم

Passé défini des verbes avoir et être

être بودن	avoir داشتن
je fus من بودم	j' eus من داشتم
tu fus تو بودی	tu eus تو داشتی
il fut او بود	il eut او داشت
elle fut او بود	elle eut او داشت
nous fûmes ما بودیم	nous eûmes ما داشتیم
vous fûtes شما بودید	vous eûtes شما داشتید
ils furent ایشان بودند	ils eurent ایشان داشتند
elles furent ایشان بودند	elles eurent ایشان داشتند

مستحسن است (اند). برادر زاده‌ها و عموزاده‌های من ساعی اند. پدر و مادر این بچه‌ها خوش بختند. این خانواده خوش بخت است: پدر دولت‌مند است، مادر عقیف، بچه‌های ساعی. این صراف سابقا خیلی دولتمند بود. این ملت خوش بخت است. يك پادشاه خوب دارد. در بانک پول بسیار است. غالبا مردم راضی نیستند. این دخترها تیل آند، هرگز در فکر تکالیف خودشان نیستند. کجا بودی امروز صبح؟ من نزد عموم بودم که تازه از اسفهان آمده است (رسید است). برادر من و من، ما بودیم نزد پدر تو. کجا بودید شما حالا؟ دوست من از این پیش دولتمند بود حالا فقیر است. ما سابقا بد بخت بودیم اما حالا خوش بختیم. تو در باغ ما بودی و برادر من در باغ تو. ما پیشتر از تو کتاب داشتیم.

L'été.

Il fait beaucoup de soleil. L'eau n'est pas froide. Les enfants qui jouent au soleil ont chaud. Ils ont besoin de *repos* pendant la journée. Les bains froids sont très agréables.

Hassan ôte ses habits derrière un gros rocher et entre dans l'eau. Djafar lui jette de l'eau à la figure. Les petits garçons restent une demi-heure dans l'eau.

Etes-vous marié?	Oui, ce Monsieur est mon beau-père, (پدرزن)
Etes-vous parent de Monsieur N.?	Oui, nous sommes cousins germains.
Cette petite fille est-elle votre parente?	Oui, elle est ma nièce, je suis son oncle.
Votre tante est-elle veuve?	Oui, Monsieur; son mari est mort (مردم) il y a plus de quatre ans.

LECTURE.

L'année dernière nous eûmes le plaisir de faire un voyage: notre traversée fut excellente. Nous arrivâmes en bonne santé à Bacou. De Bacou nous allâmes à Tiflis, et nous y restâmes un mois. Un jour de fête nous rencontrâmes toute la famille royale. Mon ami fut bien triste de mon départ. La semaine passée vous eûtes la visite de quelques amis. Pierre le grand décida de civiliser son peuple. Il comença par se (خودش را) civiliser lui-même (شخصاً).

— DEVOIR. —

بسرمن رفت (نهضت کرد برای) اصفهان هفته گذشته من از آن (en) بودم خیلی غمگین. دویز ما دو مهمان (دیدنی)

quelques	چند	l'an, m.	سال
l'un	این یکی، یکی	la semaine	هفته
l'autre	آن یکی، دیگری	le départ	نهضت، حرکت
l'un et l'autre	هر دو	la visite	دیدن، ملاقات
dernier, ère	آخری	triste	غمگین
la traversée (۱)	سفر دریا	décider	عزم کردن، مصمم شدن
la santé	سلامتی، مزاج	civiliser	تمدن کردن
rencontrer	بر خوردن (ملاقات)		

CONVERSATION.

l'âge, m.	سن	cadet	اصغر اولاد
la parenté	قربانیت	ainé	اکبر اولاد
le mari	شوهر	donc	پس، بنابراین
veuf, veuve (مرد، زن)	بیوه	le mois	ماه
le beau-frère			برادرزنی یا شوهر
la belle-sœur			خواهر زن
cousin germain			بسرعموی تنی، برخاله تنی
Quel âge avez-vous?		J'ai dix ans.	
Ce jeune homme est-il votre frère?		Oui, il est mon frère cadet et Hassan est mon frère aîné.	
Quelle parenté Monsieur N. a-t-il avec vous?		Il est le mari de ma sœur, donc mon beau-frère.	

(۱) علی بک مساوات معینی در آب اعم از ذکر محل یا عدم ذکر ملیت قطعاً مدبر در خاک یا ذکر محل

En automne beaucoup d'oiseaux nous quittent.

لغت

l'automne, m. شاد, gai, e. پر میوه. riche en fleur
la châ- پائیز. le rossignol. چکاوک. l'alouette, f.
la ven- taigne. شاه بلوط. le châtaignier. درخت شاه بلوط.
le travail- dange. موسم انکورچینی. le vigneron. موکار.
leur کارگر.

درس بیست و نهم

Passé indéfini des verbes avoir et être.

être بودن	avoir داشتن
été اسم مفعول	eu اسم مفعول
j' ai été من بوده‌ام	j' ai eu من داشتم
tu as été تو بوده‌ای	tu as eu تو داشتی
il a été او بوده است	il a eu او داشته است
elle a été او بوده است	elle a eu او داشته است
nous avons été ما بوده ایم	nous avons eu ما داشته ایم
vous avez été شما بوده اید	vous avez eu شما داشته اید
ils ont été ا. بوده اند	ils ont eu ا. داشته اند
elles ont été ا. بوده اند	elles ont eu ا. داشته اند

در نفی و استفهام گوئی

je n'ai pas eu, tu n'as pas eu; je n'ai pas

داشتیم. شما یکی داشتید. کی رسیدید (مطلق) از اصفهان؟
هفته گذشته. ما خوشوقت شدیم (بودیم) از پیدا کردن يك کیف.
دوست من خیلی غمگین بود از حرکت شما. شاگرد شروع کرد
قرائت را. معلم غمزم کرد به (از) تحسین کردن او را (le).
دو کتاب مرا پیدا کردید (کرده اید)؟ بلی من پیدا کرده ام هر
دورا. اینجا دو بچه هست یکی لباس آبی دارد دیگری لباس سیاه.
در بیلاق ما خیلی خوشی داشتیم (استمراری). ما بودیم
(استمراری) همراه هم (با هم دیگر).

L'automne.

Voici l'automne, riche en fruits. La campagne est moins gaie qu'en été; l'alouette et le rossignol ne chantent plus; les blés sont coupés. Il y a des fruits dans les jardins; il y a des châtaignes aux châtaigniers, et des pommes aux pommiers. Les pommes et les châtaignes sont mûres.

Quels sont ces hommes et ces femmes avec leurs paniers? Ce sont les vignerons et leurs travailleurs. C'est le temps de vendange.

Les quelques feuilles qui sont restées sur les arbres ne sont plus vertes, mais jaunes ou brunes.

on achète (۱) میخرند on vient کسی می آید
on arrive کسی وارد میشود on trouve پیدامیشود

LECTURE.

Chez ce libraire on trouve de bons livres. Le boucher nous (۲) a donné de bonne viande (گوشت). Le cordonnier fait (میسازد) des souliers. As-tu été chez le dentiste? Non, j'étais chez le chirurgien. Le médecin n'était pas à la maison. Les paysans sont bien utiles au pays. Nous avons eu beaucoup de plaisir hier. Le relieur a bien relié nos livres. Qui a fait vos habits? Le tailleur de mon oncle. Manger beaucoup n'est pas bon pour la santé. Les hommes qui mangent beaucoup sont toujours malades (ناخوش). Ce portier a toujours été laborieux, mais ses enfants ont toujours été paresseux. Le pharmacien est l'homme le plus riche de la ville. Ce peintre a été longtemps (مدتها) a Ispahan. Cet homme est un bon charpentier.

(۱) در موارد متعددی به eter قبل از e اختصاره آخر صیغه یا t مکرر میشود با e اول آن مرکز فتح میکند

été, tu n'as pas été; etc.

ai-je eu? avez-vous eu? avons-nous été?
etc. n'ont-ils pas eu? n'as-tu pas été? etc.

اشاره - معین فعل در بودن نیز داشتن است

لغت

le dentiste	دندان ساز	le boucher	قصاب
le chirurgien	جراح	le boulanger	نانوا
méchant, e	شرور، بد ذات	le pharmacien	دوا ساز
le menuisier	نجار	le cocher	کالسگچی
laborieux	کاوکن	le cordonnier	کفشدوز
il a raison	حق دارد	le chapelier	کلاه دوز
il a tort	حق ندارد	le tailleur	خیاط
utile	بافایده، مفید	le libraire	کتاب فروش
le médecin	حکیم	le peintre	نقاش
le portier	دربان	le citoyen	رعیت شهری
la portière	دربان (زن)	la citoyenne	رعیت شهری (زن)
le cuisinier	آشپز	le paysan	دهقان، دماقی
la cuisinière	آشپز (زن)	la paysanne	دهقان (زن)

اشاره - on (شخصی) برای اخبار از غایب منکر است
در فارسی از آن به کسی ویکی تعبیر توان کرد غالباً آراء بقیه
مغایب جمع بدون ضمیر منفصل فعلی 'یا' به "میشود" تعبیر میکنند.

on a میدهند on donne دارند

- Le boucher que fait-il? Il vend de la viande.
 Qui est-ce qui fait les chaudières? C'est le chaudronnier; il fait aussi les marmites.
 Chez qui avez-vous acheté ces couteaux? Chez le coutelier qui fait aussi des ciseaux, des rasoirs et des canifs.
 Qui ferre vos chevaux? Nous avons un maréchal ferrant qui ferre très bien.
 Le charpentier travaille-t-il bien? Oui, nous en sommes très contents; il a fait les portes, les croisées et les parquets de la maison.
 Chez qui avez-vous acheté ces meubles? Chez le menuisier du roi; il fait de bonnes tables et de bonnes chaises.
 Vos livres sont bien reliés: qui les a faits? C'est le relieur d'à côté de notre maison.
 Le vitrier a-t-il déjà mis des vitres aux fenêtres? Non, pas encore, il n'avait pas d'argent.

L'hiver.

Voilà le *bonhomme* de neige (آدم برفی).
 Il a une grande bouche, et un morceau de

— DE VOIR. —

دربان کجا است؟ يك مسافر وارد شده است. دندان سازيست،
 طيب را صدا كنيد. اين مرد رعيه خوب است. نقاش حق دارد.
 دهقان حق ندارد. كجا ميشود كفش خوب پيدا كرد؟
 (كجا پيدا ميكند شخص كفش خوب). ناوای مانان خوب دارد.
 گوشت خوب نزد اين قصاب ميبايد. كلاه دوز كلاه شمارا
 آورده است؟ خياط لباس های مارا آورده است؟ طيب را صدا
 کرده ايد؟ دوست شما خيلي ناخوش است؟ شخص كتابهای
 خوب نزد اين كتاب فروش پيدا ميكند؟ من خيلي كتابهای
 مفيد دارم. همه كتابها مفيد نيستند. مردم (اهل) اين شهر خوش
 بختند. دوا ساز دوا (médicaments) ميفروشد. صحاف
 كتاب جلد ميكند. قصاب گوشت ميفروشد.

CONVERSATION.

le parquet	تخته كف اطلاق	la croisée	در بچه
la marmite	ديك	cuir, irr.	پختن
le chaudron	ديك، كاجدان	ferrer	نعل كردن
le vitrier	شيشه پر	relier	جلد كردن
le maréchal ferrant		نعل بند	

اشاره - irr - مخفف irrégulier است يعنى برخلاف قياس
 گمانا از آن به معنای تغيير و در قسمت دوم از دوره اول بيان خواهيم كرد
 Le boulanger que fait-il? Il fait (مبزند) du pain.

درین صورت تقدیم فعل بر ضمیر لازم نیست .

Est-ce que j'ai tort? آیا من بی حتم؟

Est-ce que j'ai raison? آیا من حق دارم؟

لغت

la salle	تالار	le soupirail	روزنه-بادگیر
le salon	اوقات پذیرائی	la fenêtre	پنجره
le cabinet	اوقات کار	les marches, f.	پله
un étage	مرتبۀ عمارت	la serrure	قفل
le balcon	ایوانچه	la remise	کالاسک خانہ
la véranda		la cave	فرز مین، سرداب
la cuisine	مطبخ	la cheminée	بخاری
l'escalier, m.	پله کان	le poêle (۱)	بخاری آهن
la clef	کلید	le toit	بام
la rampe	دست انداز پله کان	l'écurie, f.	طویله
la place	جاء میدان	fermer	بستن

fumer کشیدن دخانیات، دود کردن

la salle à manger سفره خانہ

la chambre à coucher اتاق خواب

l'antichambre پیش اطاقی

LECTURE.

Qui a trouvé la clef de ma chambre à coucher. C'est le portier qui l'a trouvée.
(۲) Voici une boîte; à qui est-elle? Elle

(۱) چون « تلفظ میشود (۲) درس چهل و دوم

bois à la place de nez. Il n'est pas beau, il est *laid*. Les enfants *glissent* sur la neige. Ils portent les vêtements épais. Ils ont froid. Le plus petit des enfants est dans un *traîneau*. Il n'a pas froid, parce qu'il est *enveloppé* dans un manteau. Son frère qui est derrière le traîneau, le *pousse*. Bébé aime beaucoup cela.

Loin des enfants, il y a de grands hommes qui *patinent* sur un petit lac.

Les oreilles de Hassan sont tout rouges. Il y a *partout* la neige. C'est l'hiver. Il fait très froid. L'eau ne *coule* plus, elle est *gelée*.

لغت

le bonhomme *laid*, e. زشت (مردکه)
glisser لغزیدن، سریدن. le traîneau سورتمه.
per پیریدن (در چیزی). le lac دریاچه. pousser راندن،
سراندن. patiner پیغ بازی کردن. partout هر جا.
couler جاری کردن. geler یخ بستن.

درس سی ام

فائده - در سیاق محاوره در جمله استفهامیه کامه برای
طفره از انقلاب جمله est-ce que بر سر جمله در می آورند

بی . لاکن آشپزخانه ما خیلی کوچک است . پیش اطاق نداریم . برای ده اسب در طویل جای دارد ؟ سقف این عمارت خیلی بلند است . دیوارهای آن خیلی محکم اند در شگانه اش (en) خیلی بزرگ است . قفل (های) این درها محکم نیستند . کلید من را کی دارد ؟ پنجره ها خوب بسته میشوند (میبنداند) ؟ ماهیچه در اطاق نهار خوری خودمان نهار میخوریم . اطاق خواب دو دریچه دارد . دریچه های تالار رو بخیاط اند (در خیاط میدهند) .

La grande ville (lettre).

J'ai été pendant trois ans à l'école de commerce de Saint-Etienne et depuis deux mois, je suis entré comme apprenti dans une grande maison de denrées coloniales à Lyon. Comme j'avais toujours été à la campagne, j'ai été bien étonné de voir les grandes maisons, les larges rues, les belles places et tant de gens affairés. Quelle différence entre la grande ville et notre petit village! Ne pense pas, cher ami, que je trouve le temps long. Nous avons eu beaucoup à faire, car je suis entré dans la plus forte saison. Notre bureau s'ouvre à sept heures du

est au charpentier. Il la vend pour dix tomans. Votre père est-il à la maison? Oui, il est dans son cabinet. Les fenêtres du salon sont-elles fermées (بسته). La salle à manger est bien grande. La remise est-elle assez grande? Je ne l'ai pas encore vue (دیده). Les cheminées ne lument pas dans cet étage. Est-ce que cet appartement vous plaît (شمارا خوش می آید)? Non, la cuisine en est trop petite. Les serrures des portes ne sont pas fortes. Les caves sont petites. Les marches sont trop hautes. La rampe n'est pas bien solide (محکم). Est-ce que vous avez pensé à vos devoirs? Non, je n'ai pas eu le temps d'y penser. Qu'est-ce que vous cherchez? Je cherche mon livre. Qui est-ce qui pleure? Les portes du salon donnent sur le jardin.

— DEVOIR. —

بخاری دود میکند . بخاری آهنی دود نمیکند . پله کان را پیدا کردید ؟ پله ها خیلی بلند است . چند پله بالا آمده اید ؟ دست انداز این پله کان خیلی قشنگ است . آشپزخانه این منزل خیلی خوب است . مادر منزل خودمان دوزخ زمین داریم . در این مرتبه دوا بوانچه هست . از اطاق خودتان راضی هستید ؟

Je n'ai plus من دیگر ندارم
 Je n'ai guère من چندان (چیزی) ندارم
 rien اشاره — همچنین pas محذوف است اگر یا
 personne هیچ کس در صدر جمله واقع شده باشند.

Rien n'est si agréable هیچ چیز این طور مطبوع نیست
 Personne ne sait tout هیچ کس همه چیز را نمیداند

لغات

avare	خمس	le bonheur	سعادت، اقبال
neuf, neuve	نو	la fortune	دولت، اقبال
vif, vive	غیور، زنده	la mort	مرگ
pardonner	بخشیدن	la vertu	تقوی، فضیلت
depuis	از آن بعد از (ابتدای)	le sac	کیسه
perdre	گم کردن، باختن	le coffre	سندوق
voir; irr	دیدن	la fois	دفعه
ici	اینجا	la qualité	خصلت، جنس
actif, active	چابک، زورنگ، کارگر		
offenser	صدمت کردن، رنجانیدن		

LECTURE.

Ce paysan n'est pas riche, mais il est content, parce qu'il a une bonne santé. Ce peintre n'est point heureux; il n'a pas de clients (مشتری). On n'est pas vertueux, lorsqu'on n'aime pas ses parents. Vous

matin. Je suis obligé d'être toujours le premier pour ouvrir le magasin.

Mes amitiés à tous nos amis; donne moi bientôt de tes nouvelles.

Ton ami dévoué

HASSAN.

QUESTIONS.

Le jeune homme, où a-t-il été à l'école? — Depuis quand est-il en apprentissage? — De quoi a-t-il été étonné en arrivant à Lyon? — Comment appelle-t-on la saison où l'on a le plus à faire? — A quelle heure ouvre-t-on le bureau? — Pourquoi le jeune homme ne trouve-t-il pas le temps long?

درس سی و یکم

فائده — هر يك از ادات نفی كه در سياق كلام در آیند بجای pas واقع میشوند دیگر ذكر لازم نیست

Je n'ai rien trouvé من هیچ چیز نجسته ام

Je n'ai jamais trouvé من هرگز نجسته ام

Je n'ai point trouvé من هیچ نجسته ام

و از این قبیل است

Je n'ai trouvé que من نجسته ام مگر

Je n'ai que من ندارم مگر

چیز بفقرا نمیدهد. این بچه کتاب خودش را گم کرده است. شاگردان خوب هرگز کتابهای خودشانرا گم نمیکند. معلم هرگز نمیخشد بر (à) شاگردان نبل. لباس من هنوز نو است من آنرا کثیف نمیکم. از (depuis) کی اینجا هستید؟ دو ساعت است که من اینجا هستم. من دو دوست بیشتر ندارم (من ندارم مگر دو دوست). من دیگر يك قران نمیدهم. من هیچ کتابی نجسته ام. قلم مرا دارید؟ خیر، من ندارم مگر يك قلم. کی وارد شده است؟ هیچکس هنوز وارد نشده است.

CONVERSATION.

le premier	اول	le locataire	مستأجر
la première	اول	le bûcher	انبار هیزم
le, la seconde	ثانوی	derrière	عقب، پشت سر
le, la deuxième	دوم	couvert, e	پوشیده
le, la troisième	سوم	construit, e	ساخته
le grenier	انبار کندم	libre	آزاد
la route	جاده	la mer	دریا
l'office, f.	شرکتخانه	commode	راحت
l'armoire, f.	قفسه	presque	نزدیک تقریباً
éclairé, e	روشن	montrer	نشان دادن
quelque part	يك طرفی	sec, sèche	خشك
la terrasse			سکو سطحه مرتبه
la mansarde			فضای زیر شیروانی

ne parlez point; est-ce que vous êtes triste? Le cordonnier a perdu (باخته) au jeu toute sa fortune; il n'a plus rien. Le boulanger est très avare; il ne donne rien aux pauvres. Les hommes contents ne sont jamais malheureux. Le relieur n'a qu'un élève. Je n'ai qu'un ami. Personne n'a vu (دیده) Dieu. Rien n'est plus beau que la vertu. Ce cordonnier ne fait jamais de bons souliers. Le dentiste n'est ici que depuis trois semaines. N'offensez personne. Le bon Dieu pardonne à tous les hommes. Mon domestique n'est jamais content. Nous avons faim; nous n'avons rien mangé. Personne n'a été ici.

— D E V O I R. —

شخص همیشه خوش بخت نیست همیشه (quand) دولت بزرگ دارد. مرك سعادت بزرگيست برای مردان بد بخت. هرگز مخالفت پدر و مادر خودتان را نکنید. درستان را هر (chaque) روز دوبار ياك نویس کنید (copiez). تقوی بهترین خصلت (qualité) مرد است. دولابچه من پراست از لباسهای من. شخص خسیس (l'avare) (۱) هیچ صفت را که حرف تعریف میدهند اسم میشود برای صاحب آن صفت (۱)

sont, comme celle-ci, à deux battants (دو در).

Y a-t-il un balcon quel-que part?

Voilà la salle à manger qui a un balcon.

Les cheminées fument-elles?

Il n'y a pas une seule cheminée qui fume.

Montrez-moi la cuisine.

La voici et l'office qui est propre et garnie d'armoires.

Les caves sont-elles belles?

Oui, elles sont bien éclairées et bien sèches.

La maison.

C'est l'architecte qui dessine le plan et dresse le devis d'une maison. L'entrepreneur exécute les travaux, les ouvriers achèvent l'œuvre. Quelle belle maison que celle que vous habitez! C'est la plus belle maison de la ville. L'emplacement en est sain et l'exposition en est convenable. Ordinairement on aime à avoir les maisons exposées vers le midi.

J'assistais aux travaux lorsqu'on était en train de construire cette maison. La propriétaire était tout joyeux quand on posait la première pierre. Les terrassiers creusaient les caves, les fondations et

le rez de chaussée مرتبه منتهی

garnir آراستن، چیدن (اسباب اطاق وغیره)

chambre garnie اطاق اسباب چیده

Cette maison est-elle à vendre? Oui monsieur; voulez-vous la voir?

Est-elle libre en ce moment? Non, monsieur, elle est louée.

Combien avez-vous de locataires? Nous n'en avons que deux; l'un occupe le rez-de-chaussée l'autre le troisième étage.

La maison a-t-elle une cour? Oui, monsieur, elle a deux cours et un jardin.

Où sont les écuries, les remises et les bûchers? Ils sont dans une seconde cour derrière le jardin.

La maison est-elle bien bâtie? Oui, elle est construite en pierre; les toits sont en ardoises (سنگ موق).

Où est le grand escalier? Ici, sous le vestibule (جلو اطاق).

Les marches en sont fort commodés et la rampe est bien travaillée. La cour est carrée et fort propre.

L'antichambre est-elle grande? Oui, monsieur, et presque toutes les portes

les égouts.

On employait du béton pour donner plus de solidité aux assises des murs. Les sols des caves furent recouverts d'une couche de ciment, pour éviter les infiltrations et l'humidité.

درس سی و دوم

تصرف زمان حال از مصدر دوم و چهارم

انجام دادن *finir* فروختن *vendre*

je vend s	میفروشم	je finis	انجام میدهم
tu vend s	میفروشی	tu fini s	انجام میدهی
il vend	میفروشد	il fini t	انجام میدهد
nous vend ons	میفروشیم	nous finis sons	انجام میدهیم
vous vend ez	میفروشید	vous finis sez	انجام میدهید
ils vend ent	میفروشند	ils finis sent	انجام میدهند

اشاره - در مصدر دوم i مصدر باقی میباشد در صیغ
شکانه s, s, t, s, s, ssent, ssez, ssons, نیز میافزایند.
در مصدر چهارم زوائد s, s, s, -s, -ez, -ont, است
تبصره - در امر حاضر جز حذف ضمیر تغییری حاصل نمیشود
تمام کنید finissez, بفروشید vendz,

لغت

la rivière	رودخانه	une étoile	یک ستاره
le ruisseau	جوی باریک	la lumière	روشنائی
la pierre	سنگ	les nuages	ابر
le froid	سرما	la neige	برف
la chaleur	گرمای	la pluie	باران
le chemin	راه	l'air, m.	هوا
la tempête	کولالتطوفان	la glace	یخ
attendre	صبر کردن	punir	تنبیه کردن
rendre	رد کردن	bâtir	ساختن
répondre	جواب دادن	obéir	اطاعت کردن
battre	زدن	choisir	انتخاب کردن
formidable	مهیبت	remplir	بجاء آوردن
extraordinaire	فوق العاده		

تبصره - از battre در سه صیغه مفرد يك t میافتد میشود
il bat, tu bats, je bats,

LECTURE.

Les bons élèves obéissent à leurs maîtres. Les rivières nourrissent les mers. Le maître punit les enfants. Pourquoi ne punissez-vous pas vos enfants, quand ils ne remplissent pas leurs devoirs? les ruisseaux nous rendent de grands services

است . آب جویبار شیرینست همه ستاره ها روشنی دارند
 ابرها تقذیه میکنند آنها را . امسال گرما فوق العاده است .
 چه سرمای مهیبی !

La maison (suite)

Les maçons étaient nombreux. Au bout de quelques jours, les murs étaient élevés au-dessus du sol. Alors on dressait des échafaudages. Le rez-de-chaussée et un étage étaient déjà achevés. De grosses pierres de taille étaient employées pour le soubassement, les corniches et les chambranles des ouvertures. Pour le reste des murs, il y avait des pierres meulières ou des briques et du mortier. Une fois les murs élevés, les charpentiers posaient les poutres destinées à soutenir les planchers. Ils assemblèrent les fortes solives composant la charpente du toit.

Les couvreurs fixèrent en place les tôles de zinc de la toiture. Le zingueur prépara la gouttière destinée aux eaux de pluie, planta au faite de l'édifice une girouette qui indique la direction du vent et un paratonnerre pour protéger la maison contre la foudre.

(۱). Notre médecin bâtit trois maisons en pierre. le dentiste vend sa maison. Ne perdez pas le temps. La nuit est déjà tombée (۱). la pluie tombe déjà. Je n'attends pas plus longtemps; la chaleur est extraordinaire. Le froid est formidable. Nous perdons notre route sans lumière.. Pourquoi ne répondez-vous pas à mes lettres? Le maître bat les élèves méchants. Ils choisissent bien leur chemin. Finissez votre lecture. Ne rendez pas vos livres.

— DEVOIR. —

دوست من خانه‌اش را میفروشد شما هم خانه خودتان را
 میفروشید ؟ خیر من هرگز خانه خودم را نمیفروشم .
 تکلیف خودتان را انجام بدهید . شاگردان ساعی همیشه
 تکالیف خودشانرا انجام میدهند . آب سنگین تر است یا هوا .
 آفتاب يك ستاره است . ماه يك کوكبی است . این شاگرد
 خوب جواب نمیدهد . قدری صبر کنید . دوست شما
 بیشتر از این صبر نمیکند . در ایران رود خانه‌های بزرگ
 نیست . معلم تنیه میکند شاگردان تنبل را . جاده شمیران
 کدام است ؟ آفتاب مارا روشنی میدهد . آب دریا تلخ

(۱) توضیح معنی déjà موقوف به بیانات معلم است

لغت

le maçon بنا. nombreux متعدد. le sol زمین.
au bout پس از. آخر. m. l'échafaudage چوب بست.
au-dessus بالای. le rez-de-chaussée طبقه منی.
l'étage, m. طبقه. مرتبه. achever انجام دادن.
la pierre de taille سنگ بریده. l'ouverture درگاه روزنه.
le reste باقی. m. soubassement پی بندی. f. brique
آجر. f. corniche طاقچه. le mortier ملاروج. le pontre
الواتر. le chambranle طاق در. placher پنجه بندی کف طاق
dessiner نقشه کشیدن. f. soutenir نگه داشتن. f. girouette
بادنما. f. indiquer نشان دادن. f. direction طرف. جهة. para-
tonnerre, m. برق گبر. protéger حایت کردن. حفظ کردن.
foudre, f. برق. f. solive چوب کش حال. f. charpente
چوب بندی. composer ترکیب کردن. m. couvreur سقف زن
fixer نصب کردن. محکم کردن. f. tôle de zinc صفحه روی.
f. toiture سقف بندی. f. gouttière ناودان. planter
نصب کردن. نشان دادن. m. faite پیشانی. f. édifice عمارت
assembler بهم پیوستن. اجتماع کردن.

درس سی و سیم

تصرف ماضی استمراری از مصدر دوم و چهارم
je vend ais میفروختم je fin issais انجام میدادم
(*) در عمارات طبقه فوق زیر زمینی یا محاذی زمین را کوبیده
طبقه اول از بالا آن شروع شود

tu fin issais انجام میدادی میفروختی tu vend ais
il fin issait انجام میداد میفروخت il vend ait
n. fin issions انجام میدادیم میفروختیم n. vend ions
v. fin issiez انجام میدادید میفروختید v. vend iez
ils fin issaient انجام میدادند میفروختند ils vend aient

اشاره - زوائد فعلی در ماضی استمراری همان است که
در مصدر اول دانسته شد مگر آنکه در مصدر دوم iss در
همه صیغها مزید بر اصل میشود

تبصره - امر از داشتن و بودن بر خلاف قیاس است

sois	باش	aie	داشته باش
soyez	باشید	ayez	داشته باشید

لغت

la minute	دقیقه	l'ombre, f.	سایه
le moment	لحظه	l'ombrage, m. (۱)	سایه
la patience	صبر	la poussière	گرد
l'opinion, f.	عقیده	le champ (محررا)	میدان
la rue	کوچه	le bord	کناره
comme	مثل. مانند	le vent	باد
lentement	آهسته	la saison	فصل

(۱) در اصل شاخ و برگ سایه افکن است اصطلاحاً بمعنی سایه
درخت است که برجیزی بیفتد.

برویم زیر سایه درخت. Allons sous l'ombrage des arbres.
برویم به سایه. Allons à l'ombre.

toujours une bonne opinion de vos parents et de vos maîtres. Le printemps est la plus belle saison; l'automne la saison la plus riche en fleurs et en fruits. Cette plante aime l'ombre. Ce feuillage (شاخ و برگ) ne donne guère d'ombre. Notre vie passe comme une ombre. Je vois (میبینم) son ombre dans l'eau. C'est son ombre. Il a peur (ترس) de son ombre. Les arbres font (میکنند) un bel (ن) ombrage quand ils ont toutes leurs feuilles.

— DE VOIR. —

کتاب مرا بمن (moi) بدهید. من هنوز تکلیف خودم را تمام نکرده ام. جواب بدهید همیشه به آن چه از شما (شمارا) میبرسد. من شما را از یکساعت پیش منتظر هستم. چرا میزنید این سگ فقیر را؟ معلم تنبیه میکند آنرا که میزندسگ هارا. این شاکرد کتابهای خودش را خوب انتخاب میکند. شاکردان سعی همیشه تکلیف خودشان را خوب بجای می آورند. ابرها بسیار مفیدند. بها باران میدهند. گرمای این تابستان فوق العاده است. این زمستان سرمای سختی (بزرگی) داشتیم. کارون رود خانه بزرگی است. کرج

(۱) در مبتدی به و ب و ل غیر محفوظ bel بجای beau گفته میشود

tard	دیر	l'été, m.	تابستان
vite	جلد	l'hiver, m.	زمستان
demi, e	نصف	l'automne, m.	پاییز
tôt	زود	le printemps	بهار
tout de suite		فوراً، الان	

— LECTURE. —

Quand j'étais jeune, je ne perdais pas un moment; je travaillais toujours. J'obéissais à mes parents et j'écoutais mon maître. J'avais de bons camarades, nous remplissions nos devoirs toujours ensemble. Nous cherchions de bons livres pour notre lecture. Le maître punissait ceux qui ne travaillaient pas. Vous aimiez le jeu et vous perdiez souvent tout votre argent. C'est vrai, je perdais trop. Depuis je ne joue plus.

Votre frère aime le commerce, ce matin il vendait son petit chien. Il avait raison; car (زیرا که) tous les enfants battaient ce pauvre animal.

Attendez un peu. Répondez vite. Ne choisissez pas si tard. Ne remplissez pas si lentement. Soyez modestes, mes chers enfants. Soyez sage. Ayez patience. Ayez

Les plâtriers ont gâché et appliqué le plâtre des plafonds. Les peintres ont badigeonné les murs à la chaux, décoré les appartements. Enfin, les plombiers ont installé les conduites d'eau et de gaz.

Les travaux ne durèrent en tout que cinq mois.

Ils étaient achevés avec rapidité. Le propriétaire était très satisfait de son entrepreneur.

لغت

intéri- tailler, m. کارگر. بریدن، تراشیدن. eur, m. داخل. poser, m. واداشتن. marbrier, m. سنگ تراش. appli- dalle, f. تخته سنگ. gâcher گل ساختن و آب گرفتن. vestibule, m. نصب کردن. quer نصب کردن. escalier, m. راه پله. décorer زینت کردن. persienne, f. پنجره. installer بجای خود گذاشتن. plan- cher, m. سقف بین دو مرتبه. durer طول کشیدن. en tout همه جهت. grille, f. نرده پنجره. parquet, m. تخته کف اتاق. rampe دست انداز. rapidité, f. سرعت. le plâtrier سفیدکار. le propriétaire مالک. le plafond سقف (قاب). satisfait راضی. l'entrepreneur, m. سرکار مقاطعه کار. peintre, m. نقاش. appartement, m. منزل. le plom- bier چلنگر لوله. conduite, f. بوری.

رودخانه کوچکی است. این درختها چندان سایه نمیدهند. زیر سایه درختها اقتدر کرم نیست (نمیکند) در این جاده صحرای بسیار است (یافت میشود). بهترین فصول بهار است. در بهار صحراها سبزند. باغیز فصل کلها است و میوه جات. زمستان فصل یخ و برف است. باد مهیب است. خیلی مطبوع است (از) داستن يك خانه به کنار رودخانه. سایه انسان در (à) ظهر کوتاه است. خانه ما ساخته شده است از سنگ. هر گز بیحوصله نشوید. (حوصله را گم نکنید). نیم ساعت صبر کنید. صبر داشته باشید. تکلیف خودتان را جلد تمام کنید. خیلی دیر است (déjà) شما برآهسته کار میکنید.

La maison (suite).

De nombreux ouvriers travaillaient dans l'intérieur de la maison.

Les marbriers ont taillé et posé les dalles du vestibule et les marches de l'escalier. Le menuisier a fait les portes, les fenêtres, les persiennes, les planchers et les parquets.

Le serrurier a fixé les serrures des portes, les grilles des balcons, les rampes des escaliers.

LECTURE.

Romulus et Rémus bâtirent la ville de Rome, celui-là tua son frère et fut (۱) le premier roi de cette ville. Mohamad était de la tribu de Coréichites qui dominait à la Mecque. Fils d'Abdollah, sa naissance eut lieu après la mort de son père. Il perdit sa mère à six ans. Ces enfants n'avait pas encore neuf ans, lorsqu'ils perdirent leurs parents. Pourquoi vos amis répondirent-ils si tard à ma lettre? Socrate répandit beaucoup de sagesse dans tout le monde. Les sciences nourrissent la jeunesse [جوانی] et réjouissent la vieillesse [پیری].

— DEVOIR. —

اینست اطاق کار دوست من. روی بخاری يك ساعت خوب و يك آینه بزرگ هست. پرده ها (از) ابریشم اند. قالیها از پشم اند. اینجا کبریت هست؟ شمع را روشن کنید (allumer). بمن يك صندلی دسته دار بدهید. این صندلی بی دسته زیاد کوچک است. چه میز بزرگی! میز روشنی کجا است؟ يك لامپ بمن بدهید. پادشاه اول روم کی بود؟

(۱) ماضی محدود بودن بمعنی شدن استعمال میشود

درس سی و چهارم

تصرف ماضی محدود از مصدر دوم و چهارم

je vend is	فروختم	je fin is	انجام دادم
tu vend is	فروختی	tu fin is	انجام دادی
il vend it	فروخت	il fin it	انجام داد
n. vend îmes	فروختیم	n. fin îmes	انجام دادیم
v. vend îtes	فروختید	v. fin îtes	انجام دادید
ils vend irent	فروختند	ils fin irent	انجام دادند

لغت

la pendule	ساعت بجلی	les meubles, m.	آلات
le miroir	آینه دستی	le fauteuil	صندلی دسته دار
la glace	آینه بجلی	la chaise	صندلی
le rideau	پرده	le canapé	نیمکت
le tapis	قالی	la table	میز
le lit	تخت خواب	le tiroir	جعبه کش
les allumettes, f.	کبریت	l'armoire, f.	قفسه
le chandelier	شمعدان	la lampe	لامپا
le secrétaire	میزدفتر منشی	la bougie	شمع گچی
la toilette	میزروشویی	la chandelle	شمع بیهی
la science	علم	le dernier	آخرین
tuer	کشتن	la dernière	آخرین
dominer	مسلط بودن	la tribu	عشیره
répandre	منتشر کردن	la naissance	تولد
réjouir	شاد کردن	la sagesse	دانائی

garde-manger, le bûcher, une chambre de débarras, la salle de bain et les cobinets.

De la cuisine, un escalier de service mène à la cave.

Dans la cave on trouve plusieurs tonneaux et des barils placés sur un chantier. On rencontre de gros tuyaux en fonte qui donnent passage aux eaux de l'évier, des cabinets et de la salle de bain.

La partie gauche du rez-de-chaussée est occupée par l'antichambre, le salon, le bureau et la salle à manger.

On passe de corridor dans l'antichambre par une porte vitrée à deux battants.

L'antichambre, à son tour, communique avec le salon, le bureau et la salle à manger par de larges portes pratiquées dans les cloisons.

لغات

communicer (علیحدہ) در سہم خود à son tour
 یافتن. دادن (پیشہ دہن و بچائی). f. entrée, مداخل.
 large وسیع. m. corridor, راهرو. à droite دست راست.
 f. office, طرف خانہ و شربتخانہ. mener ہدایت کردن.
 m. cellier, مخزن آبار. m. battant, لنگہ.
 m. garde-manger, قفس غذا. f. fonte, چودن (ریختگی). m. bûcher, ہیزم دان.

رمولوس ورموس کدام شہر را ساختند؟ از چہ طاغہ بود
 محمد؟ در چہ سنی مادرش از دستش رفت (گم کرد مادرش
 را)؟ سقراط چہ در عالم منتشر کرد؟

CONVERSATION.

Quel est le prix du mètre de ce drap noir? Je le vends quatre tomans le mètre.

Je trouve que c'est très cher. Voilà un drap qui est aussi beau que celui-là et qui ne coûte pas autant.

Quel est le dernier prix de ce drap? Nous le vendons trois tomans et demi le mètre.

Quels meubles choisirez vous? Je choisirai ceux-ci.

Cette table ronde est plus grande; ces chaises sont plus jolies. J'aime mieux [تر] une table ovale.

Cette lampe donne-t-elle assez de lumière? Oui, elle donne autant de lumière que dix bougies ensemble.

L'intérieur d'une maison.

Au rez-de-chaussée, la porte d'entrée donne sur un large corridor. A droite il y a la cuisine, l'office, le cellier, le

gauche passage گذر عبور. m. debarras اشیاء زوائد.
 l'évier, m. دست چپ. راه درو آب. m. cabinet اتاق مخصوص
 tonneau occuper حمام. salle de bain, f. فزو گرفتن.
 m. baril, m. خرم. antichambre, f. پیش اتاق.
 bureau, m. کوچک. vitré آغشقه (شیشه دار).
 le chantier گرمی پایه. tuyau, m. لوله دود کش.
 cloison صندوقه. pratiquer کار گذاشتن.

درس سی و پنجم

بنای ماضی مطلق از مصدر دوم و چهارم
 گفتیم که ماضی مطلق زمان حال داشتن یا بودن است
 با اسم مفعول فعل. طریق بنای اسم مفعول در مصدر دوم
 آنستکه ^۱ مصدر را حذف کنند و آنرا بگذارند.

انجام داده fini اطاعت کرده obéi
 ساخته bâti انتخاب کرده choisi

در مصدر چهارم اصل مصدر است که ^۲ در آخر آن در
 میآورند.

انتظار کشیده attendu فروخته vendu
 رد کرده rendu زده battu

صرف ماضی مطلق از مصدر دوم و چهارم

تمام کرده ام j' ai fini فروخته ام j' ai vendu
 تمام کرده tu as fini فروخته tu as vendu

تمام کرده است il a fini فروخته است il a vendu
 etc. الی آخر etc. الی آخر

لغت

چوب - جنگل le bois بشقاب l'assiette, f.
 ذغال le charbon قاشق la cuiller
 دود la fumée چنگال la fourchette
 خاکستر la cendre کارد le couteau
 شیردان le pot حوله la serviette
 دوری - (۱) رنگ le plat سفره la nappe
 قندان le sucrier طرف میز (بکدست) le service
 تنک la carafe قاشق و چنگال («) le couver
 در تنگ و بطری le bouchon فنجان la tasse
 فندق شکن le casse-noisette

بطور comment یابین آمدن و آوردن descendre
 شمال le nord منوط بودن dépendre
 جنوب le sud شنیدن entendre
 مشرق l'est, m. ادعا کردن prétendre
 مغرب l'ouest, m. گستردن étendre
 دراز long, ue انجام دادن accomplir
 صنعت (کار) l'œuvre, m. منتهی شدن aboutir
 بزرگ کردن agrandir بزرگ شدن grandir

اشاره — u زائده در longue برای حفظ صوت اصلی g است

(۱) باعتبار آنکه لابد به تغییر دوری غذا تغییر میکند هر رنگ
 خورش را يك plat میگویند

arbre. Le thermomètre est descendu, mais il descend lentement. Nous sommes descendus souvent du haut de l'Alborz. Cet élève descend d'une bonne famille. descendez ce monsieur de cheval.

DEVOIR.

ما مبلهای خوب خریده ایم. همه مبلهای ما خوب هستند. همسایه ما مبلهاش را فروخته است. چطور میاید ظرف میز ما را. بشقابها مقبول هستند؟ قاشقها يك كمی بزرگ نیستند؟ این ذغال خوب نیست، خیلی دود میکند. کی ادعا کرد این را (cela)؟ چه (چی است که) شنیده اید شما؟ شما باغ خودتان را بزرگ کرده اید. او هنوز پائین نیامده است. او متعارفاً پائین می آید دو ساعت بعد از ظهر. قالبهارا کی کسترده است؟ ادعا میکند که این حسن است. ما شنیده ایم که برادر شما وارد شده است. شنیده اید که دوست من (déjà) رفته است (نهضت کرده است)؟ جاده خوب دراز است. برای ما خیلی دراز نیست. این راه کجا منتهی میشود (کجا است آن که منتهی میشود این راه)؟ این راه منتهی میشود به شمیران. این بهیچ جا نمیرسد [این (celà) بهیچ چیز منتهی نمیشود].

LECTURE.

Combien coûtent ces tasses? On prétend qu'elles ne coûtent pas cher. Nous avons vendu tous nos meubles; deux fauteuils, un canapé, trois chaises, une table, un miroir et quatre tapis. Mon frère a entendu beaucoup parler de vous. Vous avez agrandi votre jardin. Le jardinier a accompli son œuvre. Il a garni la table de belles fleurs. On entend (۱) par les quatre points cardinaux, (اصلي) le nord, le sud, l'est et l'ouest. Vous étendez la main vers une chose pour la montrer. L'ombre de chaque chose est plus longue vers le soir ou le matin qu'à midi.

Cet homme a bien garni sa maison. Cette chambre est garnie de meubles nécessaires. Mon ami n'a point de meubles, il loge (مزل دارد) en chambre garnie (اطاق با ميل). Ce champ aboutit à un bois. Cette rue aboutit au bazar. Les arbres ont déjà abouti (درختها ته کرده اند); voilà le printemps. On est descendu par la fenêtre. Le jardinier est descendu du haut de cet

(۱) entendre اینجا بمعنی قصد داشتن و تغییر کردن است

milieu وسط buffet, m. میزطرف. compléter تکمیل کردن. dresser قفسه لوازم میز. orner زینت بخشیدن. siège, m. نشیمن (صندلی). tournant چرخشی. mobilier, m. اسباباطاق. réservé منظور شده. rideau, m. پرده. simple ساده. divan, m. نیمکت. respirer (نفس کشیدن) استشمام کردن. fauteuil, m. صندلی دسته دار. potiche, f. کلدان طرز چین. secrétaire, m. میزکار. pupitre, m. رطل. objet d'art, m. اشیاء نفیسه. surveillance, f. مراقبت. console, m. طاقدیه عاریه. cheminée, f. سر بخاری. bib. liothèque, f. کتابخانه.

درس سی و ششم

فائده - از ماضی محدود و ماضی استمراری داشتن و بودن با هم مقول افعال دوزمان دیگر ترکیب کند یکی از ماضی مقدم یا بعید و دیگری را ماضی اقدم یا بعد نامیم که آنها را بفرانسه - passé antérieur و plus-que-parfait گویند.

صرف اول Première conjugaison

ماضی مقدم Passé antérieur

j'	eus	donné	من دادم (داده بودم)
tu	eus	donné	تو دادی (داده بودی)
il	eut	donné	او داد (داده بود)
nous	eûmes	donné	ما دادیم (داده بودیم)

Intérieur d'une maison. (suite)

Une grande lampe, garnie d'un large abat-jour, éclaire la table placée au milieu de la salle à manger.

Un buffet, un dressoir et quelques sièges complètent le mobilier de cette pièce. Au salon il y a, un divan, des fauteuils, un piano et des tapis.

Les fenêtres sont garnies de longs rideaux.

Des potiches, des objets d'art ornent les consoles et la cheminée.

Au bureau on remarque une bibliothèque remplie de bons livres.

Il y a aussi, à côté du secrétaire, un pupitre où Hassan prépare ses devoirs sous la surveillance de son père.

On monte au premier étage par un large escalier tournant. Cette partie de la maison est réservée aux chambres à coucher. Celle de Hassan est très simple; mais tout y respire l'ordre et la propreté.

لغت

éclairer روشن کردن. abat-jour, m. شمع افکن.

J'avais fini ma lecture, quand il entra.

من قرائتم را تمام کرده بودم وقتی که او وارد شد.

گاهی حکایت امور عادی متواتر راست، در آن صورت ترجمه آن بفارسی به ماضی استمراری خواهد بود.

Quand j'avais fini ma lecture, je déjeunais.

وقتی که قرائتم را تمام میکردم (کرده بودم) ناهار میخوردم (عادت بر این جاری بوده است).

و گاهی مجرداً استعمال میشود در آن صورت معنی فعل لاحق مقدر است.

Mes amis étaient déjà arrivés.

دوستان ما رسیده بودند (مثلاً قبل از رسیدن ما).

Mon frère n'avait pas encore écrit.

برادر من هنوز ننوشته بود (که من رسیدم).

اشاره — اینجا که فعل معین بودن باشد مطابقه اسم مفعول با فاعل فعل لازمست.

je fus ou étais arrivé,e (مذکر یا مؤنث)

tu fus ou étais arrivé,e (" ")

il fut ou était arrivé (مذکر)

elle fut ou était arrivée (مؤنث)

nous fûmes ou étions arrivés,ées (مذکر یا مؤنث)

vous fûtes ou étiez arrivés,ées (" ")

ils furent ou étaient arrivés (مذکر)

elles furent ou étaient arrivées (مؤنث)

vous eûtes donné شما دادید (داده بودید)

ils eurent donné ایشان دادند (داده بودند)

Plus-que-parfait ماضی ابعاد

j' avais donné من داده بودم (من میدادم)

tu avais donné تو داده بودی (تو میدادی)

il avait donné او داده بود (او میداد)

nous avions donné ما داده بودیم (ما میدادیم)

vous aviez donné شما داده بودید (شما میدادید)

ils avaient donné ایشان داده بودند (ایشان میدادند)

تبصره — passé antérieur برای امری است که سابق بر امر دیگر اتفاق افتاده مابین امرین هیچ فاصله نباشد چنانکه در فارسی گوئی: تا آمدی رقم. همینکه نشست برخاستم. و قس علیهذا. یا آنکه تا رفته بود کار گذشته بود و امانال آن. در فرانسه در هر صورت فعل سابق را زماناً بعید آورند فعل لاحق را محدود یا مطلق ترجمه ماضی بعید فرانسه غالباً بفارسی بماضی محدود است

Dès que nous eûmes fini la lecture nous déjeunâmes

همینکه قرائتمان را تمام کردیم ناهار خوردیم plus-que-parfait

سابق بر امر دیگر اتفاق افتاده لیکن اتصال زمانی بهم نداشته اند ممکن است مابین امرین فاصله کلی بوده باشد.

vendre فروختن

j' avais vendu فروخته بودم (میفروختم)
 tu avais vendu فروخته بودی (میفروختی)
 etc. الی آخره

j' eus vendu فروختم (فروخته بودم)
 tu eus vendu فروختی (فروخته بودی)
 etc. الی آخره

لغت

dès que	از وقتیکه، همینکه	la capitale	پایتخت
aussitôt que	چونکه تا	le capital	سرمایه
après que	پس از آنکه	excellent, e	اعلی
à peine que	بمضای آنکه	terminer	ختم کردن
lorsque	آن وقتیکه	repartir	برگشتن به...
quand	وقتیکه	achever	ختم کردن
entrer	داخل شدن	quitter	ترک کردن، واکدانستن
sortir	بیرون رفتن	rentrer	برگشتن (بمحل)

LECTURE.

Dès que j'eus reçu (دریافتم) votre lettre, je partis. Aussitôt que j'eus terminé mes affaires, je sortis. Quand nous fûmes rentrés nous allâmes chez M. N. Tu avais déjà quitté la ville, lorsque tes lettres arrivèrent. Après que nous eûmes vu le roi, nous quittâmes la capitale. Aussitôt

صرف ماضی بعید و ابعد در سایر مصادر

avoir داشتن

Plus-que-parfait.

n. avions eu داشته بودم j' avais eu داشته بودی
 v. aviez eu داشته بودید tu avais eu داشته بودی
 ils avaient eu داشته بودند il avait eu داشته بود

Passé antérieur.

j' eus eu داشتم (داشته بودم)
 tu eus eu داشتی (داشته بودی)
 il eut eu داشت (داشته بود)
 nous eûmes eu داشتیم (داشته بودیم)
 vous eûtes eu داشتید (داشته بودید)
 ils eurent eu داشتند (داشته بودند)

être بودن

j' avais été بودم (میبودم) j' eus été بودم
 tu avais été بودی (میبودی) tu eus été بودی
 etc. الی آخره etc. الی آخره

finir تمام کردن

j' avais fini تمام کرده بودم (میکردم)
 tu avais fini تمام کرده بودی (میکردی)
 etc. الی آخره
 j' eus fini تمام نکردم (کردم، بودم)
 tu eus fini تمام کردی (کرده بودی)
 etc. الی آخره

بصحبّت کردن با هم . ما تازه از اطاق درس بیرون آمده بودیم که نوکرمان در رسید (arriva) تا بخانه برگشتیم ناهار خوردیم .

Intérieur d'une maison (suite.)

Les vitres des fenêtres sont garnies de petits rideaux blancs. Les draps, l'oreiller, les couvertures, tout dans le lit est éclatant de blancheur. A la tête du lit, un réveille-matin, placé sur la table de nuit, fait entendre son joyeux tic-tac.

Sur la table de toilette, on trouve tout ce qui est nécessaire pour se débarbouiller et se peigner aussitôt levé.

Ses lignes sont soigneusement rangés dans les tiroirs de sa commode. Ses effets sont dans une armoire, à l'abri de la poussière. En continuant à monter, on arrive sous les combles, au grenier et aux mansardes.

Là sont les chambres des domestiques. Elles sont également tenues avec le plus grand soin, la femme de la maison l'exige. L'ordre et la propreté règnent partout, de la cave au grenier, car la maîtresse

qu'ils eurent fini leurs devoirs, ils sont allés à l'école. J'avais terminé mes affaires, quand il vint (آمد). J'avais dîné, quand mon frère vint me demander. Vous étiez sorti ce matin, lorsque je suis arrivé. Mon frère n'était pas sorti, il n'avait pas encore fini sa lecture. J'étais malade hier, je n'avais pas dormi toute la nuit. Platon (افلاطون) avait reçu de la nature un corps robuste (قوی بنیه). J'avais fini ma lettre avant trois heures. Nous avions déjà dîné, lorsque monsieur votre frère arriva. Il était à peine (۱) sorti que j'arrivai. A peine était-il arrivé qu'on l'arrêta. (هنوز وارد نشده بود که توقیفش کردند)

— DEVOIR. —

همینکه شاگردان تکالیف خود شانرا انجام دادند بیرون رفتند . ما وارد شدیم و قتیکه دوست ما قرائت خودش را تمام کرده بود . ما از شهر بیرون رفتیم (ترک کردیم شهر را) . تازه کاغذم را ختم کرده بودم که او داخل شد . شاگردان هنوز تمرین خود شانرا تمام نکرده بودند و قتیکه معلم داخل شد در کلاس . وقت را گذرانده بودند

(۱) تازه بیرون رفته بود که من رسیدم

de la maison est une ménagère active et vigilante.

لغت

convertu- oreiller, m. زيرکوشی. drap, m. لثامه. re, f. بلای. blancheur, f. سفیدی. réveille-matin, m. ساعت شامته. tiroir, m. جعبه کشو. linges, m. اشیاء درخت. effets, m. poussière, f. کف. armoire, f. کمد. comble, m. شیروانی. éclatant, m. براق. joyeux مرور. peigner شانه کردن. débarbouiller شست و شو کردن. soigneusement بدقت. ranger کردن. à l'abri محفوظ از. également همچنین. tenu ساعی، نگهداشته. actif مراقب. vigilant هوشیار. ménagère, f. مدیره کدبانو.

درس سی و هفتم

در تصریف مستقبل

مصدر اول مصدر دوم

je finir ai	انجام خواهم داد	je parler ai	حرف خواهم زد
tu finiras	انجام خواهی داد	tu parleras	حرف خواهی زد
il finira	انجام خواهد داد	il parlera	حرف خواهد زد
n. finir ons	انجام خواهیم داد	n. parlerons	حرف خواهیم زد
v. finir ez	انجام خواهید داد	v. parlerez	حرف خواهید زد
ils finir ont	انجام خواهند داد	ils parleront	حرف خواهند زد

قاعدہ — چون زوائد ذیل را ont. ez, ons, a, as, ai بر مصدر بیفزائید مستقبل حاصل شود.

در مصدر چهارم e مصدری حذف میشود.

n. vendrons	خواهیم فروخت	je vendrai	خواهم فروخت
v. vendrez	خواهید فروخت	tu vendras	خواهی فروخت
ils vendront	خواهند فروخت	il vendra	خواهد فروخت

اشاره — نفی و استفهام در سایر ازمانه معلوم است (۱).

لغت

les aliments	ماکولات	du bœuf	گوشت گاو
les mets	اغذیه	du veau	گوشت گوساله
les vivres	آذوقه - خوراک	du mouton	گوشت گوسفند
la nourriture	قوت	du porc	گوشت خوک
l'appétit, m.	اشتها	du gibier	گوشت شکار
le repas	غذا - طعام	du chevreuil	گوشت آهو
le déjeuner	ناهار	du lièvre	گوشت خرگوش
le dîner	شام	de la volaille	گوشت پرند
le goûter	چاشت	du poisson	ماهی آلات
le potage	آش	casser	شکستن
le rôti	کباب	prendre, irr.	گرفتن برداشتن

le souper (شب چره) شام آخر شب

(۱) معلم شفاً و کتباً صیغ مستقبل را از مصادر سه گانه مثبتاً و منفیاً استنباطاً از شاگرد بخواند و در چند مصدر اجرا کند.

شما شام خواهیم خورد . نوکرهای ما خواهند فروخت
اسپهای خودشان را . شاگردان خوب هرگز بد (mal)
نخواهند گفت (حرف نخواهند زد) از رفقای خودشان . بچه
های ساعی همین (encore) امروز نکالیفشان را تمام خواهند کرد .

CONVERSATION.

prêt/	حاضر	la poitrine	سینه
peut-être	شاید	la couple	جفت
dessécher	خشک کردن	la boisson	مشروب
alors	درین صورت	oublier	فراموش کردن
nourrissant/	مغذی مقوی	coutume f.	عادت
contraire	برخلاف	arranger	ترتیب دادن
rincer		شستن ، پاک کردن	

Le déjeuner est-il prêt? Oui, monsieur; dans une minute.

Peut-être, monsieur pré- Non, il dessèche la fère-t-il le café? poitrine.

Alors une tasse de cho- Oui, on dit (میگویند) qu'il est très nourrissant.

Voilà du pain et du Vous avez oublié le beurre.. sucre.

Je vous demande par- Le sucrier est sur la don. table.

Qu'est-ce que vous avez Une couple d'œufs s'il demandé? vous plaît.

LECTURE.

Dieu aimera toujours ceux qui sont vertueux. Je parlerai ce soir à monsieur N., qui est arrivé hier. Je penserai à mes affaires et aux vôtres. Ne cherchez-vous pas la cuiller que vous avez perdue (۱) hier. Nous la chercherons plus tard ensemble. Nous achèterons (۲) demain quelques fourchettes. Tu ne penseras plus à moi, quand tu seras arrivé à Paris. Vous salirez la nappe et casserez les tasses. Prenez bien garde. Votre domestique portera-t-il cette lettre à la poste? Ce bois donnera de bon charbon. La cheminée ne fumera plus. Ce service coûtera cher. Tout coûte en ce monde. C'est toujours le travail qui coûte et qu'il faut payer.

— DEVOIR. —

امروز بطهران خواهیم رسید . ما دوستان خودمان را دیدن خواهیم کرد . و نزد موسیو N. غذا خواهیم خورد (در) بعد از ظهر دیدن خواهیم کرد بازار را و خواهیم خرید بعضی ماکولات و بعضی سبزی آلات . امشب نزد دوست

(۱) (۲) به درس سی و هفتم رجوع نمائید

Le climat et le sol de la Perse sont très favorables à la culture des légumes ou culture maraîchère.

Dès que l'hiver a cessé, on commence à semer.

Quelques semaines après, on récolte déjà de tendres radis roses et des raves blanches.

Plus tard on récolte les navets, les carottes et les oignons.

Ces légumes exigent une terre meuble et bien fumée.

Les pommes de terre demandent surtout un sol sablonneux; on les récolte vers la fin de l'été.

En Perse on consomme l'aubergine en masse.

لغت

jardinage, باغبانی, m. le potager carré, مربع (قطعه زمین), f. culture, زراعت, f. navet, شلغم, m. rave, ریح, f. radis, تربچه, m. aubergine, بادنجان, f. oignon, پیاز, m. rotte, هوپج, m. cultiver, عمل آوردن, m. auprès, نزدیک, m. pendant, در زمان, m. lui-même, خودش, m. en outre, گذشته از این, m. marécher, یر, m. tendre, نازک, m. récolter, حاصل برداشتن, m. meuble, شیار کرده (زم), m. fumé, کود داده, m. sablonneux, شن رار, m.

Donnez-moi un verre d'eau, j'ai grand'soif. Je vous apporterai toute une bouteille de limonade.

J'ai coutume de boire de l'eau pure. Les boissons fortes sont contraires à la santé.

Louise, avez-vous mis la nappe? Oui, maman; tout est sur la table.

Avez-vous aussi rincé les verres? Je les avais déjà rincés ce matin.

Ne manque-t-il pas un couvert? Oui, je l'ai oublié; je l'arrangerai tout de suite (فی الفور).

Le potager.

Quel plaisir (چه عبتی) que d'avoir auprès de sa maison un petit jardin potager où on cultive quelques légumes!

La ménagère a ainsi sous la main de bons légumes frais.

Pendant ses moments de loisir, le propriétaire s'occupe lui-même du jardinage avec ses enfants.

Chaque enfant a en outre un petit carré qui est son jardin dans lequel il cultive lui-même les légumes qu'il aime le mieux.

درس سی و هشتم

تصرف مستقبل از داشتن و بودن

داشتن بودن

je serai	خواهم داشت	j' aurai	خواهم بود
tu seras	خواهی داشت	tu auras	خواهی بود
il sera	خواهد داشت	il aura	خواهد بود
n. serons	خواهیم داشت	n. aurons	خواهیم بود
v. serez	خواهید داشت	v. aurez	خواهید بود
ils seront	خواهند داشت	ils auront	خواهند بود

فایده - از برای حکایت امری که در آینده مقدم بر امر دیگر واقع خواهد شد از صیغ مستقبل داشتن و بودن و اسم منعمول افعال صورتی ترکیب کنند که آنرا بفراشه futur antérieur نامند یعنی مستقبل مقدم بدین صورت

j'aurai donné	داده خواهم بود
tu auras fini	تمام کرده خواهی بود
il aura parlé	حرف زده خواهد بود
n. aurons vendu	فروخته خواهیم بود
v. serez arrivés	رسیده خواهید بود
ils seront allés	رفته خواهند بود

اشاره - بفارسی دراستقبال مقدم، گاه مضارع الفزای: بدهم، تمام بکنی، حرف بزنند، بفروشیم، برسید، بروند، وغالباً ماضی محدود داده، تمام کرد، وغیره گفته میشود.

Quand mon père sera arrivé, il achètera cette

maison.

و فنی که پدر من بیاید این خانه را خواهد خرید یا وقتی که پدرم آمد این خانه را میخرد.

لغت

Le dessert	میوه بعد از غذا	Des côtelettes, f.	کنتل
le gâteau	نان شیرین	un gigot	جیفو - کباب ران
de la pâtisserie	نان آلات	une omelette	خا کینه
des bonbons	نقل	des choux-fleurs	کل کلم
des dragées	نقل بادام	des épinards	اسفناج
de la confiture	مریبات آلات	des fèves	پا فلا
la boisson	مشروب	des pois	نخود
de la limonade	ایموناد	du lait	شیر
des pommes de terre	سیب زمینی		
des œufs	تخم مرغ		

sans doute	بی شبهه	l'architecte, m.	معمار
bientôt	عقرب - بزودی	le goût	سلیقه - مذاق - مزه
pardon	پیشاپد	le cadeau	نقشه که بکسی دهند
beau temps	هوای خوب	le concert	مجلس ساز
la promenade	گردش پیاده		

LECTURE.

Qu'est-ce que nous aurons pour dîner?
Nous aurons des côtelettes aux pois, du
mouton aux fèves. Où déjeunerez-vous
demain? Nous déjeunerons demain en

devoirs? Ils les finiront cet après midi.

Nous partirons, quand nous aurons fini notre devoirs. Je vous donnerai ce livre, quand vous serez rentré. Nous achèterons de belles choses, quand notre père sera arrivé. Quand l'architecte aura fini ma maison, je quitterai celle-ci.

DEVOIR.

کی (است آنکه) شام خواهیم خورد؟ شام حاضر است.
(هست اینکه) این خورشها به (از) سلیقه شما خواهند بود؟
من می بینم (می بینم) که کتلتهاش (۱) خیلی خوب هستند. کباب
راتش (۱) هنوز بهتر است. من قدری کل کلم خواهم خورد.
ما دیگ (هنوز) یک نیمرو خواهیم داشت. انشاءالله
(امیدوارم که او) خوب خواهد بود. چه هوائی خواهیم
داشت فردا. گمان می رود (il paraît) که باران خواهیم
داشت. امشب ما مهمان (du monde) خواهیم داشت در
مترل خودمان (chez nous). هرکس (qui) تکالیفش را
اول (le premier) تمام کند این هدیه را خواهد داشت.
گرددش خوبی خواهیم داشت (این) بعد از ظهر. دوستان ما عنقریب
وارد خواهند شد، ما (از آن) بسیار خوشوقتی خواهیم داشت.
(۱) این شین ترجمه نمیشود چنانکه en گاهی بفارسی ترجمه نمیشود.

ville. Quel rôti aimez-vous? Je prendrai un morceau de lièvre; mon ami mangera du poisson avec des pommes de terre. Nous avons de bon gâteau. J'espère qu'il sera de votre goût. Demain nous aurons une bonne promenade. En route on trouvera de la bonne limonade. Prenez-vous de l'eau ou de la limonade? Je prendrai de la limonade.

Qu'avez-vous demandé pour déjeuner? Nous demanderons une côtelette aux épinards et des œufs sur le plat (غم یرو). Seras-tu à la maison aujourd'hui? Pardon, mon ami, je serai à l'école. Est-ce que nous aurons beau temps demain? Non, monsieur, nous aurons de la pluie et du vent.

A quelle heure serez-vous à la promenade? Nous y serons à trois heures. Y serez-vous aussi? Oui mon ami, j'y serai sans doute. Où seras-tu ce soir? Je serai au concert. Henriette sera-t-elle contente de son cadeau? Sans doute, elle en sera bien contente. Quel âge a ton frère? Il aura dix ans dans peu de jours. Quand est-ce que les élèves finiront leurs

Quels plats avez-vous commandés? J'ai commandé deux potages, du poisson et une côtelette de mouton.

Avez-vous aussi demandé des légumes? Oui, un plat de légumes et de la salade.

Et toi, mon ami, veux-tu demander un dessert? Oui, certainement, nous demanderons un dessert.

Voulez-vous du vin rouge ou du vin blanc? Plutôt du vin blanc avec du poisson; il y a le proverbe: poisson sans boisson est poison.

J'ai l'intention de demander encore des fruits. Moi, je ne demanderai plus rien, je n'ai plus d'appétit.

Le potager (suite).

Les choux, le céleri et les diverses variétés de salades et de laitues se sèment en pépinière.

Après quelques temps, on arrache les jeunes plants et on les repique en ligne en les espaçant l'un de l'autre.

On les arrose ensuite et leur donne quelques binages.

Au printemps, les asperges montrent leurs jeunes pousses, mais ils ne sont

héroïque. قرائت خودتان را تمام کردید. آزاد خواهید بود. مرا صدا کنید هروقت (وقتیکه) شام حاضر شد (خواهد بود) من بدوست خودم حرف خواهم زد وقتیکه که او وارد شد (خواهد شد). ما خواهیم خواست (سؤال خواهیم کرد) يك خاگينه وقتیکه کنلتمان را خوردیم (خورده خواهیم بود). من این شهر را ترك خواهم کرد وقتیکه انجام داده باشم (داده خواهم بود) کارهای خودم را. ما بهتر کار خواهیم کرد وقتیکه کتابهای ما وارد بشوند (وارد شده خواهند بود).

DIALOGUE (گفت و شنید)

l'intention, f.	قصد	le restaurant	مضيف
le proverbe	ضرب المثل	la salade	سلاد، کاهر
envie, f.	میل	le garçon	پیشخدمت
plutôt	خوب بخواهی	la marque	نشان (نمره)
moi		من - من	
toi		تو - تو	

As-tu soif ou faim? j'ai plutôt faim.

Alors tu as envie de manger quelque chose? Voici un restaurant, entrons!

Garçon! quels sont les plats du jour? Nous avons du rôti de bœuf, des côtelettes de mouton et du poisson.

Avez-vous aussi du gibier? Non, monsieur.

mangables, qu'après trois ans. C'est un mets fort délicat.

En été, les artichauts donnent leurs fleurs comestibles.

Hassan cultive dans son carré beaucoup de plantes aromatiques. Ce coin du jardin potager est tout embaumé par l'odeur du persil, du céleri, de la menthe et de la citronnelle.

A la fin de la saison chaude, les légumes sont plus rares. Mais le potager donne encore bien des ressources.

Les haricots verts remplacent les petits pois; les tomates portent leurs fruits rouges et juteux. Les melons parfumés affectionnent particulièrement la chaleur. Ainsi chaque saison a ses produits. Un jardin potager bien soigné ne demeure jamais improductif.

La terre est une mère généreuse. Elle récompense toujours les efforts de celui qui la cultive avec intelligence et activité.

لغت

variété, f. . chou, m. .
céleri, m. .
کاهو سرکه, f. .
laitue, f. .
کاهوی پیچ, f. .
pépinière, f. .

binage, m. .
برگرداندن زمین, f. .
asperge, f. .
مارچوبه, m. .
artichaut, m. .
جوانه نباتات, m. .
mets, m. .
غذا, f. .
citron-
menthe, f. .
جعفری, m. .
persil, m. .
کل کنگر, f. .
ressource, f. .
فصل, f. .
saison, f. .
بدرنج بویه, f. .
nelle, f. .
petits pois, m. .
haricots verts, f. .
لوبیای سبز, m. .
نخود سبز, f. .
tomate, f. .
گوجه فرنگی, m. .
produit, m. .
حاصل, m. .
arracher
کشیدن-کندن, m. .
repiquer
نشان کردن, m. .
effort
در خط, m. .
espacer
فاصله دادن, m. .
arroser
آب دادن, m. .
ensuite
پس از آن, m. .
mangeable
خوراکی, m. .
délicat
لذیذ, m. .
comestible
مأ کول, m. .
aromatique
خوش بو, m. .
juteux
مغطر, m. .
rare
نادر, m. .
remplacer
عوض قرار دادن, m. .
particulièrement
آبدار, m. .
affectionner
طالب بودن, m. .
soigné
پرستاری شده, m. .
demeurer
ماندن, m. .
im-
productif
بی حاصل, m. .
généreux
سبخی, m. .
récompenser
مزد دادن, m. .

درس سی و نهم

فائده — در جمعی شرطیه آنکه شامل حرف یا معنی شرط است
شرط و دیگری را جزا نامند در فرانسه از برای جمله جزائیه
(باتصور عدم وقوع) فعل مخصوصی (conditionnel) بنا کنند
و در آن سه صورت تشخیص میدهند یکبار مضارع مشروط و دو
دیگر را ماضی مشروط نامند که از آنها در این دوره یکبار
بیان کنیم.

تصريف مضارع مشروط از مصدر اول و دوم و چهارم

Présent ou futur.

مصدر اول

مصدر دوم

je parler ais (۱) حرف میزد	je finir ais (۱) تمام میکردم
tu parler ais حرف میزدی	tu finir ais تمام میکردی
il parler ait حرف میزد	il finir ait تمام میکرد
n. parler ions حرف میزدیم	n. finir ions تمام میکردیم
v. parler iez حرف میزدید	v. finir iez تمام میکردید
ils parler aient حرف میزدند	ils finiraient تمام میکردند

مصدر چهارم

je vendr ais	من میفروختم
tu vendr ais	تو میفروختی
il vendr ait	او میفروخت
nous vendr ions	ما میفروختیم
vous vendr iez	شما میفروختید
ils vendr aient	ایشان میفروختند

اشاره - در مصدر اول و دوم بدون حذف حروف مصدری در مصدر چهارم پس از حذف e آخر چون زوائد ذیل را aient, iez, ions, ait, ais, ais, میفرمایند مضارع مشروط حاصل گردد.

از داشتن و بودن کوئی

Je serais من میبودم J'aurais من میداشتم

(۱) ai در آخر مستقبل به کسره و ais اینجا به فتحه تافظ میشود

tu serais	میبودی	tu aurais	میداشتی
il serait	میبود	il aurait	میداشت
n. serions	میبودیم	n. aurions	میداشتیم
v. seriez	میبودید	v. auriez	میداشتید
ils seraient	میبودند	ils auraient (۱)	میداشتند

ماضی مشروط صورت اول

j' aurais fini انجام داده بودم

tu aurais fini انجام داده بودی

etc. الی آخره.

j' aurais donné داده بودم

tu aurais donné داده بودی

etc. الی آخره.

j' aurais vendu فروخته بودم

tu aurais vendu فروخته بودی

etc. الی آخره.

j' aurais été (شده بودم) j' aurais eu داشته بودم

tu aurais été (شده بودی) tu aurais eu داشته بودی

etc. الی آخره.

etc. الی آخره.

اشاره ۲ - معلم بهترین شاگرد را در تصريف از منته شرطیه مثبتة مثبتاً اینجا با استقامتاً کتباً و شفاهماً مشق بدهد.

تبصره - اگر فعل جمله شرطیه استمراری خبری

(۱) در فارسی مضارع مشروط مان ماضی استمراری خبری است در داشتن و بودن ماضی استمراری کثرت استعمال میشود و صیغ استمراری گاهی در مضارع مشروط بکار می آیند.

(imparfait de l'indicatif) باشد. فعل جمله جزائیه مضارع مشروط خواهد بود و اگر فعل جمله شرطیه ماضی اقدم (plus-que-parfait) باشد، فعل جمله جزائیه ماضی مشروط (۲).

اشاره - حرف شرط (si) همیشه بر سر جمله شرطیه در آید

مثل در مضارع مشروط :

اگر بقدر کفایت پول داشتیم یک کتاب میخریدم. Si j'avais assez d'argent, j'achèterais un livre.

جائز است که جمله شرطیه را متأخر بر جمله جزائیه بیاورند گویند:

یک کتاب میخریدم اگر بقدر پول می داشتم. J'achèterais un livre, si j'avais assez d'argent.

اگر خانه تانرا میفروختید، خیلی ضرر میکردید. Vous perdriez beaucoup, si vous vendiez votre maison.

مثل در ماضی مشروط :

Si nous avions acheté ce livre,

اگر این کتاب را خریده بودیم

nous aurions gagné beaucoup.

خیلی (صرفه) برده بودیم.

موارد استعمال صور مشروطه در دوره دوم بتفصیل گفته خواهد شد اینجا همینقدر توضیح میشود که هر گاه

(۲) مسلم کتاباً و شفاهاً تصریف ماضی مشروط را در همه ابواب از شاکرد بخواند.

مفهوم کلام مقطوع باشد همان ازمنه خبری مستعملند ولو ذکر حرف شرط شده باشد.

S'il a travaillé, il est récompensé.

اگر کار کرده است پاداش یافته است

S'il trouve l'occasion, il parlera.

اگر موقع مییابد حرف خواهد زد

در مشروطه بخصوص عدم وقوع در نظر است :

S'il avait travaillé, il serait récompensé.

اگر کار کرده بود پاداش مییافت

S'il trouvait l'occasion, il parlerait.

اگر موقع مییافت حرف میزد

اشاره - si شرطی بر سر ماضی محدود و ماضی بعید و مستقبل در نمی آید برخلاف si بمعنی آیا :

Je ne sais s'il parlera. من نمیدانم حرف خواهد زد یا خیر.

لغت

le ministre	وزیر	les effets	اشیاء اسباب
la liberté	آزادی	la permission	اذن
le courage	حرث	le souci	غصه اندیشه
indisposé, e	ناخوش	le besoin	احتیاج
seul, e	تنها	la société	انجمن
volontiers	بمیل	l'occasion, f.	موقع
prêter	قاربه دادن		

dans deux jours à Paris. J'aurais été content, si vous aviez été là.

— DEVOIR. —

ما کمتر اندیشه میداشتیم اگر احتیاج کمتر میداشتیم. اگر شما فرانسه سلیس حرف نمیزدید دیگر احتیاج نداشتید آنرا یاد بگیرید. برادر من نوشته است که دو روز دیگر طهران خواهد بود. من باین خوشوقتی نبودم اگر راضی نبودم. اگر تو بهتر کار میکردی پدر و مادرت غمگین نمی بودند. تو خوش وقت میبودی اگر بیشتر کار میکردی. من بوزیر حرف نزده بودم اگر او را ملاقات نکرده بودم (برخورده بودم). او این قسم حرف نمیزد اگر جرئت نداشت. شما هنوز نرسیده بودید اگر زود حرکت نکرده بودید. شما سعی نمی بودید اگر شما عاقل تر بودید.

Le verger.

L'oncle de Hassan possède, aux environs de la ville, une petite maison de campagne et un grand verger. C'est un vrai bonheur pour Hassan d'y passer de temps à autre ses jours de congé. Un verger présente beaucoup d'intérêt et d'agrément.

LECTURE.

Je serais plus heureux, si j'avais encore mes amis. Cet enfant serait plus sage, s'il ne salissait pas toujours ses habits (effets) et ses cahiers. Cette fille serait plus appliquée si elle n'était pas si méchante. Tu aurais plus d'amis, si tu étais plus modeste. Vous auriez tort, si vous vendiez cette belle maison. Tu aurais bien raison, si tu donnais cet argent à ces pauvres. Ne serions-nous pas plus content, si nous parlions déjà français?

Je n'aurais pas la permission d'entrer dans ce jardin, s'il n'était pas à mon oncle. Charles n'aurait pas trouvé son père, s'il était arrivé un peu plus tard. Beaucoup d'hommes seraient plus heureux, s'ils étaient plus actifs. Si je n'avais pas été chez le médecin, j'aurais été très malade. Si je n'y avais trouvé personne, je serais allé à la maison. Si nous n'avions rien fait, nous aurions été très paresseux. Mon frère a écrit (نوشته است) qu'il serait (۱)

(۱) درین مورد بفارسی مستقبل معمول است در فرانسه جایی که یقین حاصل نباشد مشروط را بجای مستقبل می آورند

Elles sont plus grosses et plus juteuses que les abricots, c'est la fruit préféré de Hassan.

Pendant l'automne et une partie de l'hiver, les raisins que l'on a eu soin de conserver, fournissent avec les pommes et les poires un dessert succulent, tandis que Mazandran nous donne des oranges et des mandarines.

لغت

• environ m. باغ میوه، بوستان. verger, m.
 amandier, m. شیره باغات، sève, f. معطل مرخصی، congé, m.
 pêcher, m. درخت بادام. abricotier m. درخت زردالو.
 cerisier, m. درخت ملو. غنچه، bougeon, m. درخت آلو، الو.
 pommier, m. درخت سیب. poi-
 rier, m. درخت کلابی. figuier, m. درخت انجیر. oranger, m.
 confiture, f. درخت نارنج. تارت، tarte, f. مربا، con-
 serve, f. میوه پخته. orange, f. نارنج. mandarine, f.
 نارنگی. داشتن (مالک بودن). de temps à autre. گاهی.
 s'animer. زنده شدن، جان گرفتن. reprendre. باز یافتن.
 révéler. ظاهر کردن. étaler. پهن کردن، غرضه دادن. dé-
 couvert. مضر. عذب شیرین. recherché. مطلوب.
 consommer. مصرف رساندن. velouté. مخفی. juteux. آب
 furnish. دادن. succulent. پر آب. tandis que. درحالی که.
 nuisible. مضر.

L'hiver, les arbres sont sans feuilles; la sève est arrêtée; c'est pour les végétaux le temps du sommeil et du repos. Mais au printemps, tout s'anime, tout reprend vie. Les amandiers, les abricotiers et les pêchers se couvrent les premiers des bourgeons. Bientôt après, commencent les fleurs blanches des cerisiers et des pruniers. Puis, c'est le tour des pommiers et des poiriers.

En même temps, la vigne montre ses jeunes pousses. Le long des murs, à l'abri des vents froids, les figuiers étalent leurs larges feuilles découpées et les orangers embaument l'air de leur parfum suave.

Les gelées du printemps et la grêle, sont très nuisibles à la récolte du verger.

Ordinairement un verger rapporte beaucoup.

Les cerises, les prunes et les abricots sont très recherchés. Non seulement on les consomme dès qu'ils sont mûrs; mais on en fait des tartes, des confitures et des conserves délicieuses.

Les pêches à la peau veloutée sont aussi fort estimées comme fruits de table.

درس چهارم

لغت

les raisins	انگور	la crème	خامه
la tranche	برش	le sucre	قند
gras, se.	چاق، چرب	le sel	نمک
maigre	لاغر	le poivre	فلفل
conseiller	نصیحت کردن	la moutarde	خردل
mériter	سزاوار بودن	le vinaigre	سرکه
il faut	باید	la sauce	آب خورش
il ne faut pas	نباید	du sirop	شیره شهد
ce sont	اینها هستند	le cure-dent	خلال

فائده - آنجا که در فارسی دو فعل پی هم آورند چنانکه یکی برای انجام دیگری باشد چون در میروم بخرم، رفته بودم بگردم، رفت بگوید، وغیره در فرانسه فعل دوم را در حال و استقبال بمصدر تغییر توان کرد بدین تقدیر

Il est allé acheter او رفته است بخرد
 Nous avons raison d'aller برویم ما حق داریم
 Il commença à parler او شروع کرد حرف بزند
 Il faut chercher باید جست

چنانکه از امثله پیداست بعضی مصادر محتاج به رابطه اند مثل de و à وغیره و گاهی استعمال فرانسه مطابق فارسی است بجای او شروع کرد حرف بزند میتوان گفت او شروع کرد بخرف زدن.

نقی مصدر همچنان به ne pas است که مقدم بر مصدر آورده میشود.

ne pas donner ندادن
 ne pas chercher نخواستن

اشاره - اسم مفعول فعل را بمصدر داشتن یا بودن در فرانسه ماضی گویند و از ابدل فعل ماضی آورند

تمام کرده بودن avoir fini رفتن بودن être allé
 Je suis bien heureux d'avoir fini من خیلی خوشوقتم
 mon travail. از اینکه کار خود مرا تمام کرده ام.
 Je suis content d'être allé راضی هستم از اینکه
 à l'école. بمدرسه رفته ام.

Je suis prêt d'aller من راضی هستم بروم
 à l'école. بمدرسه (مضارع)
 Il tâche de finir son او سعی دارد کارش را تمام
 travail. کند (مضارع)

امثله دیگر

Laissez-nous travailler! بگذارید ما را کار کنیم
 Il avait raison de parler ainsi.

حق داشت این طور حرف بزند.
 Il est temps de partir. وقت رفتن است.
 Je préfère rester à la maison.

من ترجیح میدهم در خانه بمانم.
 etc. و قس علیهذا

répondre à tout le monde; toute lettre mérite une réponse. Je prêterais volontiers de l'argent à cet homme, si j'en avais. Nous resterions peut-être plus longtemps dans cette société, si nous n'étions pas un peu indisposés.

Si nous avons moins de besoins, nous aurions peut-être moins de souci. Ces élèves parleraient bientôt très couramment la langue française, s'ils avaient toujours l'occasion de parler français. Il faut avoir beaucoup de pratique pour parler couramment une langue.

— D E V O I R. —

نوکر رفته است بازار میوه بخرد. سیب و خربوزه خواهد خرید. من خوشحالتتر میشدم اگر آلبالو هم میخرید. شاگردان شروع کرده اند بحرف زدن فرانسه. غنقریب خیلی خوب (bien) حرف خواهند زد. من خیلی خوشوقت هستم از خریدن (خریده داشتن) این کتاب. شاگردان خوشحالند از تمام کردن قرائت خودشان. باید نصیحت کرد آنرا که مستحق نصیحت (آن le) هستند. این شاگرد سزاوار است که تحسین بشود (از تحسین شدن). این گوشت خیلی چرب است. بمن قدری از کم چربی ترش

— LECTURE. —

Si je parlais aussi bien que vous, je parlerais plus souvent. Mon père n'aimerait pas ce jeune homme, s'il n'était pas si modeste. Il faut aimer les enfants qui remplissent leurs devoirs. Nos cousins sont allés chercher leurs amis. Je ne prendrais pas autant de crème, si elle n'était pas si bonne. Je n'aimerais pas le melon s'il n'était pas si doux. Je vous conseille de prendre de ces tranches-ci; elles sont bien meilleures que les autres. Je trouve que celles ci sont les meilleurs. Nous aurions mangé du veau, si l'on (۱) nous en avait apporté. Vous avez l'occasion de choisir; mais vous n'en avez pas le courage. Si vous n'étiez pas paresseux, on n'aurait pas besoin de vous punir. Si vous n'aviez pas travaillé avec tant de zèle, vous n'auriez pas eu l'occasion d'être loué. Si vous aviez fini votre devoir, vous n'auriez pas eu besoin de travailler l'après-midi. Je suis bien heureux d'avoir fini mes devoirs. Il faut

(۱) پس از et عاظمه و si و on مکانی غالباً l'on عوض on گفته میشود

des insectes nuisibles.

Un arbre bien soigné est comme un petit capital qui rapporte un revenu sans dépense.

Hassan est au jardin. Il examine les arbres. Quelques uns sont attaqués par les insectes nuisibles; mais c'est seulement l'écorce qui est en danger, les racines sont sauvées. La sève circule bien.

Hassan a un arbre dans son carré dont le tronc est assez fort et qui a déjà pas mal de branches.

C'est le temps de la greffer, seulement Hassan n'a ni un greffoir ni un sécateur.

Les membres de la famille sont réunis sous une tonnelle; c'est pour prendre du thé. On a aussi des fruits. Les coings sont encore verts, les poires sont mûres et fondantes. Les pommes se pèlent facilement. On a déjà mangé beaucoup de fruits. La corbeille est pleine des duvets de pêches, des peaux de pommes, des coquilles de noix, des coques d'amandes, des bogues de châtaignes, des écorces d'oranges.

Hassan ramasse les pépins des pommes

(لاغر تر) بدهید. اینها شاگردان مدرسه هستند شروع کرده‌اند (déjà) بحرف زدن آلمانی. اگر من آلمانی حرف می‌زدم مکرر باشما صحبت می‌کردم. باید همیشه رفقای خوب پیدا کرد (جست). هرگز حرف نباید زد با بچه‌های شیطان. باید روز و شب کار کرد، وقت طلاست. آنکه کار کند در وقت جوانی خود آسایش خواهد داشت در وقت (pendant) پیری. کار چشمه (la source) تمام خوشحقیهاست. کارگران (travailleurs) خوب هرگز بدبخت نخواهند شد (بود). کار کنید هرگز بدبخت نخواهید بود.

Le verger (suite).

L'oncle de Hassan a acheté la plupart de ces arbres chez un pépiniériste. Mais il a planté aussi quelques sauvageons, qu'il a ensuite greffés lui-même.

Par la greffe, on améliore tous les fruits et ce n'est pas difficile de savoir greffer.

Les principales sortes de greffe sont: en fente, en écusson et le marcottage.

Pour que les arbres se conservent et rapportent beaucoup, il est nécessaire de les tailler et d'élaguer les branches mortes ou inutiles.

Ils ont aussi besoin d'être débarrassés

et poires, et les noyaux des abricots et des prunes. Il est récompensé d'une grappe de raisin.

لغت

sauvageon, m. پاپونیزه درخت عمل آور. pépiniériste, m. خودرو greffe, f. پیوند. marcottage, m. خوابیدن (درخت). dépense, f. هوام-حشرات insecte, f. revenu m. برآید. écorce, f. پوست. branche, f. شاخه. tronc, f. تنه درخت. sécateur, m. چاقوی پیوند زنی. greffoir, m. پیوند زنی. coing, m. جفته. tonnelle, f. عضو. membre, m. coquille, f. پوست کردو و امثال آن. duvet, m. کرک. coque, f. پوست بادام. bogue, f. پوست شاه بلوط. châtaigne, f. شاه بلوط. ensuite, f. خوشه. grappe, f. پیوند کردن. en fente (پیوند). en écusson شکمی (پیوند). élaguer تراش کردن بیراستن. examiner امتحان کردن. attaquer حمله کردن، صدمه زدن. en danger در خطر. circuler دوران کردن. pas mal. fondant آب شونده. peler پوست کندن. ramasser جمع کردن

درس چهل و یکم

فائده ۱ - اسم فاعل را از اصل مصدر بنا کنند بالحق ant در آخر آن. در مصدر دوم iss زائده ضمیمه اصل مصدر میشود.

parl ant حرف زنده parl er حرف زدن

donn ant	دعنده	donn er	دادن
fin iss ant	تمام کننده	fin ir	تمام کردن
pun iss ant	تنبیه کننده	pun ir	تنبیه کردن
vend ant	فروشنده	vend re	فرختن
rend ant	رد کننده	rend re	رد کردن

فائده ۲ - اینجا که اسم فاعل بمعنی فعل است در فرانسه از مبنیات است علامت جمع و تأیید در آن در نیماورند در صورت انکاری و اینجا که اسم فاعل و مفعول داشته باشد همیشه بمعنی فعل است.

des enfants aimant leur mère.

بچه‌هاییکه مادرشان را دوست دارند (دوست دارنده هستند).
obéissant à leurs maîtres.

حرف شنونده از معلمین خودشان

اینجا که صفت مشتبه باشد مطابقه باموصوف میکنند.

on aime les enfants aimants شخص دوست میدارد
et obéissants. بچه‌های با محبت و حرف شنود را

اشاره ۱ - چون en بر سر اسم فاعل در آید حینونت و مقارنه را باشد.

غالباً en را به درو اسم فاعل را بمصدر ترجمه کنند چون درین امثال.

En arrivant au jardin, nous admirâmes la beauté des arbres. چون (حال و کنی که) وارد (باغ) شدیم از شکوه درختها بشگفت آمدیم

chez moi آراد، جای بار vacant, e. خانه خودم
charmant ممکن، دل‌با
réparer مرمت کردن، تصحیح کردن

LECTURE.

En arrivant chez moi, j'ai trouvé mon ami. Nous avons rencontré vos cousins en allant à la Mosquée. Ne parlant pas français, comment voulez-vous faire ce voyage? Monsieur... désirant me (سر) parler, viendra (دیدن) me voir (خواهد آمد) ce soir. Etant malade, je suis resté à la maison; j'ai gardé mon lit. Votre camarade étant beaucoup plus appliqué que vous, fera des progrès plus rapides. On diminue sa faute en la réparant promptement. Il m'a donné cela en tremblant. Les fleurs de ce jardin sont charmantes.

Les petits enfants de notre voisin sont charmants. N'ayant jamais eu le plaisir d'être riche, je suis content de mon sort. On est heureux en se (خود را) contentant de peu. N'ayant pas l'occasion de partir aujourd'hui, je vous prie de me prêter un bon livre.

Je la rencontrai en arrivant در حین ورود به باغ من
au jardin. باو برخوردیم (در ورود به باغ)

En arrivant au jardin, elle a dit. در ورود به باغ او گفت.
Il raconta cela en riant. حکایت میکرد آنرا در حالیکه می‌خندید.

اشاره ۲ — اسم فاعل از étant, être است و از avoir
ayant, که غالباً بفارسی ترجمه نمیشوند، به ترجمه صفت بعد آن
قناعت باید کرد :

Etant déjà arrivée de l'école, تازه از مدرسه رسیده،
Marie commença à travailler.

مریم شروع کرد بکار کردن

Etant fatigué de travail... خسته از کار

Etant mécontent de son sort... ناراضی از بخت خود

Ayant parlé ainsi... این طور حرف زده ...

لغت

trembler	لرزیدن	la parole	سخن، کلام
faire, irr.	کردن، ساختن	la Mosquée	مسجد
diminuer	کم کردن	le progrès	ترقی
contenter	راضی کردن	la faute	خطا، غلط
se contenter	قناعت کردن	la colère	خشم
mécontent	ناراضی	aller irr.	رفتن
pleurer	گریستن	fâché	مقفر
promptement	بمبطله	encourager	تشویق کردن
rapide	سریع	fatigant, e.	خسته کننده

plantes aquatiques.

Un jet d'eau retombant en petite pluie fine y cause la fraîcheur pendant les chaudes soirées de l'été.

Des allées couvertes de graviers encadrées d'une bordure bien régulière séparent les plates-bandes des massifs.

Sur une petite pelouse, formée d'un gazon épais et court, des corbeilles se détachent, garnies de plantes au feuillage varié.

La grille et les murs de clôture sont couverts d'arbustes grimpants comme le jasmin ou le chèvre-feuille aux fleurs embaumées.

لغة

jet d'eau, m. . ornementation, f. .
bordure, f. . شرفه gravier, m. .
حاشیه . plate-bande, f. .
ازماده (توپر) . pelouse, f. .
clôture, f. . برگهای درخت ختم .
arbuste, m. . درخت به . coquet دلربا .
causer برگشتن (فرو رختن) .
détacher قاب گرفتن .
épais ضخیم .
régulier منظم .
varié مختلف .
grimper از چیزی بالا رفتن .
jasmin, m. . چمن .
chèvre-feuille, m. .

— DEVOIR. —

شاگردان خوب جواب ندادند، معلم (از آن) خیلی متعجب شد (بود). در رفتن بمدرسه (به) رفیقهایمان برخوردیم. ایشان صحبت میکردند (حرف میزدند) از تکالیفشان در حین رفتن. ناراضی از شاگردان، معلم وا گذاشت اطاق (درس) را باخشم. ما از شما حرف زدیم در حین ناهار خوردن. خسته از کار. ناراضی از قسمت خود. لرزان از ترس. در تصحیح خطای خود. در کم کردن خشم خود. در راضی داشتن خود را بکم. در انجام دادن تکالیف خود. معلم تشویق کرد شاگرد را به تحسین [او را (le)]. جای شما همیشه (toujours) باز است. این کار خسته کننده است. این دختر کوچک دلربا است. کلام شما تشویق کننده است. يك جای (place) آزاد دارید؟ بلی ما دو جای آزاد داریم. ملاحظه کنید اینجا (voilà) بچهای دلربای کوچک را.

Le parterre. باغ تفرج

Le verger et le potager sont des jardins d'utilité. Le parterre est un jardin d'agrément. Tout y est disposé pour l'ornementation et pour le plaisir des yeux. Voici un petit parterre, mais fort coquet. Il renferme au centre un bassin avec des

avez choisies, comment
sont-elles? cieuses.

Comment trouvez-vous Elle est vraiment fort
la figure que mon ami belle!
a dessinée?

Les thèmes que vous Oui, monsieur; j'avais
avez traduits, sont-ils beaucoup à travailler
très difficiles? pour les finir.

Voici la lettre que vous Elle est très bien écrite.
m'avez dictée.

Nous avons prié notre Si vous l'en avez priée,
cousine de venir nous elle viendra (خواهد آمد)
voir demain. sûrement.

Avez-vous payé l'hô- Oui, je l'ai payée.
tesse?

Avez-vous taillé ma Non, je ne l'ai pas en-
plume? core taillée.

Avez-vous cacheté ma Oui, je l'ai cachetée et
lettre? portée à la poste.

مکالمه

کی (است آنکه) در سہا شروع خواهند کرد؟ نیم ساعت دیگر (در یک نیم ساعت) - بمن نشان بدهید کاغذ را که شما نوشته بودم. اینست ملاحظہ نمایند. - کجا است قلمیکہ برای شما تراشیده ام؟ در جیب منست (اِزا دارم در جیب خودم). - پول میزبانرا داده اید؟ خیر من اورا ندیده ام.

درس چہل و دوم

انجا کہ معین فعل avoir باشد ہر گاہ مفعول بہ مقدم بر فعل ذکر شدہ باشد اسم مفعول در جمع و افراد و تذکیر و تانیث با آن مفعول بہ مطابقت میکند

La maison que j'ai achetée (اِرا) خانہ کہ من خریدہ ام
La pomme que j'ai choisie سیب کہ من انتخاب کردہ ام
Les lettres que j'ai finies کاغذ ہائیکہ من تمام کردہ ام
در تقدیم فعل گوئی

J'ai acheté une maison من یک خانہ خریدہ ام
J'ai choisi une pomme من یک سیب انتخاب کردہ ام
J'ai fini les lettres من کاغذ ہارا تمام کردہ ام

CONVERSATION.

dessiner کردن (کشیدن)	la fraise	جیلک
traduire, irr. ترجمہ کردن	la figure	صورت
venir, irr. آمدن	le thème	تمرین
porter بردن، کشیدن	l'hôtesse, f. (زن)	میزبان
prier خواہش کردن	la poste	پست
dicter املا کردن	délicieux, se	لذیذ
écrire, e. نوشتہ	vraiment	حقیقتہ
payer دادن (قیمت چیز را)	sûrement	یقیناً
cacheter	(مہر کردن) (سر کاغذ)	

Les fraises que vous Elles sont assez déli-

du parterre. Hassan est à même d'en distinguer les différentes parties: le calice, avec ses sépales verts, la corolle avec ses pétales colorés; les étamines nombreuses qui donnent naissance à une fine poussière jaune appelée pollen et enfin le pistil, qui renferme l'ovaire.

Souvent, dans les fleurs cultivées, les étamines se transforment en pétales colorés. On a alors des fleurs doubles. A l'état sauvage les fleurs sont toujours simples.

Certaines fleurs sont rustiques. Elles poussent facilement sous tous les climats tels sont, par exemple, la giroflée, (شربو) la rose, (گل سرخ) l'œillet, (قرنفل) la violette (بنفشه) le géranium, (شعبدان) la pensée (بنفشه فرنگی) le dahlia, (کوکب) le tournesol, (آفتاب گردن).

D'autres, au contraire, sont très sensibles au froid.

On les abrite dans des serres ou sous des châssis.

La culture des fleurs est une noble et agréable distraction. Tout le monde aime les fleurs, le pauvre comme le riche.

تمرین خودتانرا پاک نویس کرده اید؟ بلی من آن را دوبار پاک نویس کرده ام. — بست را دیده اید؟ بلی من آنرا دیده ام در خیابان لاله زار. — این چیلک ها را چگونه میباید؟ من آنها را میبایم بسیار لذت. — سر کاغذ را مهر کردید (کرده اید)؟ بلی من آنرا مهر کردم قبل از (avant de) بردن آنرا به بست. — قرائت شما خیلی مشکل است؟ خیر من آنرا نمی یابم زیاد مشکل. — قلمهای شما خوب تراشیده شده اند؟ بلی آنها را خوب تراشیده اند. — که نقش کرده است این صورت را؟ دوست من است که آنرا کشیده است. — که ترجمه کرده است این تمرینها را؟ این یکی از شاگردان مدرسه ماست که (کی) آنرا ترجمه کرده است. — حقیقت این صورت خوب کشیده شده است، که آنرا کشیده است؟ دوست من حسن آنرا کشیده است، از این بهتر هم میکشد. — چرا دوست شما دیروز در گردشگاه نبود؟ ناخوش بوده در اطاق ماند (مطلق). — شما غمگین هستید چه (چیز است که) بر شما وارد شده است؟ کتابم را گم کرده میترسم (ترسی دارم) از تنبیه شدن در مدرسه.

Le parterre (suite.)

En examinant avec attention les fleurs

لغت

le calice گریلاں (کعب) . . sépale, m. برکها (بره) .
 pétale, m. (پر) برک رنگین کل . . corolle, f. (اکلیل) جطر .
 étamine کلاله . . pollen, m. گرد حیات (مایه) . . pistil, m.
 ovaire, m. تخم دان (مبدر) . . serre, f. گرم خانه .
 châssis, m. آغشته . . être à même قوه داشتن، توانستن .
 donner naissance تولد کردن . . se transformer تبدیل
 fleurs doubles کل پرپر . . rustique دشتی .
 pousser سبز شدن، جوانه زدن . . exemple مثلا .
 abriter پوشاندن، حفظ کردن . . la distraction حواس
 فتنه، مشغولیات .

درس چهل و سیم

فائده ۱ - اصناف فعل را از حیث ادای معنی بر دو
 قسم کرده اند اخباری و انشائی (۱) گرامریون فرنک
 اصناف فعل را شش قسم شمرده اند اخباریه - شرطیه -
 امریه - مصدریه - وصفیه - التزامیه و هر یک را mode گویند
 که ما از آن بوجه تعبیر میکنیم .

mode indicatif	اخباریه وجه مقطوع
mode conditionnel	مشروطیه وجه مشروط
mode impératif	امریه وجه محتوم
mode infinitif	مصدریه وجه مبسوط

(۱) مشتمل بر امر و نهی و استعظام و شرط و غنا

mode participe	وصفیه وجه موصوف
mode subjonctif	التزامیه وجه مشکوک

وجوه پنجگانه اخباریه شرطیه امریه مصدریه و وصفیه در
 طی دروس ذکر شد اینک به شرح اصناف التزامیه میپردازیم
 که آرا باعتباری ارتباطیه و احتمالیه نیز توان نامید .

فائده ۲ - وجه ارتباطی امکان و احتمال راست .
 احتمالی از آن روی گویندش که غالباً مسبوق است بجمله
 که شامل معنی امکان و احتمال یا آرزو و اندیشه و حدس
 و قیاس و دعا باشد و ارتباطی از آن رو که همیشه بجمله
 مجاور مقدم پیوسته است ناچار پس از کاف موصول
 (مصدری) «que» و ترکیبات آن واقع شده در اکثر مواد
 تحویل بمصدر تواند شد حذف کاف که در فارسی ممکن است
 در فرانسه جائز نیست .

Le maître exige qu'on finisse معلم متوقع است
 son devoir. که شخص تکلیفش را تمام کند

Il est possible qu'il ait ممکن است که این
 ce livre. کتاب را داشته باشد

Ils sont charmés que vous ایشان شمعوفند که شما
 songiez à eux. یاد ایشان کرده باشید

Je regrette que vous من افسوس میخورم که شما
 me parliez ainsi. این طور بمن حرف بزنید

Nous avons peur qu'ils ne soient malades.
ما وحشت داریم که ایشان ناخوش باشند

اشاره — از جمله موارد استعمال ارتباطیه پس از صفات تفضیلیه است

C'est la meilleure chose que nous vous donnions.
این بهترین چیزی است که بشما بدهیم

گاهی جمله اول مقدر است چون در این عبارات
qu'il obéisse (ایته باید) اطاعت کند
qu'il cherche (باید) بجوید

در واقع امر غائب ارتباطی محذوف المقدمه است
ندره در فرانسه que حذف شده است من جمله در این دو عبارت

Dieu veuille! خدا بخواند
Vive le roi! شاه زنده باد

مضارع ارتباطی. Présent ou futur de subjonctif.

مصدر اول

que je parle که حرف بزنم
que tu parles که حرف بزنی
qu' il parle که حرف بزند
que n. parlions که حرف بزنیم

(۱) چون در جمله مقدم معنی ترس و اندیشه باشد در التزامیه مثبت ne فرایندی آورند بدون قصد نفی شاید برای تاکید میترسیم که مباد ناخوش باشند

que v. parliez که حرف بزنید
qu' ils parlent که حرف بزنند

مصدر دوم

que je finisse که انجام بدهم
que tu finisses که انجام بدی
qu' il finisse که انجام بدهد
que n. finissions که انجام بدهیم
que v. finissiez که انجام بدهید
qu' ils finissent که انجام بدهند

مصدر چهارم

que je vende که بفروشم
que tu vendes که بفروشی
qu' il vende که بفروشد
que n. vendions که بفروشیم
que v. vendiez که بفروشید
qu' ils vendent که بفروشند

حال ارتباطی از داشتن و بودن

que je sois داشته باشم
que tu sois داشته باشی
qu' il soit داشته باشد
que n. soyons داشته باشیم
que v. soyiez داشته باشید
qu' ils soient داشته باشند

در فارسی حال ارتباطی از داشتن: بدارم، بداری، بدارد، الی آخره
کثر معمول است. استفهام در ارتباطی نیست

place. Soyez plus attentifs, et ayez plus de zèle. Tous les parents désirent que leurs enfants soient toujours appliqués. Je ne trouve pas que vous ayez raison. Il ne faut pas que tu travailles inutilement. Il faut que vous ayez patience, quoique vous n'ayez pas envie.

— DEVOIR. —

وقتست که شما سعی باشید. ممکنست که معلم از کوشش ما راضی نباشد. او میل دارد که سعی تر باشیم. معلم می خواهد که ما بیشتر کار بکنیم. خدا عادل است و امر میکند که ما هم عادل باشیم. حق اینست که این خطای مرا به بخشید؟ پدر من میخواهد که ما اول تمرینات خود ما را تمام کنیم بعد از آن بازی کنیم. من از خدا میخواهم (آرزو دارم) که همه خلق خوش بخت باشند. حق اینست که همه جا بچه هانست به (envers) پدر و مادر خودشان شاگرد باشند. حیفت که دوست ما اینجا نباشد. ممکنست که مرد بدی خوشبخت باشد؟ معلم متوقعست که ما صبر داشته باشیم حیفت که این شاگردان حرف نشنوند از معلم خودشان. وقتست که شما هم حرف بزنید. باید که ایشان بیشتر اهتمام داشته باشید.

لغت

il est possible ممکن است le zèle سعی-اهتمام
il est temps وقتست inutilement بی فائده
il est juste این حق است d'abord اولاً
vivement بیجا بکی ensuite پس از آن
c'est dommage حیفت lui او یا او
quoique اگر چه leur ایشان یا ایشان
l'envie, f. میل-دغبت quelque temps مدتی
reconnaissant شاگرد
commander امر کردن-فرما دادن

— LECTURE. —

Dieu commande que nous aimions nos ennemis. Mon père exige que nous travaillions d'abord, et que nous jouions ensuite. Je désire vivement que vous me pardonniez cette faute. Notre maître exige que nous lui répondions plus haut. Il est possible que je reste encore quelque temps dans cette ville.

Il faut que tu aies plus de zèle, mon enfant, et que tu sois plus appliqué. Il est possible que vous ayez raison. Il est juste qu'il soit récompensé. C'est dommage que beaucoup d'écoliers soient si paresseux. Il est temps que vous soyez à votre

Nous avons aujourd'hui Non, le vent a tourné
une belle journée; pen- (برگشته است) à l'ouest, on
sez-vous que ce temps remarque aussi des nu-
soit durable? ages menaçants (موانک)
à l'horizon (اتق).

— ذیل —

فائده - در التزامیه سه ماضی تشریحی داده اند استمراری
ماضی قریب و ماضی بعید من جمله ماضی استمراری چند از مستعمل نیست
ماضی قریب و بعید را ذکر میکنیم با آنکه آنها هم در صحبت کمتر گفته میشوند.
ماضی قریب التزامی مرکب است از حال التزامی داشتن یا بودن واسم
مفعول فعل :

que j' aie	donné	داده باشم
que tu aies	"	داده باشی
qu' il ait	"	داده باشد
que n. ayons	"	داده باشیم
que v. ayez	"	داده باشید
qu' ils aient	"	داده باشند
que je sois	arrivé	رسیده باشم
que tu sois	"	رسیده باشی
qu' il soit	"	رسیده باشد
que n. soyons	arrivés	رسیده باشیم
que v. soyez	"	رسیده باشید
qu' ils soient	"	رسیده باشند

ماضی بعید از باطنی مرکب است از ماضی استمراری داشتن و بودن
با اسم مفعول فعل :

que je fusse allé رفته بوده باشم

CONVERSATION.

Est-il possible que vous Naturellement, cela me
restiez quelque temps (۱) serait bien
chez nous? agréable.

Avez-vous une bonne Oh! oui, (ای بلی) mon-
chambre sur le devant? sieur, mais au troisi-
(رو بجلو) ème. (در سرتوبه سوم).

C'est trop haut, n'avez- Alors (پس) je serais ob-
vous pas une chambre ligé de vous donner une
plus bas? chambre sur la cour.

A quelle heure désirez Réveillez-moi à sept
vous être réveillé? heures.

Monsieur désire-t-il son Apportez-le dans une
déjeuner? demi-heure.

Monsieur désire-t-il Je ne demanderais voir
voir les édifices (۲) de la que la galerie (۳) de
ville? tableaux.

Qu'y a-t-il encore pour Il faut que vous m'a-
votre service? chetiez une douzaine
دیگر چه فرمایش دارید de bas.

Auriez-vous besoin de Non, monsieur, il est
quelque autre chose? temps que nous ren-
trions.

(۱) بقدر بر هر که ممکن است... اگر اجازه میدهید (۲) buildings
آلبنیه طایفه را گویند (۳) عمارتی که در آن صور نقاشی را برای
نمایش میگذارند

امثله

Il est bien probable qu'il soit déjà arrivé.
خیلی محتمل است که او وارد شده باشد

Il est venu sans que nous l'ayons invité.
او آمده است بدون آنکه ما او را دعوت کرده باشیم

Mon père est parti sans qu'il ait parlé à notre maître.
پدر من رفته است بدون آنکه با معلم ما حرف زده باشد

Il serait à désirer que Charles eût mieux obéi.
که شارل (چا داشت) اطاعت کرده باشد

Est-il possible que ces hommes aient perdu tant d'argent?
ممکن است که این (مرد) ها آنقدر پول بخته باشند

C'est dommage que tu n'aies pas eu le plaisir de voir ton oncle.

خیلی حیف است که تولدت دیدار عمومت را نبرده باشی

توضیح — غالباً در فرانسه تحویل ارتباطیه بمصدر خوش تر است :

C'est dommage pour toi de n'avoir pas eu le plaisir de voir ton père.
نبردن تولدت دیدار پدرت برای تو حیف است

معلم هر جا که مقتضیست ارتباطیه را وادار شاگرد به مصدر تحویل کند و مصدر را بارتباطیه تعویل .

Le parterre (suite).

Les plates-bandes sont garnies, selon

que tu fusses allé رفته بوده باشی

qu' il fût allé رفته بوده باشد

que n. fussions allés رفته بوده باشیم

que v. fussiez allés رفته بوده باشید

qu' ils fussent allés رفته بوده باشند

que j' eusse donné داده بوده باشم

que tu eusses donné داده بوده باشی

qu' il eût donné داده بوده باشد

que n. eussions donné داده بوده باشیم

que v. eussiez donné داده بوده باشید

qu' ils eussent donné داده بوده باشند

اشاره — ماضی استمراری ارتباطی از داشتن بودن ضمناً معلوم شد.

در سایر مصادر گوئی

que j'aie, que tu aies, qu'il ait, que nous ayons, que vous ayez, qu'ils aient fini.

تمام کرده باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند.

que j'aie, que tu aies, qu'il ait, que nous ayons, que vous ayez, qu'ils aient vendu.

فروخته باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند.

que j'aie, que tu aies, qu'il ait, que nous ayons, que vous ayez, qu'ils aient eu.

دائمه بوده ام، ای، است، ایتم، اید، اند.

que j'aie, que tu aies, qu'il ait, que nous ayons, que vous ayez, qu'ils aient été.

بوده باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند.

surtout على الحسوس. gracieux. زربا. suave (عذب) خوش. تلعلع. éclat, m. برقی. délicatesse, f. لطافت. bouquet, m. لذت. délice, f. رنگ آمیزی. coloris, m. دسته گل. کادان (کوزه). balcon, m. ایوان، القون.

Arrivée à Paris d'un apprenti.

Ah! te voici, mon neveu, on n'a pas besoin de demander de tes nouvelles, tu as une fameuse mine. Et là-bas, tout le monde va bien?

Merci, ma tante, tout le monde va très bien. — Allons, c'est parfait; dépêchons-nous de retirer tes bagages; car tu as des bagages, n'est-ce pas? — Voici ma tante; j'ai une malle, et elle renferme des objets soumis à l'octroi. — Voilà le bureau de l'octroi, présente ton bulletin, je suis de retour à l'instant.

لغت

فامه، خوب. — مشهور. لازم avoir besoin de داشت. خبر سلامت. là-bas. انظرها، انجا. aller bien. سلامت بودن. c'est parfait. از این بهتر، بشود. retirer (پیرود کشیدن). se dépêcher. تعجیل کردن. malle, f. همچو نیست. n'est-ce pas. bagager. محولات، بار. n'est-ce pas. objet, m. شیئی. صندوق. renfermer. محتوی داشتن.

la saison, des fleurs les plus diverses.

A l'ombre des arbustes se cache l'humble violette. Le narcisse, la jacinthe, la giroflée, le réséda répandent comme la violette une odeur suave, et sont comme elle des fleurs du printemps.

Mais ce qui domine surtout, ce sont les roses. La rose est la reine du parterre, à cause de l'éclat de ses couleurs et de la délicatesse de son parfum.

Les nombreuses espèces de roses varient, comme coloris, du blanc le plus pur au rouge le plus foncé.

Hassan cultive encore des pétunias, des chrysanthèmes, des anémones, des lis des verveines, des tournesols, des dahlias.

La culture de ces fleurs fait les délices de la sœur aînée de Hassan. Celle-ci et sa mère en composent de gracieux bouquets qui sont l'ornement du logis.

Les personnes qui n'ont pas de jardin ont au moins quelques pots de fleurs à leurs fenêtres ou à leur balcon.

لغت

humble (فروتنی) کوچک. dominer. غالبه کردن مشرف بودن.

استقبال

j' appellerai	je jetterai
tu appelleras	tu jetteras
il appellera etc.	il jettera etc.

۲ - در بعضی مصادر e ماقبل t و l را مفتوح میکند

j'achète	میخرم	acheter	خریدن
il gèle	یخ مینهد	geler	یخ بستن
il pèle	پوست میکند	peler	پوست کردن

۳ - در سایر مصادر هر جا که حرکت قبل از مصوئه آخر

در اصل مصدر e باشد فقط قانون فتحه مجری است

achever	پایان رسانیدن	semer	کاشتن
lever	بلند کردن	élever	تربیت کردن
mener	بردن (هدایت کردن)	gérer	گردانیدن

۴ - اینجا که é قبل از مصوئه آخر مکسور باشد در حال

espérer	امید داشتن	révéler	کشف کردن
répéter	تکرار کردن	réceler	اختفا کردن
végéter	زیر شدن	abréger	کوتاه کردن

۵ - چون قبل از حروف مصدری g یا c باشد درصغ

هر جا آن g و c قبل از a و o افتادند باید پس از g, e,

زایدی آورد و c را مرکری داد که ژ و ت خوانده شوند

je commence	je mange
-------------	----------

bureau de soumis تابع، محکوم. l'octroi کمرک شهری. bureau de l'octroi دفتر کمرک راه داری. présenter نشان دادن. je suis de retour à l'instant bulletin, m. پته خواز. الان بر میگردم.

QUESTIONS.

Où arrive l'apprenti? Que demande la tante au neveu? A-t-il des bagages? A-t-il apporté quelque chose à sa tante? Que va-t-il faire au bureau de l'octroi?

درس چهل و چهارم

در بعضی قواعد راجع بصرف اول

۱ - مصادر منتهی به گنگ eter و eler, l و t شان

درصغ هر جا که جلو e غیر ملفوظ (گنگ) واقع شدند مکرر

میشوند و این در حال است و امر و استقبال

jeter	انداختن (دور انداختن)
appeler	نامیدن، خواندن، (صدا کردن)

حال

n. appelons	j'appelle	n. jetons	je jette
v. appelez	tu appelles	v. jetez	tu jettes
ils appellent	il appelle	ils jettent	il jette

امر

appelle	jette
appelez	jetez

régler	ترتیب دادن، درست کردن
tolérer	تحمل کردن، رواداشتن
modérer	آرام کردن، تخفیف دادن
rappeler	باز خواندن - بخاطر آوردن

l'hôpital, m.	مریضخانه	les larmes, f.	اشک
la jeunesse	جوانی، شباب	la bonne	گیس - قید
le souvenir	یاد، یادبود	la ligne	خط کشیده
la mémoire	خاطر، حفظ	humblement	چاگرا،
propre	پاك، نیز	mordre	گاز گرفتن، گازیدن
pas du tout	هیچ وجه	au contraire	برعکس
pendant	در مدت	autrement	بقسم دیگر
entre	میان - میان	par	بتوسط - ازتوی
mieux	بهتر (وصف فعل)	le mieux	بهترین (وصف فعل)

LECTURE.

Je vous supplie très humblement de lui accorder (عطا کردن) votre protection (حمایت). Rendez-lui ce service, je vous en supplie. Le roi a rappelé son ministre disgracié (مغضوب). Il a été rappelé pour sa bonne conduite. Mes affaires me rappellent à la ville. Ne rappelons point le passé. Rappelez un peu le souvenir de notre ancienne (قدیمی) amitié. Il se rappelle quelques fois du souvenir de sa plus tendre (لطیف) enfance (طفولیت). Je ne m'en

n. commençons	n. mangeons
je commençai	je mangeai
	وقس عايندا

۶ - اینجا که در اصل مصدر مضونه آخر y باشد در صیغ جلو e گنگ مبدل به i میشود
 j'essuie, n. essuyons, essuyer (پاك کردن) (خشك کردن)
 j'essaie, n. essayons, essayer (اصحاك کردن)
 je paie, n. payons, payer (پرداختن) (طلب)
 در مسبق به a: (ayer) قولدا كادی به بقای y است
 j'essaye je paye etc.

لغت

l'étude	تحصیل	le défaut	عیب، نقص
le mot	كلمه	la passion	هوا، هوس
l'innocence	بی گناهی	la vie	زندگانی، عمر
le bien	ملك، ثروت، مایهك	la prairie	چمنزار
la vieillesse	پیری، شكستگی	la colère	خشم
la beauté	حس، جمال	l'amitié, f.	دوستی
remercier	آنگر کردن	prier	خواهش کردن
supplier	استعا کردن	céder	واگذاشتن
posséder	مالك بودن	exagérer	از حد گذراندن
ramener	باز آوردن	régner	سلطنت کردن
préférer	ترجیح دادن	projeter	طرح انداختن
enlever	برداشتن، ربودن	atteler	بستن - اربكاسنگه
inquiéter	مشوش کردن	chanceler	نوايدن، نوازدن

essuyé vos mains. J'essuierai mes mains à mon mouchoir. Essuyez les larmes aux yeux de cet enfant. Vous avez effrayé ces enfants. Si vous aviez mieux employé votre temps, vous ne seriez pas les derniers de la classe. Appelle le domestique et envoie cette lettre à la poste. Nous partageons avec nos amis tout ce que nous avons. Dieu protège l'innocence.

interroger	سؤال کردن	venger	تلافی کردن
changer	عوض کردن	protéger	حاجت کردن
effacer	محو کردن	corriger	اصحیح کردن
enfoncer	حلالند، فرو بردن	nager	شنا کردن
aboyer	پارس کردن	prononcer	تلفظ کردن
envoyer	فرستادن	tracer	طرح کردن
lancer	پرتاب کردن، راندن	placer	واداشتن، نشاندن
nettoyer	تمیز کردن	effrayer	ترسانیدن
juger	حکم کردن، فتوی دادن	songer	فکر کردن، خواب دیدن
forcer	مضطرر کردن، مجبور کردن	avancer	پیش رفتن، پیش بردن
pincer	نیشکنج گرفتن، باهر گرفتن		
menacer	تهدید کردن، ترساندن		
partager	قسمت کردن، قسمت بردن		
affliger	متاثر کردن، افسرده کردن		

— D E V O I R. —

چرا کارت (تکلیف) را با انجام نمی رسانی؟ من تکلیفم را

rappelle plus. Je ne me rappelais pas d'avoir dit cela. Rappelez votre mémoire.

Ce chemin mène au bazar. Votre ami mène une vie très active. Vous ne lèverez pas cette pierre, tant elle est lourde. Votre frère élève bien ses enfants. Nous sommes indisposés, nous appellerons le médecin.

Jetez cette plume, elle n'est pas bonne. Je jetterai cette lettre au feu; elle n'est pas bien écrite. J'espère que tu songeras bien à tes devoirs. Celui qui espère en Dieu, ne sera jamais malheureux. Tout ce que je possède est à vous. Je réglerai vos affaires. Modérez votre colère. Celui qui modère ses passions est heureux. Je céderai ma place à ce monsieur. Vous exagerez les défauts de cet enfant. Il faut corriger toujours ses défauts et employer bien son temps. Ceux qui emploient bien leur temps sont sages. Mon père paiera tout ce que j'achète. Voici mes effets qui ne sont pas bien propres; vous ne les nettoyez jamais. Les chiens qui aboient ne mordent pas. Essayez cette plume, elle est bonne. Vous n'avez pas

- ayez partagé votre bien projeté un partage.
entre vos enfants?
- Voulez-vous protéger Avec plaisir; je lui don-
ce petit malheureux? nerai tout ce que j'ai
sur moi.
- Le temps a-t-il changé Oui, je suppose qu'il
fera beau temps.
- Est-ce que nous pro- Oui, vous prononcez
nonçons bien ce mot? mieux le français que
l'anglais.
- Où placez-vous vos ob- Nous les placerons dans
jets, vos meubles? cette chambre.
- Pourquoi avez-vous ef- Parcequ'il y avait des
facé cette ligne? fauts graves.
- A quelle heure mangez Nous mangeons ordi-
vous ordinairement? nairement à quatre
heures et demie.
- Gèlera-t-il cette nuit? Il a déjà gelé la nuit
passée.
- Avez-vous appelé le do- Je l'appellerai tout de
mestique? suit
- Qu'est-ce que tu jettes Ce n'est rien; c'est un
par la fenêtre? morceau de papier.
- Votre frère préfère-t-il Non, au contraire, il
le café au thé? préfère le thé au café.
- Achèverez-vous vos Oui, je les achèverai cet
devoirs ce soir? après midi même (امروز).
- Comment appelle-t-on On l'appelle tulipe.
cette plante?

فردا بانجام خواهم رسانید. برادر شما واقش را خوب بکار
میرد. این مردم (مردان) زندگانی خودشان را بهتر
میکنند، اگر سعی تر بودند. من این سنک را بلند کرده ام
پرستگین نیست. دوست شما این سنک را بلند نخواهد کرد.
آنکه این سنک بزرگ را بردارد بر قوت (خوب قوی) است. این
شاگرد راه خودش را که تاه میکند. امید است (on) که فردا
هوا خوب باشد. شاگردان سعی همیشه تکالیفشان را امدا کرده
میکند. این پدر و مادر بچه های خودشان را خوب تربیت
میکند. پدر شما خانه دوست مرا خواهد خرید.
من کتاب خود مرا بر کتاب شما ترجیح میدهم. آنکه باز را
بر (au) کار ترجیح میدهد عاقل نیست. تو هر چیز را (همه را)
از حد میگذرانی. من باغ مرا بدوست تو و خواهم گذارد.
باید که او خشمش را تخفیف بدهد. آنکه کارهایش را ترتیب
میدهد وقت صرفه میکند (میرد).

CONVERSATION.

- Pourquoi n'avancez- Parceque je n'ai pas
vous pas dans vos étu- bien partagé mon temps
des?
- Avez-vous déjà corrigé Pas encore; mais je les
les fautes de mon thème? corrigerai encore au-
jourd'hui.
- Est-il vrai que vous Non, j'ai seulement

۱ - ضمائر منفصل فاعل و مفعول هر دو می آیند

nous	ما - مارا	moi	من - مرا
vous	شما - شمارا	toi	تو - تورا
eux	ایشان - ایشانرا	lui	او - اورا
elles		elle	
	soi		خودش - خودش را

Moi, j'aime le travail. من کار را دوست دارم
Il a parlé de moi. او از من حرف زده است
Qui a écrit cette lettre, toi ou lui.

اینترقه را که نوشته است تو یا او

Parlez avec nous. با ما حرف زنید
Nous avons parlé de vous. ما از شما حرف زدیم
Allez avec elle. بروید با او
Nous étions chez eux, chez elles. ما نزد ایشان بودیم
Il pense toujours à soi. او همیشه ب فکر خودش است

چنانکه در صدر کتاب گفتیم ضمائر شخصی چون مضاف الیه واقع شوند صورت جداگانه پیدا میکنند از این قرار

notre	مان (هر دو جنس)	mon, ma	ام - مان
votre	"	ton, ta	ات - تان
leur	"	son, sa	اش - شان

گرامریون فرانسه ضمائر اضافی را صفات تملیکی مینامند

ضمائر شخصی منفصل به même تاکید میشوند بدین صورت
nous-mêmes ما خودمان moi-même من خودم
vous-mêmes شما خودتان toi-même تو خودت

eux-mêmes ایشان خودشان lui-même او خودش
elles-mêmes ایشان elle-même او خودش
soi-même خودش (منکراً)

۲ - در ضمائر متصل از برای فاعل و مفعول صیغ علیحده هست و مفعول بر دو قسم است مفعول به «را» که آنرا مفعول به و مفعول صریح گویند و مفعول بحرف که آنرا مفعول بواسطه یا غیر صریح گویند .

صیغ فاعلیه (۱)

ils	ایشان	il	او	nous	ما	je	من
elles	ایشان	elle	او	vous	شما	tu	تو

صیغ مفعولی

nous	ما را - ما را (ما)	me	مرا - مرا (ا)
vous	شما را - از شما (تان)	te	تو را - تو (ات)
les	ایشان را (شان)	le	او را (اش)
les	ایشان را (شان)	la	او را (اش)

در مفرد مقاب le, la مفعول به اند یا عبارات دیگر مفعول صریح و در جمع مقاب les برای هر دو جنس مفعول بحرف را به lui (به او، از او) در مفرد و به leur (ایشان، از ایشان) در جمع تعبیر میکنند. در سایر صیغ مفعول صریح و مفعول غیر صریح یکی است.

Je l'ai trouvé. من او را پیدا کردم
Je lui ai dit. من به او گفته ام (گفتم)

(۱) در فرانسه روابط بر سر ضمائر متصل فعلی در نمی آیند
نمیشود گفت je à tu یا de tu یا pour il

Te blâme-t-il? تو را ملامت میکند
Se donne-t-il la peine? بخودش زحمت میدهد
L'avez-vous vu? او را دیده اید
Vous a-t-il donné? بشما داده است
Ne me dis-tu pas? بمن نمیگوئی
Ne vous a-t-il pas donné? بشما نداده است

لغت

montrer	نشان دادن	l'aimant, m.	آهن ربا
pardonner	بخشیدن (تقصیر)	la bibliothèque	کتابخانه
compter	شمردن	le bonheur	خوشبختی
raconter	حکایت کردن	le malheur	بدبختی
accompagner	همراه رفتن	la vérité	راستی، حقیقت
tomber	افتادن	l'histoire, f.	تاریخ
attirer	جذب کردن	raisonnable	حق، حسابی
ingrat, e	نا، تشکر، ناسپاس	jusque	تا
contre	برخلاف، برضد	jusqu'à	تا به
envers	نسبت به، درحق	chacun	هر کس
ceci (celui-ci)	این (مخفف)	cela (celui-là)	آن (مخفف)

— LECTURE. —

Chacun travaille pour soi-même. Moi, je préfère le travail aux jeux. Toi, tu préfères toujours le jeu. Moi et lui, nous (۱) avons déjà réglé nos affaires. Toi et lui, vous (۲) avez été paresseux; vous

(۱) (۲) اینجا که ضمیر جمعی بدل چند مفرد باید آورد متکلم بر مخاطب و مخاطب بر مقابله مقدم است.

Je les ai cherchés. من ایشان را جستهم (جستم)
Je leur ai donné. من بایشان داده‌ام
Je leur ai demandé. من از ایشان پرسیده‌ام (خواسته‌ام)
در متکلم و مخاطب جمع مفعول صریح و مفعول بحرف یکسانند
Il nous regarde. او ما را نگاه میکند
Il nous donne. او بما میدهد
Il nous demande. او از ما می‌پرسد (می‌طلبد)

از on مفعول صریح و مفعول بحرف هر دو می‌آید
On se lave. یکی خودش را می‌شوید
On se donne la peine. شخص بخودش زحمت میدهد

امثله دیگر

Tu me grondes. تو بمن تهر می‌کنی
Je vous donne. من بشما میدهم
Il te bat. او تو را می‌زند
Elle l'a vendu. او آنرا فروخته است
On se blâme. شخص خودش را ملامت میکند

در نفی کوئی

Tu ne m'écoutes pas. تو گوش بمن نمیدی
Il ne nous prête pas. او بما قرض نمیدهد
On ne se blâme pas. شخص خودش را ملامت نمیکند
On ne lui a pas répondu. کسی باو جواب نداده است

در سؤال کوئی

Me dis-tu? بمن میگوئی

ai rendu sa plume. Je ne vous ai pas encore montré ma petite bibliothèque. Me cherchez-vous? M'avez vous oublié. T'a-t-il donné des plumes? L'avez vous déjà vu? Mon frère écrit cette lettre lui-même. Il ne faut pas toujours parler de soi-même.

— DEVOIR. —

چه کرده (fait) اید کتابتان را (از کتابتان)؟ بحسن آرا امانت داده ام. فردا می آوردمش. باغبان کل بسیار دارد. ما از آن خواهیم خرید. او آنها را میفروشد. ما امروز بازی نخواهیم کرد معلم (آرا) قدغن کرده است قلم من کجا است؟ من خودم آرا به شما دادم (داده ام) کتابتان را بکی امانت داده اید؟ بدوست خودم دادم (داده امش). او (آرا) بشما پس خواهد داد هر وقت که بخواهید (سؤال کنید).

این کتاب خیلی بافائده است آرا بمن بدهید. این کل از دوست من است آرا باو بدهید. این سیبها تلخند نخوریدشان. این قلمها گراند نخوریدشان. این شاگرد خیلی ساعی بوده است، معلم او را بسیار تحسین کرده است. من قرائت را دوست میدارم، توجه (que) دوست داری (تو)؟ او این کتاب را خودش بمن داده است. من این قلم را خودم خریده ام.

n'avez pas fini votre devoir. Je règle mes affaires moi-même. Chacun doit régler ses affaires soi-même. Les élèves qui ne se donnent pas de peine pour apprendre leurs leçons, sont ingrats envers leur maître. Vous êtes arrivé avant moi. Je suis arrivé après lui. Voilà une petite fille, n'as-tu rien pour elle? Je n'ai pas parlé aujourd'hui à mes amis, mais j'ai pensé à eux. Vous ne protégez jamais vos amis, vous êtes toujours contre eux. Je pense toujours à toi, mais tu ne penses jamais à moi. Appelez ces femmes; cet argent est pour elles. Ceci est pour vous, cela est pour nous, cela est à toi. Donnez-moi de ceci ou de cela.

Je vous ai entendu. Il me pardonnera. Elle m'a pardonné. Hassan m'a prêté votre livre. Je vous le prêterai. Ces écoliers ont bien travaillé, je veux les récompenser; je leur donnerai des livres. Je te donnerai cette plume, si tu es sage. Où êtes-vous? Je vous cherche depuis une heure. Cette fille est très appliquée; le maître la loue toujours. Lui avez vous dit cela? Je ne l'ai pas encore vu. Je lui

Qu'est-ce que vous pensez de cela? Je n'en pense rien, on ne m'en avait rien dit.
 Avez-vous vos livres avec vous? Non, je les ai oubliés.
 Ne leur avez-vous pas dit que nous travaillons ensemble? Je leur dirai cela demain.
 M'entends-tu? Oui je t'entends bien.
 Dites-vous la vérité? Je la dis toujours.
 Montrez-moi votre baguette en or? Je ne l'ai pas sur moi.
 Racontez-lui l'histoire que vous m'avez racontée hier. Ce soir, je la raconterai encore une fois.
 Est-ce que vous l'avez vu vous-mêmes? Oui, nous l'avons vu nous-mêmes.
 Qui vous a donné ce livre? C'est mon frère lui-même.
 A qui avez-vous raconté cette histoire? C'est à vous-même que je l'ai racontée.

Lettre pour demander un livre.

Téhéran le 10 Djamadi I. 1325

Cher ami,

J'ai grande envie de continuer mon français pendant les vacances. Pour cela j'aurai besoin d'une grammaire et d'un

شما خودتان آنرا یافته اید. ایشان خودشان خواستند (سؤال کردند).

CONVERSATION.

c'est nous	مايم	c'est moi	منم
c'est vous	شمايد	c'est toi	توئي
ce sont eux	ایشان اند	c'est lui	اوست
ce sont elles	ایشان اند	c'est elle	اوست

بدین صورت در همه از منته اینجا استفهاما مثبتة منقیا توان گفت در جمع منائب حرف اشار مرا مفرد وفعل را جمع آورند

Qui a raconté cela? C'est moi; c'est lui; c'est nous.
 Pensez-vous à vos amis? Je pense toujours à eux.
 Est-il tombé? Non, mais sans moi, il serait tombé.
 Qui a effrayé cet enfant? C'est vous-même, qui l'avez effrayé.
 Que fait l'aimant? Il attire le fer.
 Est-ce vous qui avez perdu cet argent? Non, c'est mon frère Ali.
 Votre frère est-il parti? Oui, je lui ai déjà écrit deux lettres.
 Nous a-t-il déjà répondu? Non, pas encore.
 Vous a-t-on parlé de moi? Non, personne n'est là.

livre a-t-il besoin ? Pourquoi a-t-il recours à l'obligeance de son ami ? — Quand le frère de Mohammad sera-t-il de retour ? — Qu'est-ce que Mohammad sera obligé de faire s'il n'a pas de livres ?

درس چهل و هشتم

فائده ۱ — در امر مثبت برخلاف اصل ضمائر متصل بعد از فعل واقع میشوند. در شخص اول و دوم یا عبارت دیگر در مفرد متکلم me و te مخاطب به moi و toi تبدیل میابند که در ترکیب در موارد me و te استعمال میشوند.

Donnez-moi.

بمن بده

Regardez-moi.

مرا نگاه کنید

Demandez-moi.

از من پرسید از من بخواهید

Apportez-moi.

برای او بیاورید

Rappelle-toi.

بیاد خودت بیاور

Prenez-le.

آرا بگیری

Cherchez-la.

اورا پیدا کنید

Racontez-nous.

از برای ما حکایت کنید

در نفی گوئی

Ne me donnez pas.

بمن مدهید

Ne lui apportez pas.

برای او میاورید

Ne les touchez pas.

دست آنها مزنید

Ne le prenez pas.

این را بر مدارید

livre de lecture.

Tu as un livre de lecture très intéressant; je vous prie de m'envoyer cet ouvrage par le porteur de cette lettre? J'aurai soin de ne pas garder ce livre trop longtemps.

Si mon frère était ici, je ne serais pas obligé d'avoir recours à ton obligeance, car il a plusieurs ouvrages de ce genre dans sa bibliothèque. Mais il est parti avant-hier, et il ne sera pas de retour de son voyage avant la fin des vacances. Sans ce livre, je serais obligé de renoncer à mon projet et ce serait vraiment dommage, n'est-ce pas?

votre ami

MOHAMMAD

لغت

le recours کتاب l'ouvrage, m. تعطیل les vacances
توسل . f. l'obligeance التماس . با فائده
(جالب، خاطر). m. genre نوع . renoncer صرف نظر کردن .
projet, m. خیال . (نقشه).

QUESTIONS.

Qu'est-ce que Mohammad désire faire ? —
Quand a-t-il envie de travailler ? — De quel

بی آن مکردید
Ne le cherchez pas.
از برای ما حکایت نکنید
Ne nous racontez pas.

فائده ۲ - آنجا که دو ضمیر متصل لازم شود یکی
مفعول صریح و دیگری مفعول بحرف هر دو را مقدم بر
صیغه فعل آورند مگر اینکه در فرانسه خلاف فارسی
مفعول بحرف را قبل از مفعول صریح میگذارند.

من تو را میدهم
Je te le donne.
او بمن را قرض میدهد
Il me la prête.
او برای من آنها را میآورد.
Il nous les apporte.

در سؤال گوئی

من آنرا میدهم
Me le donnes-tu?
شما آنرا قرض میدهند
Vous le prête-t-il?
برای ما آنها را خواهد آورد؟
Nous les apportera-t-il?

در نفی گوئی اینجا استغها

او آنرا بمن نمیدهد
Il ne me le donne pas.
برای ما آنها را نخواهد آورد
Ne nous les apportera-t-il pas?
او نه به شما و نه به ما نخواهد گفت
on ne vous le racontera pas.

برای شما آنرا حکایت نخواهد کرد

گفتم که خبر از منکر را در فارسی غالب تعیر به جمع
مغایب میکنند و غرض از منکر من لم یسم فاعله است

اشاره - lui و leur در استعمال با فارسی مطابقند یعنی

مقدم بر مفعول صریح ذکر نمیشوند

من آنرا او میدهم
Je le lui donne.
من آنرا با او نمیدهم
Je ne le lui donne pas.
آنها را او میدهند
La lui donne-t-on?
ما آنرا با او نمیدهم
Nous ne la lui donnons pas.
آنها را بایشان خواهند داد
Les leurs donnera-t-il?
او آنرا بایشان نداده است
Il ne la leura pas donné.
آنها با او نمیدهند
Ne le lui donnez pas.
چرا آنها را با او قرض
Pourquoi ne la lui prêtez
نمیدهند (حاربه)
vous pas?

در امر مثبت بتقدیم مفعول به گوئی

آنها بمن بدهید
Donnez le moi.
آنها را برای او بیاورید
Apportez-les lui.
آنها را بایشان امانت بدهید
Prêtez-la-leur.
آنها را بگوئید
Dites-le-nous.

در نفی مفعول بحرف مقدمست مگر در lui و leur

من آنرا مده
Ne me le donne pas.
امانت مدهید آنرا او
Ne la lui prêtez pas.

لغت

conseiller	نصیحت کردن	l'encrier	دوات
refuser	رد کردن	la canne	عصا
détendre	منع کردن، دفاع کردن	le conseil	پند
engager	اجیر کردن	reconnaissant	ممنون

— DEVOIR. —

من تو را تحسین میکنم تو مرا ملامت میکنی . کجا بودی
(بوده تو) . نو کر تو را میبجست ؟ يك هفته است من
بشما حرف نزده ام . عضای من آنجاست آرا بمن بدهید .
من آرا بشما نیدهم . آرا بدوست شما خواهم داد .
این مرد خیلی (خوب) مهربان است هرگز چیزی را از
من (بمن) دریغ نکرده است . این دوات را باین بچه
بدهید . او خیلی شیطان است من آرا باو نخواهم داد .
آرا بمن بدهید . من بشما نصیحت میکنم که آرا نگیرید
(از نگر فتن آرا) . این خدمتکار خوب نیست او را اجیر نکنید .
من او را اجیر کرده بودم سال گذشته (dernière) .
ما او را اجیر نخواهیم کرد . سؤال او را رد نکنید . من
دوات را بتو امانت داده بودم اگر تو متعهد شده بودی
که (از) آرا بمن پس بدهی (مصدر) . من بشما
بند های خوب داده بودم اگر شما (از آن) پرسیده
بودید . من نصیحت میکنم دوستان خود مرا حتی (même)
بدون آنکه از من پرسند . بایست (که) شما (از آن)
بطلبید (پرسید) . من هرگز از شما چنین خواهشی نخواهم
کرد (من از شما از آن نخواهم پرسید هرگز) . برای
من حکایت کنید آن تاریخ را . برای او يك کتاب خوب
بخرید . يك چیزی از او بخواهید (بطلبید) . ایشان اند

تخلف کردن y manquer متعهد شدن
تقاضاء انتقام خود را کشیدن se venger

LECTURE.

Vous me donnerez ce livre, quand
vous l'aurez lu. Je te prêterai mon canif,
si tu t'engages à me le rendre. Rendez-
moi le canif que je vous ai prêté. Donnez-
le-moi. Vous avez une belle montre, mon-
trez-la nous. Cette femme est très pauvre;
donnez-lui un morceau de pain. Vos pa-
rents sont vos meilleurs amis; aimez-les
toujours. Ce livre n'est pas bon, ne
l'achetez pas. Ma canne est perdue; ne
la cherchez plus. Voilà l'enerrier de Charles;
ne le lui rendez pas. Votre habit est
très beau; ne le salissez pas. Les hom-
mes sages ne se vengent jamais. Je vous
remercie pour ce conseil. Donnez-nous
toujours de bons conseils; nous vous en
serons bien reconnaissants.

Ne refusez rien à vos meilleurs amis.
Si vous m'aviez demandé ma canne; je
ne vous l'aurais pas refusée. Quand mes
amis me demandent mon cheval, je ne
le leur refuse pas. Il lui a refusé sa de-
mande (خوامش) .

La ville et le village.

Une ville se compose d'un grand nombre de maisons.

Les maisons sont construites en pierres ou en briques. Les villes sont plus grandes et plus peuplées que les villages. Il y a des villes de 20.000; de 50.000, de 80.000 et d'un plus grand nombre d'habitants; les grandes capitales, en Europe, ont de 200 à 800.000; Paris a plus de 2 millions d'habitants. Les rues de nos villes sont pavées, il y en a de larges et d'étroites; on les balaye tous les jours; en été, on les arrose; la nuit, elles sont éclairées au gaz.

Les rues principales mènent ordinairement à une place publique. Les maisons n'ont pas toutes la même hauteur: il y a des maisons à 3, à 4 et même à 5 étages.

Les bâtiments publics qu'on trouve aussi bien dans la ville qu'au village, sont: l'église, l'école, la mairie.

Dans les grandes villes, il y a aussi des cafés, des restaurants, des hôtels, une ou

که (qui) این را ادعا کرده‌اند.

CONVERSATION.

Est-ce toujours monsieur N. qui est votre professeur de français? Oui, c'est toujours lui.

Le connaissez-vous? Je l'ai vu plusieurs fois, mais je ne lui ai jamais parlé.

Est-il vrai qu'il va partir? Oui, il l'a dit lui-même en classe.

Voici une lettre à monsieur N, voulez-vous la lui envoyer par les domestiques. Donnez-la-moi, je la porterai moi-même.

Dites— lui que j'avais quelque chose à lui communiquer. (اطلاع دادن) Je n'y manquerai pas. (کوتاهی نخواهم کرد)

Qu'est-ce que vous avez demandé à mon ami? J'avais demandé son livre, mais il m'en a refusé.

Vous ai-je montré mon nouveau livre? Non, vous ne me l'avez pas encore montré.

Ces messieurs demandent votre cheval; le leur avez-vous promis? Non, mon cher, je ne le leur ai pas promis. (وعدہ دادن)

Où est canne? La voici.

Qui vous l'a donné? C'est votre ami.

A qui est cette plume? Elle est à moi, donnez-la moi, s'il vous plaît.

gez? — Combien d'étages a-t-elle? — Quel étage votre famille occupe-t-elle? — Quel est le chiffre de la population de la ville que vous habitez? — Combien y trouve-t-on d'églises, d'écoles publiques, de marchés? — Y a-t-il plusieurs hôtels dans votre ville? — Y trouve-t-on des promenades, des halles, des marchés? — Les halles sont-elles en fer ou en pierre? —

درس چهل و هفتم

فائده — در صرف افعال متعدی بنفس

(۱) minaux صیغ مفعولیۀ بضائر همچنان بکار میاید.

Je	me	bats	من خودم را میزنم
tu	te	bats	تو خودت را میزنی
il, elle	se	bat	او خودش را میزند
nous	nous	battons	ما خودمان را میزنیم
vous	vous	battez	شما خودتان را میزنید
ils, elles	se	battent	ایشان خودشان را (همدیگر را) میزنند

در صورت فوق فاعل خود مفعول صریح فعل واقع شده

در صیغ ذیل مفعول بحرف است .

Je	me	dis	من بخودم میگویم (من بیش خودم میگویم)
Tu	te	dis	تو بخودت میگوئی (تو بیش خودت میگوئی)
Il, elle	se	dit	او بخودش میگوید (او بیش خودش میگوید)
N.	n.	disons	ما بخودمان میگوییم (ما بیش خودمان میگوییم)

(۱) در معنی مفاعله نیز استعمال میشوند

plusieurs gares, des palais, des boutiques et des ateliers, des magasins et des fabriques. On y trouve des places publiques plantées d'arbres et qui servent de promenades. Sur d'autres places, il y a un marché plusieurs fois par semaine. Les marchés couverts portent le nom de halles; autrefois il n'y en avait point dans nos villes.

Il y a différents marchés: le marché aux fruits, le marché aux légumes, le marché aux fleurs, le marché au poisson, le marché à la volaille, le marché au foin, la halle au blé.

لغت

habitant, m. ساکن (سکنه). capitale, f. پای تخت.
bâtiment, m. عمارت. mairie, f. عمارت حکومت. café, m. قهوهخانه.
restaurant, m. غذاخوری. hôtel, m. مهمانخانه.
gare, f. منزل راه آهن. atelier, m. کارخانه. promenade, f. پیاده روی.
foin, m. علف. halle, f. سردرگاه. peuplé, m. مسکون.
pavé, m. سنگ فرش. principal, m. عمده. pub-
lie, que عمومی.

QUESTIONS.

Quelle rue demeurez-vous dans votre ville?
— Quel numéro porte la maison où vous lo-

Passé idéfini.

je me suis battu	خودم را زده‌ام
tu t' es battu	خود ترا زده
il s' est battu	خودش را زده است
n. n. sommes battus	خود ما را زده‌ایم
etc.	

Passé antérieur. (۱)

je me fus battu	(خودم را زده‌ام)
tu te fus battu	(خود ترا زدی)
il se fut battu	(خودش را زد)
n. n. fûmes battus	(خود ما را زدیم)
etc.	

Plus-que-parfait.

je m' étais battu	خودم را زده بودم
tu t' étais battu	خود ترا زده بودی
il s' était battu	خودش را زده بود
n. n. étions battus	خود ما را زده بودیم
etc.	

Futur.

je me battraï	خودم را خواهم زد
tu te battras	خود ترا خواهم زد
il se battra	خودش را خواهد زد
n. n. battrons	خود ما را خواهیم زد
etc.	

(۱) درس سی و یکم

V. v. dites (شما بگویند) خودتان می‌گویند
 Ils, elles se disent (ایشان بخودشان می‌گویند) ایشان بخودشان می‌گویند
 اشاره - چنانکه از امثله پیداست در مقارن جمع مقابله مذکر مؤنثاً
 se می‌گویند چه فاعل معروف (il) باشد چه منکر (on).

On se bat	کسی خودش را می‌زند
On se dit	شخص بخودش می‌گوید

همچنان است در مصدر

se battre	خود را (همدیگر را) زدن
se dire	بخود (با همدیگر) گفتن
se laver	خود را (همدیگر را) شستن

در سایر از منته گوئی

Imparfait.

je me battais	خودم را می‌زدم
tu te battais	خود ترا می‌زدی
il se battait	خودش را می‌زد
n. n. battions	خود ما را می‌زدیم
v. v. battiez	خودتان را می‌زدید
ils se battaient	خودشان را می‌زدند

Passé défini.

je me battis	خودم را زدم
tu te battis	خود ترا زدی
il se battit	خودش را زد
n. n. battîmes	خود ما را زدیم
v. v. battîtes	خودتان را زدید
ils se battirent	خودشان را زدند

coucher	خوابیدن	se coucher	خوابیدن
reposer	قرار دادن	se reposer	راحت کردن
fâcher	رنجاندن - متغیر کردن	se fâcher	بر آشتی

لغة

Dieu merci	خدا را شکر	la question	مسئله - سوال
tout à fait	بکلی	le sommeil	خواب
à merveille	بسیار خوب	le désordre	بی ترتبی
bonjour	روز شما بخیر	de bonne heure	زود
gravement	سخت (در تأکید)		

LECTURE.

Quel homme ne se trompe jamais? Nous nous portons très bien depuis que nous sommes à la campagne. Si vous aviez été avec nous, vous vous seriez aussi amusés. Je me réjouis de vous trouver en bonne santé. Aimez celui qui se réjouit du bonheur de ses amis. Les hommes modestes ne s'affligent jamais. Je m'afflige quand je vois un désordre. Si vous avez fini votre devoir, nous nous promènerons un peu. Vous vous promenez toute la journée. Après quelques heures de travail, il faut se reposer un peu.

Les enfants paresseux se couche de

Participe passé. (۲) Participe présent.

s'étant battu خود را زده se battant خود زنان

توضیح - فعل معین در افعال متعدی بنفس (مفاعله) همیشه بودن است در معنی داشتن و از اینجا مطایقه اسم مفعول اینجا واجب است (درس ۳۱) که فعل متعدی به مفعول به باشد.

Elles se sont battues. هم دیگر زدند

Elles se sont lavées. خودشان را شستند

Elles se sont dit. بخودشان گفتند

فائده - گاهی فعل متعدی را که بدین باب آورند لازم (مطالع) شود درین صورت ضمائر مفعول بفارسی ترجمه نمیشوند من جمله :

affliger	غمگین کردن	s'affliger	غمگین شدن
amuser	مشغول کردن	s'amuser	خوش گذرانیدن
habiller	لباس پوشانیدن	s'habiller	لباس پوشیدن
réjouir	شاد کردن	se réjouir	شاد شدن
promener	گردش دادن	se promener	گردش کردن
tromper	گول زدن	se tromper	خطا کردن
hâter	تعمیل کردن	se hâter	شتافتن
porter	بردن	se porter	حال داشتن
appeler	صدا کردن	s'appeler	نام داشتن
lever	بلند کردن	se lever	برخاستن

(۲) صرف بقیه صور به قیاس معلوم است معلم در جزو تکلیف صرف آنها را کتباً و شفاهاً بخواند.

حال شما چطور است. اسم دوست شما چیست (چطور می نامد خود شما دوست شما)؟ برادر شما کی بر می خیزد (کی است آنکه برادر شما بر می خیزد)؟ کی می خوابد؟ شما کی می خوابید؟ دیشب من ساعت ده خوابیدم. پس از چند ساعت کار باید قدری راجت کرد؟

CONVERSATION.

Bonjour, Emil, comment te portes-tu?	Merci beaucoup, je me porte très bien.
Et vous, comment vous portez-vous?	Je me porte à merveille.
Monsieur, votre frère, comment se porte-t-il?	Assez bien, merci; il se porte aujourd'hui mieux qu'hier.
Comment se porte-t-on chez vous?	Tout le monde se porte bien, Dieu merci.
A quelle heure vous levez-vous ordinairement?	Je me lève toujours de bonne heures, à six heures du matin.
Que faites-vous?	Je m'habille.
Vous habillez vous aussi?	Non, nous nous habillons plus tard.
Charles ne te laves-tu pas encore?	Je me laverai dans un moment.
Le professeur est-il déjà là?	Non, mais il se fâchera si tu n'es pas habillé à l'heure de ta leçon.

bonne heure et se lèvent tard. Nous nous couchons ordinairement à dix heures. Nous nous promenons tous les jours dans votre jardin. Amusons-nous un peu, mes ami, nous avons assez travaillé aujourd'hui. Couchez-vous, mes enfants, vous avez sommeil. Lève-toi, Paul, il est huit heures. Finissez votre devoir, hâtez vous un peu? Comment s'appelle-t-elle cette fleur? Que s'appelle-t-il votre ami? Il s'appelle Jean.

Nous ne nous inquiéterons pas de l'avenir; nous espérons toujours en Dieu.

Il faut toujours s'efforcer de bien comprendre les leçons.

— DEVOIR. —

انسان بسا (souvent) غمگین میشود به (برای) هیچ شخص آنجا خیلی خوب مشغول میشود. باید صبح هارا زود رخت پوشید (پوشیدن). دوست من همیشه در باغ خودش گردش میکند. شخص شاد میشود از دیدن بچه های ساعی. شما در این مسئله اشتباه میکنید. عجله داشته باشید خیلی دیر است. بسیار تعجیل داشتن در کارها (انست) بسیار خبط کردنست. حال من بسیار خوبست.

La table était très bien servie. Comme dessert nous avions des noix, des noisettes et des pommes. Nous avions du pain bis et du fromage.

لغت

boeuf, m. گاو . rôti, m. آش . potage, m. برنده . inviter دعوت کردن . passer گذراندن .
gai اعلی superbe

QUESTIONS.

Où étais-tu invité hier? Où était servi le déjeuner? Qu'aviez-vous à déjeuner? Avez-vous diné dans la salle à manger? Le dîner était-il bon? etc.

چهارم و هشتم درس

فائده - فعل مجهول (verbe passif) در فارسی
مرکب از شدن واسم مفعول افعال متعدی است در فرانسه
مرکب از بودن واسم مفعول افعال متعدی (۱)

être aimé	دوست داشته شدن	aimer	دوست داشتن
être puni	نهییه شدن	punir	نهییه کردن
être loué	تحسین کردن	louer	تحسین کردن

(۱) اسم مفعول افعال لازم در حکم صفت اند être dormi خوابیده
بودن است نه خوابیده شدن

Hâtez-vous, l'heure va sonner. (در کار است)	Encore un moment; me voilà tout à fait habillé.
Vous êtes vous bien reposé, mon enfant?	Oui, maman, je me trou- ve bien fort pour re- commencer le travail.
Qui s'est lavé dans cette eau?	Vous-même, ne vous rappelez-vous pas?
Si. (چرا) mais on avait le temps de nettoyer la toilette?	La demoiselle n'était pas là, elle la nettoiera tout de suite.
Quelle heure est-il?	Si je ne me trompe pas il est déjà dix heures.
Pas du tout, il est seulement neuf heures.	Vous vous trompez gravement.

Une invitation.

J'étais invité hier chez la bonne tante de Robert, et nous avons passé la journée chez elle. Le déjeuner était préparé dans la salle à manger; nous avions du café au lait et des petits pains blancs avec du beurre. Nous avons diné au jardin, le temps était très beau, nous étions dix à table. Nous avions un bon potage, du poisson, un rôti de bœuf et de la volaille. Nous avons bien mangé, le dîner était superbe, nous étions tout à fait en famille, tout le monde était très gai.

elle aura été battue زده شده خواهد شد

Conditionnel مشروطیه

Présent حاضر

il serait battu زده می شد

elle serait battue زده می شد

Passé ماضی

il aurait été battu زده شده بود

urait été battue زده شده بود

Subjonctif التزامیه

Présent حاضر

qu'il soit battu زده شود

qu'elle soit battue زده شود

Passé ماضی ۱

qu'il ait été battu زده شده باشد

qu'elle ait été battue زده شده باشد

Parfait ماضی ۲

qu'il eût été battu زده شده بوده است

qu'elle eût été battue زده شده بوده است

Impératif امر

soyez battus زده شوید sois battu زده شو

Participe وصفیه

Passé

Présent

ayant été battu زده شده بود étant battu زده شده

گاه فعل مجهول فرانسه به فعل لازم فارسی و برعکس
برجه میشود چون تنبیه شدن

صرف اختصاری فعل مجهول از battre (زدن)

Indicatif اخباریه

Imparfait

Présent

il était battu زده می شد il est battu زده میشود

elle était battue زده میشد elle est battue زده میشود

Passé défini

il fut battu زده شد

elle fut battue زده شد

Passé indéfini

il a été battu زده شده است

elle a été battue زده شده است

Passé antérieur

il eut été battu زده شد

elle eut été battue زده شد

Plus-que-parfait

il avait été battu زده شده بود

elle avait été battue زده شده بود

Futur

il sera battu زده خواهد شد

elle sera battue زده خواهد شد

Futur antérieur

il aura été battu زده شده خواهد شد

démolir	خراب کردن	le maître	آقا (معلم)
rétablir	بازرپا کردن	connu, e	شناخته - معروف
avoir soin	مواظبت داشتن	inconnu, e	مجهول، ناشناخته
de nouveau	از نو	estimé, e	محترم، معزز
enragé	هزار	observé	ملاحظه مرعی
ponctuellement	پیتخف، نقطه بنقطه		

— LECTURE. —

Les élèves appliqués sont loués par leurs maîtres et récompensés par leurs parents. Les bons rois sont aimés de leurs peuples. Tu es blâmé de (par) tout le monde, parce que tu n'es pas sage. On est estimé quand on est bien appliqué. Ces enfants seront sans doute punis, ils ont sali leurs habits, leurs livres et leurs cahiers. Les méchants ne sont pas aimés de (par) personne. Gustave Adolph, roi de (۱) Suède, fut tué à la bataille de Lutzen. Si vous êtes vertueux, mes enfants, vous serez aimés et estimés de tout le monde.

Nous avons une bonne loi, mais elle n'est pas observée. Ayez soin que les lois soient observées ponctuellement. La mai-

(۱) در معرفتی مناصب و مشاغل حرف تعریف حذف میشود.

Infinitif	بطیه	Présent
Passé		
avoir été battu	زده شده بود	être battu
تبصره - فعل مجهول در فارسی کمتر استعمال میشود		
غالباً فعل را بطرف مقابل نسبت میدهند		

Je suis aimé par mon père. پدرم دوستم میدارد.
 Nous sommes loués par le maître. معلم تحسینمان کرد.
 Elle fut accompagnée par son frère. برادرش مشایعتش کرد.

توضیح - فعل مجهول فارسی کاملاً مطاوع فرانسه ترجمه میشود
 Ce drap se lave bien. این پارچه خوب شسته میشود.
 Ce mot ne se dit plus. این کلمه دیگر گفته نمیشود.
 Cette marchandise این مال التجاره خوب فروخته میشود.
 se vend bien. این وزن فروخته میشود.
 Cela se vend au poids.
 Cette plante ne se trouve pas ici. این گیاه اینجا پیدا نمیشود.

بالجمله آنجا که فاعل مستغنی از ذکر یا غیر معروف باشد
 به وجه ادای مطلب توان کرد چون در امثال ذیل
 La langue française est parlée dans toute l'Europe.
 La langue française se parle dans toute l'Europe.
 On parle le français dans toute l'Europe.

لغت
 le voleur دزد la loi

قانون

La foire de village.

La grande route et les chemins vicinaux amènent des visiteurs. Le village se remplit de monde. C'est la foire, la fête du village. Tous les amis se sont donné rendez-vous: on se salue on se donne des poignées de main.^(۱)

A droite, le marché aux bestiaux: on y entend les chevaux hennir, les bœufs mugir, les porcs grogner. Les marchands de chevaux avec leur fouet se promènent au milieu des bêtes, les examinent inspectant avec soin les dents, les cornes, les pieds. A l'autre bout de la place, les marchands de la ville étalent, dans leurs boutiques, leurs marchandises: toiles, cotonnades, ustensiles de ménage, instrument de labour, outils, bijoux en faux.

Le colporteur vend des images, des almanachs, des étuis, des fichus, des cravates, des épingles et des aiguilles, des boucles d'oreille, et de toutes sortes de quincaillerie; couteaux, canifs, ciseaux, cuillers, limes, marteaux.

Devoir. Mettez ce morceau au futur.

se donner des poignées de main ^(۱) مصافحه کردن.

son qui a été démolie, a été rebâtie. Hier je fus attaqué par un voleur; mon argent, ma montre, ma canne, tout me fut enlevé ^(۲) Cet élève a été offensé par un homme inconnu.

— D E V O I R. —

* این شاگرد را معلمش تحسین میکند. قانون نزد مسلمانان خوب مرعیتست. شاگردان ساعی نزد (بتوسط) معلمین خودشان محترمند. این خانه کی خراب شد؟ این خانه را کی دوباره برپا کرد؟ این مرد در این شهر خوب معروفست. مواظب باشید درسها تا تازی تحلف تمام کنید. دوستان او اورا دوست میدارند زیرا که او خیلی مهربانست.

دوباره برپا کردن يك خانه ساختن آنست (اینست ساختن آن) از نو. نوکران خوب عزیزند نزد (دوست داشته میشوند از) آقایان خودشان. شاگردان نبل همیشه مورد ملامت معلمیشان هستند. دوست شما نزد همه کس محترمست. دیروز يك سگ هار بمن حمله کرد. ملامت کردند. تحسینم میکنند. خوب محترم شمرده میشود. این قانون ها خوب مرعی نمیشوند.

^(۲) معلم در بنای جمله وقت کرده توضیحات بدهد مطابقه enlevé را با tout حال شاگرد کند که بدل از اشیا مفقوده است.

لغت

vicinal مربوط کننده چندان inspector سرکشی کردن.
rendez-vous میعادگاه la poignée مشت (ظرفیت) bétail,
m. بهائم (حشم) bestiaux جمع بهائم m. fouet, m. شلاق.
hennir شیهه کشیدن. mugir نعره کشیدن. grogner زق زق کردن.
étaler (کستردن) چیدن. en faux بدل. bouz, m. (طرز) کلاه
ustensile, f. کتان. parچه سفید. cotonnade, f. چیت.
m. اوزار. ménage, m. خانداری. instrument, m. آلات
labour, m. کشت و زرع (نخم و شیار). outill, m. ملزومات (آانه)
bijoux, m. جواهر. le colporteur دست فروش. image,
m. صورت. lime, f. - همان. marteau, m. چکش. al-
manach, m. تقویم. étui, m. قوطی. fichu, m. (بارچه)
épingle, m. سنجاق. aiguille, f. سوزن. boucle
d'oreille, f. گوشواره. quincaillerie, f. اسباب خرازی.

QUESTIONS.

Qu'est-ce qui amène tant de monde au vil-
lage? Qu'entend-on au marché aux bestiaux?—
Que font les marchands de chevaux?— Quelles
marchandises étalent les marchands de la ville?
— Qu'est-ce que le colporteur livre aux ache-
teurs?—

درس چهل و نهم

— ادات استفهام —

quel? کدام چه می

کی

quelle? کدام چه می
que? که
quoi? چه چطور

فائده ۱ - que, qui و quoi همیشه مجرد اند و در
مفرد و جمع، مذکر و مؤنث یکسان، qui کنایه از انسانست
کنایه از غیر انسان و quoi کنایه از جمله و کلام یا بدل
que
qui a été là? کی آنجا بود
que cherchez-vous? چه میجوئید
quoi? چه میفرماید - چطور

qui کنایه از فاعل و مفعول هر دو آورده میشود و در
مفعول بواسطه قبول حروف میکند.

Qui vous a donné cela? این را کی بشما داد
De qui parlez-vous? از کی حرف میزنید
A qui pensez-vous? در خیال کی هستید
Qui cherchez-vous? کرا میجوئید

que - کنایه از فاعل و مفعول به است

Que vous a amené ici? چه شما را اینجا آورد
Que cherchez-vous? چه (را) میجوئید

quoi - بجای que مفعول بواسطه می آید و قبول
حروف میکند

De quoi parlez-vous? از چه حرف میزنید
Sur quoi avez-vous mis le livre?
کتاب را روی چه گذاردید

Avec quoi écrivez-vous? باچه می نویسد
A quoi pensez-vous? بتخیال چه هستید

فائده ۲ - در (۱) quel و اخواتش رعایت جمع و افراد تذکر و تانیث باید کرد و چون مجرد باشد یا اضافه شده باشد حرف تعریف مکنی منه نیز در سر آن در می آید

quel livre? کدام کتاب - چه کتابی

quelle fleur? کدام گل - چه گلی

quels livres? کدام کتابها - چه کتابهایی

quelles fleurs? کدام گلها - چه گلهایی

Voici deux livres, lequel choisissez-vous? اینجا دو کتاب است کدامرا انتخاب خواهید کرد

(۱) در سؤال از اشخاص qui و quel هر دو توان گفت

Quel ou qui est cet homme? این مرد کی است؟

Quelle ou qui est cette femme? این زن کی است؟

Quels ou qui sont ces messieurs? این آقایان کدامند؟

quel est votre nom? اسم شما چیست؟

quelle est cette fleur? این چه گلی است؟

Voilà deux plumes, laquelle préférez-vous? اینجا دو قلم است کدامرا ترجیح میدهید

Lesquels de vos amis sont riches? کدام دوستان شما غنی اند

Lequel de vos fils est malade? کدام يك از پسران شما ناخوش است

در ترکیب با de و à گوئی

laquelle کدام (يك)، کدامرا le quel از کدام

de laquelle از کدام du quel از کدام

à laquelle به کدام au quel به کدام

lesquelles کدامها، کدامها را lesquels از کدامها

desquelles از کدامها desquels از کدامها

auxquelles به کدامها auxquels به کدامها

duquel parlez-vous? از کدام یکی حرف میزنید؟

auquel donnez-vous? به کدام یکی میدهید؟

- ضمائر موصول -

فائده - ادات استفهام موصول نیز می آیند «qui»

کنایه از فاعل و «que» کنایه از مفعول به .

روابط فقط بر سر qui در می آیند .

L'enfant qui pleure. بچه که گریه میکند

Les enfants qui pleurent. بچهائی که گریه میکنند

La porte qui est ouverte. دری که باز است

Le chapeau que j'ai acheté. کلاهی که خریده ام

La maison que vous avez louée. خانه که شما اجاره کرده اید

اشاره ۱ - بجای de qui چون موصول باشد „dont“

گویند چه از اشخاص چه از اشیاء

L'homme dont vous parlez. مردی که از او حرف میزنید

La lettre dont vous parlez. کاغذی که از آن حکایت میکنید

اشخاص یا رفته‌هاییکه
از آنها حرف می‌زنید
Les hommes ou les lettres
dont vous parlez.

اشاره ۲ - در مفعول بحرف (بواسطه) qui مخصوص
انسان است ، le quel و laquelle مخصوص حیوان و غیره
آن است مردیکه
Voilà l'homme, à qui j'ai
prêté mon livre. من کتاب خود را باو امانت داده‌ام
Voici l'homme, avec qui این است مردیکه باو
nous avons voyagé. سفر کرده ایم

C'est le chien auquel tu as این سگی است که تو
donné ton pain. نان را باو داده

C'est une occasion à laquelle این موقعی است که
je ne pensais pas. فکر آنرا نکرده بودم

Voilà les chevaux auxquels شما اینها اند اسبهاییکه شما
avez donné à manger. با آنها خوراک داده اید

C'est l'arbre sur lequel je این است درختیکه من
suis monté. بالای او رفته‌ام

نبره - گاهی در انسان نیز استعمال le quel و اخواتش
جایز است و آن جائیست که به استعمال qui التباس و ایهام
نواند داد. در مثل جمله ذیل اگر qui گفته شود معلوم
نیست به کی بر میگردد از اشخاص مذکوره .

برادر خدایتکار من که Le frère de ma servante auquel
vous avez prêté un livre. شما یک کتاب باو داده اید

درین جمله معلوم نمیشد کتاب به برادر خدمتکار داده

شده است یا بخود خدمتکار اگر qui گفته میشود .

انجا که تشخیص جنس را اهمیتی گذارند همچنان بهتر گفتن
lequel و اخوات آن است که در آن توصیح تأیید کند کیر
جمع و افراد میشود .

Les hommes auxquels... مردهاییکه با آنها ..
les femmes desquelles.. زنهاییکه با آنها ..

LECTURE.

Qui parle de moi? Qui pense à nous?
Qui a perdu quelque chose? Qui te les a
donnés (ées)? De qui parlez-vous toujours?
L'homme dont vous avez parlé. A qui
avez-vous donné votre livre? Le garçon
à qui vous avez donné votre livre. Qui
avez-vous battu? Qui as-tu puni? Quelle
plume as-tu? J'ai la tienne. Quel âge a
votre grand' mère? Quels conseils avez-
vous donné à vos amis? Quelle sorte de
montre avez-vous? Quel livre a ton frère?
Laquelle de ces maisons est à vous? Le-
quel de ces enfants est méchant? Aux-
quels de ces messieurs avez-vous prêté
des livres? Desquelles de ces femmes par-
lez-vous? A laquelle de ces filles avez-
vous donné votre livre?

Voilà un jeune homme qui parle très bien le français. C'est une jeune fille qui remplit ses devoirs avec beaucoup de facilité. Ce sont les livres que vous cherchez. Où est la lettre dont vous parlez? Avez-vous vu ces messieurs dont on dit tant de bien? C'est un homme dont je connais (امانت) la probité (مبشامت). Je ne connais pas l'homme à qui vous avez prêté votre livre. Voilà le pont (پل) sur lequel nous avons passé. Mon frère a un cheval dont il est content. Le marchand, chez qui demeure mon ami, est parti pour Paris. L'homme dans la maison de qui nous demeurions l'année passée, est malade. De qui s'agit-il? (بخت از کیست) De quoi s'agit-il?

— DEVOIR. —

این خانه را کی دوباره برپا کرده است؟ کی این کتاب را بشما داده است؟ چه ملاحظه کردید (مطلق) در باغ؟ چه قیمتی (prix) باین کتاب می‌دهید؟ این را کی شنیده اید؟ کتابتان را بکی امانت دادید؟ که را می‌خواهید (demandez). چه مطبوع شماست؟ باچه می‌نویسید؟ بچه ترجیح می‌دادید (مشروط) این را؟ (برچه بالا رفته اید) بالای چه رفته اید؟ کدام کلی را

ترجیح می‌دهد؟ کدام يك از این شاگردان سعی ترند؟ بکدام یکی کتابتان را داده اید؟ از کدام یکی حرف می‌زنید؟ بکدامها داده اید؟ از کدام یکی حرف می‌زنید؟ بکدامها داده اید از کدامها راضی هستید؟ بجهائیکه کار نمی‌کنند. خانه هائیکه خراب شده اند. قصر هائیکه دوباره برپا شده اند. خانه که شما خریده اید. کتابهائیکه شما می‌جوئید. قلمهائیکه از آنها حرف می‌زنید. شاگردانیکه از آنها راضی هستید. حیواناتیکه بانها خوراك دادید (دادید بخوردن). بامیکه بالای آن رفته اید. درختیکه از بالای آن پائین آمدید. نوکر هائیکه شما پول شان دادید. (حسابشان را پرداختید). نوکر هائیکه بانها پول را دادید. چه قلمی دارید. چه کاغذی می‌جوئید. يك پسر بچه که خوب انگلیسی حرف می‌زند. يك کتابیکه سزاوار خوانده شدنست. يك شاگردی که سزاوار تحسین است. مردیکه از او بشما حرف می‌زد. کتابیکه از آن (آن) حکایت را (l'histoire) از برای من (مرا) نقل کردید.

La poste پست

Un magnifique hôtel a été bâti à Paris, rue Jean Jacques Rousseau, pour centraliser toutes les correspondances de la ca-

بار کردن ranger مرتب کردن. en ordre. بترتیب. distri-
établir. بفرستادن. se charger. برعهده گرفتن. établir.
دایر کردن. correspondance. مراسله، مکاتبه. carte-lettre.
ورقه پستی. carte-postal, f. ورقه پستی. carte-télégram-
arrondis- me, f. ورقه تلگراف. échantillon, m. نمونه.
quar. bureau de poste, m. اداره پستخانه. sement, m.
dépê- tier, m. اداره تلگراف. boîte aux lettres, f. صندوق پست.
casier, m. خانه پست. train, m. قطار. che, f. تلگراف.
arrivée, f. رسیدن. sifflet, m. سوت. cloche, f. قفسه.
sa- facteur, m. پستچی. paquet, m. بسته. ورود.
coche, f. کبینه چرمی. destinataire, m. مخاطب.
trajet, m. مرحله.

QUESTIONS.

Dans quelle rue de Paris se trouve l'Hôtel des postes? — De quelles sortes de correspondances se charge la poste? — A-t-on établi beaucoup de bureaux de poste? — Comment se fait le transport à la gare? — Où met-on les sacs de lettres après l'arrivée du train? — A quoi s'occupent les employés des postes dans le trajet? — Quels employés vont distribuer les lettres? —

درس پنجم

Adverbe قیود فعل

و آن بردو قسم است اصلی و مشتق. اصلی را باز پنج قسم

pitale: lettres, cartes-lettres, cartes postales, cartes-télégrammes, journaux échantillons.

Presque chaque arrondissement a son bureau de poste; chaque quartier a ses boîtes aux lettres. Des voitures attelées attendent les dépêches et les lettres, les portent à la gare: un train est sur la voie; un bureau roulant, avec ses employés, ses casiers, ses lampes, son poêle en hiver, prend les sacs; la cloche sonne, le sifflet retentit, le train s'ébranle et se met à faire sa route accoutumée.

A l'arrivée du train, des voitures portent les paquets aux bureaux de poste de leurs arrondissements: les employés des postes les dépouillent et rangent les correspondances en ordre; des factures les emportent dans leurs sacoches et vont aussitôt les distribuer aux destinataires.

لغت

magnifique مجال. centraliser مرکزیت دادن. rouler درآنداختن، غلطیدن. retentir پیچیدن (آواز). s'ébranler تکان خوردن. accoutumer عادت دادن. dépouiller تکان

کرده اند ۱ - قیود مکان ۲ - قیود زمان ۳ - قیود
کمیت ۴ - قیود کیفیت ۵ - قیود ایجاب و سلب

۱ - قید مکان (۱) **Adverbe de lieu**

* dessous	پائین (زیر)	où	جاء به کجا
* dessus	بالا (رو)	d'où	از کجا
* dedans	درون، توی	ici	اینجا
* dehors	بیرون	là	انجا
* derrière	عقب، پشت سر	de là	از انجا
* devant	جلو	là-bas	آن پائین
près	نزدیک	y	در آن، در آنجا
loin	دور	ailleurs	جای دیگر
alentour	گردا گرد	partout	همه جا
proche	نزدیک	nulle part	هیچ جا

و غیره

۲ - قیود زمان (۱) **Adverbe de temps** چون

toujours	همیشه	quand	کی
tôt	زود	aujourd'hui	امروز
tard	دیر	demain	فردا
d'abord	اولا	hier	دیروز
ensuite	پس از آن	autrefois	پیش از این
depuis	از آنوقت تا بحال	alors	آنوقت
pendant	در مدت	puis	پس از آن
à présent	حالا - فعلا	enfin	بالاخره

(۱) بعضی ظرف مکان (۲) بعضی ظرف زمان • رجوع بمبحث روابط

سابقا auparavant مکرر - اغلب اوقات souvent
این طرف en-deçà انطرف au delà
etc.

۳ - قیود کمیت

si	چند، چقدر	combien	انقدر، چندان (این)
aussi	بسیار	beaucoup	همان قدر
autant	بره از اندازه بیرون	trop	همان اندازه
bien	خیلی	très	خیلی
au mois	آن قدر	tant	با du
seulement	بس	assez	فقط (انجا با)
ne-que	کم	peu	فقط (انکاراً)
même	بیشتر	plus	حتی
moins	همه ... بکلی	tout	کثر
etc.			

۴ - قیود کیفیت

ensemble	مثل، مانند	comme	با هم
pêle-mêle	چطور	comment	در هم - بهم
vite	ابتدا، سر پا	debout	جله، تند
comptant	غفاً	soudain	نقد
etc.			

۵ - ادات ایجاب و سلب

peut-être	بله	oui	شاید
ne-point	یقین	certain	هیچ - نه

بعضی از قیود را که در طی دروس ذکر شده اند اینجا ترک کردیم

la vertu. L'autre jour je m'égarai dans la forêt. Travailler d'abord et jouer après. Avez-vous jamais vu un enfant comme celui-là? En effet, il est extrêmement gros. Marchez à droite, moi, je marcherai à gauche. J'ai acheté cet oiseau à bon marché. Il ne faut point mal parler des absents. L'ambition, la rébellion et la tyrannie sont toujours punies par de longs malheurs. La précision du style fut connue plus tôt chez les peuples du nord que chez ceux du midi.

Il était plutôt fait pour commander que pour obéir. Gardez-vous de boire de l'eau froide quand vous avez bien chaud. Je l'ai cherché partout, mais je ne l'ai trouvé nulle part. Cet homme est notre plus proche voisin. Leur armée est au-delà du fleuve, la nôtre est en deçà. Ces deux maisons sont proches. Mon ami demeure ici proche. Ce jeune homme a d'aussi bons livres que vous. Je l'aime autant que vous. Paris est une grande ville, on y trouve tous les agréments. Il y a du

ne-guère	چندان نه	si	چرا
ne-plus	دیگر نه	non	خیر
ne-rien	هیچ چیز نه	ne-pas	نه
non plus		هم نه	

لغت

surprendre	گرفتن ناگهانی	l'orage	طوفان
se fatiguer	خسته شدن	scélérat	شقی - خبیث
* par cœur	از حفظ	l'absent, m.	غائب
* sur-le-champ	فی الفور	l'ambition	جاه طلبی
* en vain	بی حاصل - عبث	la rébellion	طغیان - یاغیگری
* à droite	از طرف راست	sauver	نجات دادن
* à gauche	از طرف چپ	respecter	محترم داشتن
* à bon marché	ارزان	s'égarer	گم شدن
la tyrannie	تطاوت	le style	سبک، اسلوب، سیاق
la précision	دقت	le trouble	آشوب - هتکامه

LECTURE.

Le temps est fort doux aujourd'hui. L'orage est arrivé si vite qu'il nous a surpris. Mon cousin est enfin arrivé. J'ai appris ma leçon par cœur. Levez-vous sur-le-champ. C'est en vain que vous cherchez à le sauver. Mettez ce méchant chien dehors. Le scélérat même respecte souvent

• از حروف رابطه کلمات دیگر (adverbs) ترکیب کنند

trouble là-bas, vas-y mettre (۱) de l'ordre. Vous ne trouvez pas ce livre ailleurs. Cherchez sur la table et dessous. Comme on verra (خواهد دید) ci-dessous. Apportez-moi mes vêtements de dessous. Il demeure ici proche. Peu à peu (رفته رفته) il s'est fait une grande fortune. (دوکت) Cette marchandise se vend comptant. Il n'y a point d'ordre chez lui, tout y est pêle-mêle. C'est un pêle mêle où il est impossible de se reconnaître. (ماز شناختن)

— DEVOIR. —

این حکایت (تاریخ) را از کجا نقل میکنید؟ من آنرا هیچ جا پیدا نکرده ام. باید جای دیگر گشت. همه جا مردم پاک دامن پیدا میشود (یافت میشود). آن جا زیر (آن) درخت بزرگ یک صندلی هست. باهم کار کنیم. شخص خسته نمیشود و قتیکه (شخص) باهم کار میکند. این بدبختی ما را غفله گرفت (مطلق). این کتاب حقیقه ارزان است. کتابهای من درهم و برهم در گوشه (coin) انداخته شده اند. جلو درب خانه. عقب باغ. بیرون شهر. روی میز. دور

(۱) برو آنجا نظم بگذار. هر جا y بلا قاعده دنبال مفرد مخاطب امر حاضر واقع شود s زائدی برای سهولت تلفظ بدان صیغه الحاق کنند اگر نداشته باشد vas y - donnez و غیره

از شهر. باید نقد پرداخت آنچه را که شخص میخورد. من فقط یک کتاب دارم. من ندارم مگر دو قلم. اقلاً روزی دو تومان باو بدهید. حتی در طهران این کتاب بدست نمی آید (شخص پیدا نمیکند). انسان (on) بسیار اوقات از یک مسئله حرف میزند. بدون آنکه در آن فکر کند (بدون فکر کردن در آن).

Un jour de congé.

Hier c'était jour de congé. Hassan, après avoir fini ses devoirs, est allé à la campagne. Il est rentré fatigué. Aussitôt après le repas du soir, il s'est couché. Il avait grand besoin de repos.

Aujourd'hui à six heures, le réveil-matin de Hassan a sonné, comme d'habitude. Notre écolier n'avait fait qu'un somme.

«Déjà! s'écria-t-il, en se frottant les yeux. Comme je dormirais bien encore! Mais ne soyons point paresseux. Vite! debout! à la fenêtre; l'air frais du matin achèvera de nous réveiller»

Sans perdre de temps, Hassan procède à sa toilette.

Il se lave rapidement à grande eau,

le visage, le cou, les oreilles les mains et les pieds et se frictionne le corps. Il se brosse les dents, se peigne les cheveux, se nettoie les ongles. Ses habits sont brossés.

Il s'habille. En moins d'une demi-heure, il est tout prêt.

وظیفه - ترتیب سئوالات بعهده خود شاگرد معین شود

لغت

d'habitude (بر حسب عادت) vite. froter مالیدن. debout سریعاً. procéder دست بکار شدن. se frictionner مشت و مال دادن. à grande eau. brosser مسواک کردن. ماهر و پاک کن زدن. tout prêt. peigner شانه کردن. تمام نمایی. somme, m. چرت. خواب قائل. toilette, f. سرو روی خود را ساختن و پرداختن.

درس پنجاه و یکم

اوصاف فعل مشتقه (حال) غالب بیان کیفیت حدوث فعل کنند اگر مشتق از صفات باشند و بیان ترتیب حدوث فعل اگر مشتق از اعداد باشند.

facilement به سهولت. hautement با اواز بلند. poliment با احترام. doucement نرم نرم. vraiment راستی. حقیتة. nouvellement جدیداً

premièrement اولاً. secondement ثانیاً. deuxièmement ثالثاً. troisième dernièrement خامساً. cinquièmement اخیراً

اشاره - هر جا صفت منتهی به صوتیه باشد حروف زائده (ment) را بر سر صیغه مذکر در آورند و الا بر سر صیغه مؤنث چنانکه از امثله فوق پیداست.

توضیح - گاهی e آخر صفت در وصفیت آکسان میگیرد چون در .

profondément از بنی. profond گود. énormément بسیار بزرگ. énorme بلانهایت. و غیره.

فائده - اینجا که صفت منتهی به ant (اسم فاعل) ent یا باشد حروف مزبوره مبدل به amment یا emment (تلفظ e چون a) میشوند چون در

constamment ثابت. constant لایققطع. prudemment عاقل. prudent عاقلانه.

نوادر و شواذ در دوره دوم مذکور خواهد شد تبصره - حروف قیاسیه بمنزیت نقصان و مساوات در اوصاف فعل نیز داخل میشوند.

plus facilement سهل تر. moins facilement کمتر سهل. aussi facilement بهمان سهلی

le don	نعمت عظیمه	modestement	متواضعا
l'émotion	تأثر	généreusement	کرمنايه
l'injustice	بی عدالتی	extrêmement	بشکایت
le bienfaiteur	ولی نعمت	passionnément	بی اختیار
l'ouvrier, m.	عمله	méprisable	مستحق تحقیر
distribuer	بخش کردن	clairement	آشکاره و واضح
frapper	(زدن) اصابه	tranquillement	به آرامی
raisonner	استدلال کردن	lentement	باهستگی
accoutumer	عادت دادن	au moins	اقل
étudier	تحصیل کردن	sentir	پوشیدن و حس کردن

— LECTURE. —

L'harmonie si belle de l'univers prouve clairement qu'il y a un Dieu. Cet homme parle éloquentement. Les gens paresseux négligent ordinairement leurs affaires. Agissez généreusement envers vos ennemis. Dieu a sagement distribué ses dons. Parlez modestement de vos mérites. Ce garçon marche doucement; il a probablement peur d'être entendu. Je suis extrêmement fâché d'apprendre cette nouvelle. Nettoyez mieux vos habits. Vous n'êtes pas proprement habillé.

ment quelque chose passionnément en oubliant souvent les défauts. Nous regar-

le plus facilement بسهولة تر از همه
le moins facilement کمتر سهولت

شواذ

le mieux	بهترین	mieux	بهتر	bien	خوب
le pis	بدترین	pis	بدتر	mal	بد
le moins	کمترین	moins	کمتر	peu	کم
le plus	بیشترین	plus	بیشتر (بیش)	beaucoup	بسیار

بعضی صفات بدون تغییر وصف فعل هم میآیند درین صورت مطابقه در آنها نیست من جمله

vite	تند	zod	expres	معداً مخصوصاً
fort	قوی	droit	راست	مستقیم
haut	بلند	cher	گران	
bas	پست	clair	روشن	juste صحیح
ferme	محکم	bon	خوب	faux غلط
				ناصحیح

Parler haut, parler bas, trouver bon, sentir bon, sentir mauvais, voir clair, tenir ferme, (مقاومت کردن) faire expres, marcher droit, coûter cher, rester court, (واماندن) payer comptant, (نقد دادن) chanter juste, (بتعلیم خواندن) etc.

لغت

l'harmonie	تناسب	éloquentement	بلیغانه
l'univers	عالم	ordinairement	متعارفاً
les gens	مردم	sagement	حافظانه

مسئله را از این مطالعه کرده ام . جدیداً چه شنیده اید ؟
کارها نرم نرم پیش می‌رود .

CONVERSATION.

Seriez-vous chez vous demain? Assurément, je serai chez moi toute la journée.

A quelle heure avez-vous été là? A cinq heures précises (درست).

Voulez-vous y venir aujourd'hui à la même heure? Non je n'y serai qu'à dix heures.

Que ferez-vous pendant ce temps? j'ai quelques lettres à écrire. نوشتن

Avez-vous fini votre thème? je ne l'aurai guère fini avant sept heures.

Que fait-il là bas? Il cherche des fraises.

Comment trouvez-vous le temps aujourd'hui? Je le trouve fort (bien) doux.

Comment vous portez-vous? Je me porte à merveille.

Et monsieur votre frère, comment se porte-t-il? Il se porte assez bien; il est sorti hier pour la première fois.

Avez-vous des nouvelles de votre frère? Heureusement je sais (میدانم) par un de ses amis qu'il se porte bien.

dons souvent tranquillement et sans émotion les injustices qui ne nous frappent point. (برنجورند)

Un homme qui parle mal de son bienfaiteur est méprisable. Quelques gens parlent vite et agissent lentement. Il faut accoutumer les jeunes gens à raisonner juste. Donnez-moi la lampe, on ne voit (نمی‌بیند) plus clair. Cet ouvrier demande au moins dix chahis par jour. Nous avons travaillé deux heures de plus (علاوه).

— DEVOIR. —

بامعلم خودتان با احترام حرف بزنید. این شاگرد سلیس حرف می‌زند، این دیگری بلیغ. غالباً آنکه بهتر حرف می‌زند بدتر رفتار می‌کند. شما پنهان مهریان هستید. در مقابل (envers) مردم بد باید عاقلانه رفتار کرد . نباید با سودکی نگاه کرد بی عدالتیهائی را که بما اصابه نمی‌کند. من این کار را بسهولت انجام می‌دهم. عملجات بد مستحق بی اعتنائی اند . باید وقت خود را عاقلانه بخش کرد . من اخیراً کتابی خریده ام که این حکایت (تاریخ) را از آن برای شما نقل می‌کنم . این بسهولت می‌شود . حقیقه شما خیلی عاقل هستید . شما کریمانه نسبت به نوکران خودتان حرکت می‌کنید (agir). من این

il ne s'amuse pas à flâner ou à taquiner les animaux comme font les mauvais sujets. Bientôt il rencontre quelques camarades et poursuit son chemin en causant avec eux. Les élèves arrivent de tous côtés, quoique la cloche n'ait pas encore sonné.

Le bon écolier prend toutes ses précautions pour être toujours arrivé à l'école, au moins quelques minutes avant l'heure réglementaire.

و کلیه - سوالات بعهده خود شاکرد و اکتدار شود

لغة

embrasser بغل کردن، دست در کردن کردن. souhaiter
خواستن (از خدا)، s'asseoir نشستن. faire asseoir
نشان دادن. repasser مرور کردن. marquer
parfaitement بی نقص. interroger استوال کردن.
(۱) gaîment flâner. این سر آسردوبدن. taquiner
تعاقب کردن، (آزار کردن). réglementaire دستورالعملی
déjeuner, m. نماهاره. sujet, m. شخصی. f. précaution, f.
احتیاط.

(۱) تبدیل به مرکز مد (م) گاهی واقع میشود

Monsieur Muller est-il Oui, il est extrêmement
fâché? fâché.

Pourquoi marchez-vous J'ai mal au pied.
si lentement?

Votre cousin joue-t-il Oui, il joue admirable-
du piano? ment bien; tout le monde
l'admire quand il joue.

Un jour de congé (suite)

En entrant dans la salle à manger, Hassan embrasse son père et sa mère.

Il leur souhaite le bonjour et leur demande s'ils ont passé une bonne nuit.

La mère de Hassan regarde si rien ne manque à la toilette de son fils: puis elle le fait asseoir à table pour le déjeuner.

Il y a sur la table du lait, du beurre, des œufs et du pain.

Hassan a déjà déjeuné. Il regarde la pendule. Elle marque sept heures moins un quart.

Il a encore vingt minutes de temps. Il les emploie à repasser ses leçons. Il répondra parfaitement, si le maître l'interroge.

Le moment du départ est arrivé. Hassan quitte gaîment la maison. En route,

toutes les lettres	همه کاغذها
tous les livres	همه کتابها
quelque vingt livres	تقریباً بیست کتاب
quelques livres	بعضی کتابها
divers moyens	وسایل متعدد
différentes entreprises	اقدامات مختلفه
une personne quelconque	شخص غیر معلومی

لغت

se charger	مقتبل شدن	l'épine	خار
parfaitement	کاملاً	le chagrin	غصه
rendre	پس دادن	l'entrée, f.	ورود
mépriser	تحقیر کردن	l'impression, f.	اثر
envier	حسد بردن	l'erreur	خطا
chagriner	غصه دادن	le moment	لحظه
semer	کاشتن	sujet	رعبت - مورد
cuillir*	برداشتن (حاصل)	seressembler	شبهت داشتن
la version	ترجمه	c'est rare	این نادر است
le reproche	ملامت - سرزنش		
la connaissance	معرفت - شعور		
remporter	باز بردن - فتح کردن		

— LECTURE —

Nulla rose n'est (۱) sans épines (prv.) (۲).

* uei مثل eui تلفظ میشود

(۱) بعد از nul فعل منفی است (۲) مخفف proverbe ضرب المثله

درس پنجاه و دوم

Adjectifs indéfinis مبهمات

۱ - مبهمات متصله یا باصطلاح گرامریون فرانسه صفات مبهمه

quelque	بک - ی	chaque	هر - ی
quelques	بعضی	aucun, e	هیچ - ی
divers, diverses (۲)	متعدد	nul, nulle	هیچ - ی
différents, tes	مختلفه	certain, e (۱)	بک - ی
tout, toute	همه - هر	certain	بعضی - خصوص

بک... ی، هر چه باشد، هر که باشد (۲) quelconque

tous, toutes همه - ها

pas un, e. یکی هم نه

chaque maison هر خانه

aucun pays هیچ مملکتی

nulle règle هیچ قانده

certain mots بعضی کلمات مخصوصه

toute ville هر شهری

toute la ville تمام شهر

toute lettre هر کاغذی

toute la lettre تمام کاغذ

tout peuple هر ملتی

tout le peuple تمام قوم

(۱) بمعنی خاطر جمع صفت است (۲) در مورد یعنی مخالفه است

(۳) دنبال متبوعش میاید

quelque chose de beau. Nous avons quelque chose de meilleur. Prêtez-moi un livre quelconque. Tout homme est sujet à l'erreur. Je vous accompagnerai en toute occasion. Il me chagrine à tout moment. Je n'aime pas de tels livres, de telles plumes. Tel maître, tel valet. Telle vie, telle mort. J'ai acheté du même drap, de la même toile.

— DEVOIR. —

هر کتابی يك نوبت سزاوارست خوانده شود [از بودن خوانده شد (être lu)]. من هیچ کتابی ندارم که آنرا بكنوبت نخوانده باشم. يك آقای این حکایت را برای من نقل کرد. بعضی مسائل مخصوص هست که هرگز جواب داده نشده اند. بعضی کلمات مخصوص فرانسه بفارسی ترجمه نمیشوند (ضمیری) شخص باین [مقصود (à cela)] بوسائل مختلفه میرسد. يك قلمی بمن بدهید (هر چه میخواهد باشد). من از يك کتاب دیگر حرف میزنم که شما ندیده اید.

La classe.

Il est huit heures. La cloche de l'école sonne. Les élèves se rangent en ligne dans le préau.

Nous avons cinq leçons chaque jour. Plusieurs voyageurs sont arrivés aujourd'hui. Dieu est le créateur de tous les êtres. Chaque âge a ses chagrins et ses plaisirs. Tout homme est mortel. Toute chose a son temps. Je n'ai aucune nouvelle de mon frère. Nous n'apportons rien dans ce monde et n'en remportons rien. Tel qui rit (بکشتن) vendredi (جمعه) dimanche (یکشنبه) pleurera.

Pas un livre n'est perdu. Il y a quelques familles riches dans cette ville. Plusieurs hommes ont le même nom. On a refusé l'entrée à plusieurs personnes. Il n'y a rien de plus certain.

Un certain monsieur me l'a raconté. Une certaine femme est là. Il me prêtera son livres à certaines conditions. La chose n'est pas encore certaine. On a parlé de différentes entreprises. Prêtez-moi quelques plumes. Les reproches ne font (نمیکنند) nulle impression sur lui. Je ne sais (نمیدانم) rien de tout cela. Nous avons encore d'autres livres.

Parlez-moi d'autres choses. N'avez-vous pas d'autre encre, d'autres plumes? Voilà

لغت

rapidement سریعاً . faire l'appel حاضر غائب کردن .
absent غائب . dresser مسوده کردن . justifier
وجه کردن . féliciter تبریک گفتن . diminuer کم کردن .
atten- tif متامل . examen امتحان . oral شفاهی . préau
note حیاط معقف . propreté پاکیزگی . signal signal, m.
f. یاد داشت . directeur مدیر . f. absence غیبت .
composition ترکیب (مستله) . f. arithmétique حساب .
m. problème مسئله . f. résolution حل . f. erreur
خطا . m. calcul حساب .

درس پنجاه و سوم

Pronoms indéfinis

۲ - کنایات مبهمه

on l'on	کسی، شخصی
chacun, chacune	هر کس، هر يك
quelqu'un, quelqu'une	هر کس، کسی را
quelques-uns, quelques-unes	بعضیها، بعضیها را
quiconque	هر کس که
personne...ne	هیچ کس (را)
autrui, à autrui	دیگران را، به دیگران
un autre, une autre	دیگری، دیگری را
d'autres, à d'autres	بعضی دیگر، به دیگران
l'un... l'autre	این - آن یکی... دیگری
l'une... l'autre	این - آن یکی... دیگری
les uns... les autres	بعضی - بعضی دیگر

Le maître fait rapidement l'inspection de propreté et donne le signal de l'entrée.

On fait l'appel. Il y a quatre absents. Deux sont malades. Leurs parents ont envoyé une note au directeur de l'école.

On adressera une lettre aux familles des deux autres, pour justifier l'absence.

La classe commence par une leçon français.

Hassan est interrogé. Il répond parfaitement. Il est félicité de son Maître.

Puis il y a une composition d'arithmétique.

Notre écolier trouve que les problèmes ne sont pas difficiles. Il a déjà trouvé la résolution.

Mais il s'est trop pressé. Il a laissé passer une erreur de calcul dans la dernière question. Cela diminuera sa note de quelques points.

Hassan regrette de ne pas avoir été plus attentif.

On a chaque semaine une leçon de morale, deux compositions, un examen écrit et un examen oral.

لغت

la condition	شرط	le valet	نوکری-چاکر
mortel	فانی، مردنی	vivre	زنده بودن، زنده می کردن
désobéissant	حرف نشنو	la franchise	صداقت
le vendredi	جمعه	le dimanche	یکشنبه

LECTURE.

Chacun pour soi, Dieu pour tous. Qui-conque n'observera pas cette loi sera puni. J'ai promis de le protéger contre quicon-que l'attaquerait. Celui qui se charge trop des affaires d'autrui, néglige souvent les siennes. Montrez-moi quelqu'un qui soit parfaitement heureux. Nul ne sait (نمیداند) s'il vivra encore demain. Aucun de mes amis n'est ici. Y a-t-il aucun de vous qui ait fini son devoir. Je n'ai parlé à aucun de ces messieurs. Rien ne me fait plaisir. Ce garçon se fâche pour un rien. N'en dites rien à personne. Nul de ceux qui y ont été, n'en est revenu. (برگشت) On est mieux chez soi que chez autrui. Il faut respecter le bien d'autrui. Ne faites point tout à autrui. Un autre que moi ne vous parlerait avec autant de franchise. Je leur ai donné dix francs à

les unes... les autres	بعضی-بعضی دیگر
l'un et l'autre, l'une et l'autre	هر دو، هر دو را
les uns et les autres	اینها و آنها
les unes et les autres	اینها و آنها
l'un l'autre	یکی دیگر برآ، همدیگر را
l'un de l'autre	یکی از دیگری
l'un à l'autre	یکی بدیگری
tel, telle	بسا، همچون، این چنین
la plupart (des)	اکثر، اغلب
le, la même	همان (خودش)
nul, nulle	هیچ چیز، هیچ کس
un tel, une telle	فلانی، کسی

اشاره — بعضی مهمات متصل و منفصل هر دو می آیند
personne مجرداً بمعنی هیچ کسست.

پس از si, et, où که گاهی que بجای l'on, on گویند
مگر در جائیکه پس از on بلا فاصله ذکر کلمه مبتدی به ا شود

Si l'on cherche.	اگر کسی میجوید
Où l'on trouve,	آنجا که شخص پیدا میکند
Il faut que l'on quitte cette ville.	باید شخص از این شهر دست بکشد
Si l'on nous entendait.	اگر کسی ما را می شنید
Si on l'entendait.	اگر کسی آن را می شنید
Il faut qu'on se lave les mains.	شخص باید دستهایش را بشوید

femme telle qu'elle. Je l'ai vu moi-même. Le roi même en a parlé. C'est le même homme et la même femme. Ce sont les mêmes enfants. Vous êtes toujours le même. Mesdemoiselles, quiconque de vous sera désobéissante, je la punirai.

— DEVOIR. —

هیچ چیز تخفیف کردن نیست در این عالم. من بعضی کتابها دارم که برای من خیلی (خوب) مفیدند. شخص هرگز ملتفت عیبهای (fautes) خودش نمیشود. هر کس طالب است (veut) حق داشته باشد (حق داشتن را). هر کس يك چیزی میداند (sait). يك کسی این کتاب را بمن امانت داده است. هر کس که شما باشید من اطاعت شما را نخواهم کرد. هیچ کسی حق ندارد بنطور حرف بزند. بعضی يك دامن را ترجیح میدهند بعضی دیگر گناه را. باید که اینها و آنها يك دامن را ترجیح بدهند. این بچه ها هم دیگر را میزنند، بعضی بعضی دیگر را. این دو برادر خیلی بهم می مانند، یکی بد دیگری همچون معلمی همچون شاگری. اکثر کتابهای من خوبند. فلان کس این قصه را برای من نقل کرد.

La récréation. تنفس

C'est le moment de la récréation, un

l'un et à l'autre. Je suis content de l'un et de l'autre. J'aime mieux que vous parliez d'un autre que de moi. Ce n'est pas là tout, il en a bien d'autres. Demandez cela à d'autres, pas à moi.

Chacun se donne raison. Chacun a rempli ses devoirs. On a corrigé les thèmes de chacun de ces écoliers et on les leur a donnés. Dieu rendra à chacun selon ses œuvres. Quelqu'un m'a raconté cette nouvelle. Quelqu'un était là et demandait à vous parler. Quelques-uns de nos livres sont bien utiles. L'un était riche, l'autre était pauvre; l'un et l'autre étaient malheureux. Ces deux frères se ressemblent l'un à l'autre. Ces deux garçons se protègent l'un l'autre. Ils sont appliqués, l'un et l'autre. Les hommes doivent (باید) se protéger les uns les autres. Ni l'un ni l'autre n'en ont parlé.

Ne méprisez pas les travaux d'autrui. N'enviez pas le bonheur d'autrui. Quiconque salira ses cahiers, sera puni. Tel en parle qui n'en a aucune connaissance. Tel sème qui ne recueille pas. Je n'ai jamais vu un homme tel que vous. Une

reforment. La rentrée en classe s'effectue avec ordre. Le travail succède au jeu.

Hassan est *tout oreille* quand le maître parle. Aussi ne trouve-t-il pas le temps long. *Il n'est pas sans cesse à regarder* la pendule comme les élèves paresseux.

Les élèves les plus ardents à la course sont maintenant les plus attentifs aux explications du maître.

لغت

se sus- s'élancer . اعلان کردن . annoncer
pendre آویزان شدن . se balancer تاب خوردن (هوای خود را
نکام داشتن) exécuter اجرا آوردن . s'exercer مشق کردن .
animer مشغول کردن ، سرگرم کردن . agile چابک . hardi
بی‌بک . être assuré حتم بودن . émerveillé متعجب مانده .
réformer دوباره ساختن . s'effectuer بعمل آمدن . انجام یافتن .
lisse صاف ، افزنده . f. toupie توپیه . mécanique
جراثالی m. système طرز ساخت . ronfler صدا دادن
suc- (خرنش کردن) f. orgue ارگ . subitement بפתه .
céder از بی آمدن . ardent پرشور (سوزان) . f. récréation
تفریح . coup ضربه . m. portique (سردر) . m.
corde ، f. طناب . m. nœud ، m. گره . m. anneau حلقه .
m. renversement وارو یشتن . m. rétablissement
برگشت آوردن بحال اول . f. barre fixe . f. bille
پایه . f. بکوله (از سنک و امثال آن) . f. bille توپیه بازی

coup de cloche l'annonce. Les élèves quittent joyeux les classes.

Les uns s'élancent vers le portique (آویزان) auquel sont suspendus (جوب بندی) les agrès (۱) de gymnastique. Ils grimpent à la corde lisse ou à la corde à nœuds, se suspendent aux anneaux, se balancent au trapèze, exécutent des renversements et des rétablissements à la barre fixe.

D'autres jouent aux billes, à la balle, au ballon ou à la marelle. D'autres s'exercent dans le saut de la perche.

Les plus grands ont organisé une partie de barre très animée. La victoire est assurée aux coureurs agiles et hardis.

Quant à Hassan, il *fait tourner*, devant ses camarades émerveillés une *toupie mécanique* d'un système nouveau que son oncle lui a donnée pour sa fête. Elle ronfle comme un tuyau d'orgue.

A un nouveau signal de la cloche, les jeux s'arrêtent subitement. Les rangs se

(۱) اجزای هر چیزی که از آن آویزان باشند خصوصاً در رین و
برک مثل رکاب ورشمه و قشوق و غیره در اینجا بندها و طنابهای که
از پایه ژیمناستیک آویزان هستند

concernant در خصوص excepté باستثنای، مگر
jusqu'à تا

تَبَصُّره۔ dans و en هر دو برای ظرفیت اند مگر اینکه اسم
dans معرفه است و اسم en نکره .

Dans l'été,	en été	در تابستان
-------------	--------	------------

Dans la France, en France

Dans la voiture, en voiture

ار قییل (در هوا) en l'absence (در غیبت)
 (افتخار) شاذند. en l'honneur

انجاء en یعنی از است dans بدل آن نمیتوان آورد.

از نقره en argent از شیشه en verre

en cuir en or از طلا

en porcelaine از چینی en cristal از بلور

و غیره

موارد خاص هر يك بتدریج دانسته خواهد شد من جمله چند عبارت ایراد میشود.

En un mot. بك كياه (بك كياه) - خلاصه

De jour en jour. روز بروز

De temps en temps. گاه گاه.

De plus en plus. رفته رفته - بیشتر

Agir en père. درانه رفتار کردن.

Les verbes en eler, eler

توضیح - en six jours یعنی در عرض شش روز (شش روزہ)

Dans six jours یعنی شش روز دیگر (بعد از شش روز).

marelle, f. (١) (بادكك) ballon, m. (كلولة تنك)

اسم بازی است. saut, m. چیدن. perche, f. تخته خیز برداشتن.

vic- coureur, m. (انوار شمش) دوپایه barre, f.

toire, f. ظفر. faire tourner. بخرخ انداختن.

درس پنجاه و چهارم

روابط Les prépositions

بعد (در، از) à پس از après

d'après از روی، بر طبق en در

از de قبل از avant

از... باینطرف (زمان) dès بطرف، برخلاف contre

derrière پشت سر avec

devant پیش رو، جلو chez نزد

در dans تمام مدت (در عرض) durant

depuis	از زمانه تا حال	sous	زیر
--------	-----------------	------	-----

pendant در مدت pour برای

envers	نسبت	sans	بی
		près de	نزدیک

malgré علی رغم près de نزدیک

بر روی sur بواسطه par

vers بطرف

سواى outre موافق ، بمقتيد selon

entre ما بين hors de خارج

moyennant متوسط autour de دورِ گرد

parmi les در میان suivant طبق

(۱) نقش بر زمین کشیده مهره را با پا در خانه های آن سیر می دهند.

A six heures. Il est chez moi. Je retourne de chez mon oncle. J'ai gagné près de cent tomans. Nous rentrons avant le coucher du soleil (غروب آفتاب). Nous l'avons quitté devant la porte. On tremblait devant l'ennemi. Nous agirons selon les circonstances. Il ne faut pas pousser contre la porte. Le père est fâché contre son fils. Les devoirs envers les maîtres. Vers midi. Vers le soir. Vers la montagne. Ce cadeau est pour toi. Je pars (۱) pour Ispahan. Le roi est passé par la ville. Par ordre du roi. Cet homme est voyagé par terre et par mer. Menez votre ami par la main. Jetez le papier par la fenêtre. J'ai de l'argent sur moi. Sur les bords du fleuve. Vos souliers sont sous la table. Portez ce livre sous le bras.

Il y a une grande différence entre les deux frères. Entre la ville et la rivière il y a deux farsangles. Parmi les élèves, Hassan est le plus appliqué. Parmi les ouvriers il y a des gens capables. Dès mon enfance. Dès le matin. Dès à présent. Dès aujourd'hui. Depuis dix jours

(۱) حرکت میکنم

J'ai fait mon voyage en six jours.

من سفر خودم را در شش روز کرده ام.
Je commencerai mon voyage dans six jours.
شش روز دیگر شروع میکنم من سفر خودم را.
فوق و pendant

On entendit un coup de fusil pendant votre absence.
در غیبت شما یک تیر تفنگ شنیده شد.

On entendit des coups de canon durant votre absence.
در تمام مدت غیبت شما صدای توپ شنیده می شد.

لغت

pousser	راندن	prodigue	مصرف - بذال
capable	قابل - لائق	l'étang	برکه
arracher	کندن - بریدن	le bord	کنار
être situé	واقع بودن	cent	صد
par égard	بملاحظه	la différence	تفاوت
le régiment	رژیمان	le modèle	سرمشق
le bataillon	فوج	la séparation	تفکیک
la compagnie	گرومان	la phrase	مبارت
le courrier	چاپار - قاصد	la nation	ملت

économe, m. صرفه جو - که خدا
l'ordre حکم - ترتیب - نظم
la circonstance موجب - اقتضای وقت

— LECTURE —

Au bord de l'étang. Il est à la maison, au jardin. J'ai quelque chose à la main.

malgré moi. On l'y obligera malgré lui. Il est parti malgré la rigueur (سخی) du temps.

— DEVOIR. —

چه در دست دارید؟ این حکم از کی است؟ هرگز در فرانسه سفر کرده‌اید؟ من مدتها در پاریس گذرانده‌ام. از سفر دور دنیا باین طرف من پاریس را ندیده‌ام. با شما کار کردن مشکل است. من در شهر منزل دارم. دوست من در بیرون شهر منزل دارد. این کتاب را نزد که خریده‌اید؟ نزدیک خانه مایک باغ بزرگ هست. من آنرا از توی پنجره ملاحظه کردم. این تصویر از روی طبیعت ساخته شده‌است. سوای این (celà) من دو کتاب دیگر (هنوز) دارم. بعقیده من این که دیگر استعمال نمیشود (ne s'emploie plus). من قبل از شما وارد شدم.

شما همیشه برخلاف من حرف می‌زنید. آنرا بطرف دیوار بینداز. مابین این دو جمله تفاوت بزرگ است. از تفکیک من از (d'avec) برادر من باینطرف من در بیرون شهر منزل دارم. دوست من از روی سرمشق خوب کار میکند. نسبت فقرا باید بذال بود. همیشه باید باقتضای وقت رفتار کرد. در میان شاگردان من چند نفر هستند که خوب روان فرانسه حرف

je suis malade. Depuis Chiraz jusqu'à Espahan. Dessiner d'après nature. Travailler d'après un modèle. Ma séparation d'avec mon ami. On arracha l'enfant d'entre les bras de sa mère. Il vient de chez vous. Je viens avec lui. L'armée se divise en régiments, les régiments en bataillons, les bataillons en compagnies.

Londres est située sur la Tamis (۱). Si nous voulons remplir nos devoirs envers les autres hommes, soyons justes et bien-faisants. Si vous traduisez mot à mot, vos phrases ne seront pas françaises. Un courrier est presque toujours en route.

Restez avec lui, je vous en prie; faites-le par égard pour son père. Mon père passe l'hiver à la ville et l'été à la campagne. Dans trois jours, l'armée ennemie sera devant nos portes. Charles quint (پنجم) régnait sur plusieurs nations différentes. L'homme est placé entre le vice et la vertu. Parmi de grandes vertus, il y a souvent de grands défauts. Soyez prodigue envers les malheureux, économe chez vous et fidèle à l'égard de vos amis. Il l'a fait

(۱) رودخانه ایست که از میان لندن میگذرد.

content de sa récitation, de sa dictée, et de ses devoirs de style.

Il compte recevoir bientôt un prix. Il n'a jamais eu une punition, un reproche, le piquet.

Le renvoi définitif est la plus grave punition d'un élève. Le renvoi provisoire arrive quelquefois à cause d'une maladie.

لغات

témoignage, m. . نقطه point, m.
encouragement, m. رضایت satisfaction f.
blâme, m. . ملامت . décerner
réservé . واگذار کردن (بمحکومت).
bavard, m. باوه کو، بر کو . infliger دادن (محازات).
dictée, f. . تجزیه . analyse, f.
recitation, f. . حكايت (حفظي) . style, m.
punition, f. . تنبيه . reproche, m. سرزنش . ren-
voi, m. اخراج . définitif مسلم، معين . provisoire موقت.

درس پنجاه و پنجم

حروف عاطفه (موصوله) CONJUNCTIONS

حرف عاطفه یا موصول آنستکه دو جمله را بهم پیوندد

۱ - موصولات مفردة

et که (و) عطف مثبت) que اگر - si

میزند . همه شاگردان خوب حرف میزنند مگر حسن . او بمن بعضی آراء (avis) در خصوص کار شما داده است.

La sortie.

Voici l'heure de la sortie, la classe est terminée. Le maître décerne des bons points et des témoignages de satisfaction à quelques bons élèves qui se sont distingués. Il leur adresse des éloges et des encouragements.

Au contraire, un blâme sévère est réservé aux paresseux et aux bavards. De mauvaises notes leur sont infligées. Ils sont tristes et ils baissent honteusement la tête.

Hassan qui a bien travaillé s'en (۱) retourne à la maison, le cœur léger, avec la satisfaction d'avoir bien employé son temps.

Il pense en route à ses devoirs de demain: A sa leçon de grammaire, à ses exercices de français, à son analyse grammaticale.

Il se rappelle que le maître était bien

(۱) en بدرسه برمی گردد.

نه (عطف منی) ni یا ou و تیکه quand
هم... هم et...et اما mais
زیرا که car از بسکه tant حالا، حال که or
مثل اینکه comme لهنداء، همچنان aussi
که چطور و comment بنابراین (۱) donc
و اگر نه... نه sinon در این صورت alors
آنطور و اینطور ainsi از این قرار savoir

* فائده — در بعضی استعمالات que (که) با فارسی مطابقت ندارد

C'est un belle chose que خوب چیزی است
la discrétion. خاموشی (سر پوشی)
C'est un chose détestable چیز نفر انگیز است
que la haine. کینه

C'est une honte que d'ignorer عیب زبانی
sa langue maternelle. مادری خود را ندانستن
Quel beau pays que la Perse! عجب مملکت خوب است ایران
اشاره — que یعنی چه حرف استفهام است، یعنی چند و
چقدر حرف تعجب و جزو قیودات کیت، یعنی که موصول،
ne با یعنی مگر والا است

Que demandez-vous? چه سؤال میکنید
Que Dieu est bon! چقدر خدا خوب است
C'est sûr que la paresse est یقین است که تنبلی مادر
la mère de tous les vices. همه جرمها است
Je n'ai que deux livres. من ندارم مگر دو کتاب

(۱) در صدر جمله مصوته آخر آن خوانده میشود

تبصره — جائز است که جمله موصوله مقدم واقع شود
Quand nous aurons fini, nous nous reposerons.
هریک از اجزای جمله (فاعل، صفت، مفعول) پیش از دونوبت
مکرر شود در مثبت «et» عاطفه را حذف کرده مکرر و قف (*)
بجای آن گذارند جز در مره آخر .

Les hommes, les femmes et les enfants
arrivèrent bientôt sur la place. — On a
arrêté les hommes, les femmes et les en-
fants. — J'ai un bon livre, une bonne
plume et un bon encrier. — Mon jardin est
grand, beau et riche en fleurs.

لغت

immoral	خلاف اخلاق	l'avarice	خست - ثامت
à la fois	در زمان واحد	le discours	نطق - خطبه
gâter	ضایع کردن	le langage	گفتار - زبان
avantageux	مقرون بمصلحت	les ténèbres	تاریکی
aussi bien	همانطور	la sottise	حماقت
ou bien	یا اینکه	le géomètre	هندسه دان
brave	دلیر - غیور	la découverte	اکتشاف
maltraiter	آزار کردن	l'éducation, f.	ادب، تربیت
chasser	پرویز کردن، شکار کردن	expliquer	بیان کردن
abandonner	واگذاری	l'arithmétique	علم حساب
distinguer	امتیاز دادن	la géométrie	علم هندسه
fendre	شکافتن	aplatis	مسطح

expliquerai plus tard comment on a achevé cette affaire. Vous le protégez ainsi que moi. Alors tu resteras toujours pauvre. Si l'un est vieux et faible, l'autre est jeune et fort. Corrigez-vous, sinon je vous abandonne à votre sort. Ce peuple le regarde, sinon comme son maître au moins comme son libérateur. Quand on est jeune, on fait souvent des sottises. Je vous accompagnerai où vous désirez. Vous ne le trouverez pas chez lui; car je l'ai vu au bazar. Ou vous achèverez votre devoir, ou vous resterez ici. Le sage est heureux, or Socrate est sage, donc Socrate est heureux. Il m'est impossible de distinguer ces lettres, tant mes yeux sont faibles. On ne peut fendre ces plumes, tant elles sont molles. Les géomètres ont essayé de faire une nouvelle découverte, savoir (à savoir), si la terre est aplatie vers les deux pôles. Il n'est ni bon ni mauvais. Elle n'est ni belle, ni laide. Il ne boit (نمی نوشد) ni ne mange (نمی خورد). Ni lui, ni moi, ni son frère ne le cherchons. Je lui répondis que non. Maintenant que vous êtes en France.

en avoir sujet بر عاں بر چیزی داشتن
la géographie علم جغرافیا

— LECTURE. —

L'ambition et l'avarice sont deux grandes sources du malheur humain. Les discours immoraux gâtent à la fois et l'esprit et le cœur. Cette place est peu avantageuse; aussi veut-il la quitter. Ces étoffes sont plus fines; aussi coûtent-elles (۱) plus cher. Ecoutez les pauvres aussi bien que les riches. Je vous le répète, à vous aussi bien qu'à lui. Nous avons été chez lui hier ou avant hier. A qui donnerez-vous ce cadeau, à moi ou à lui? La grammaire ou l'art de bien parler est la science du langage. Il payera ou bien il sera arrêté. Non seulement il est bon, mais encore il est brave. Il est vrai, je l'ai maltraité, mais j'en avais sujet. Cette eau est froide comme de la glace.

Comme le soleil chasse les ténèbres, ainsi la science chasse l'erreur. Je vous

(۱) معلم متوجه استعمال فعل پس از aussi بوده. اشاره از این استعمال میکنند تشریح مسئله در خانه.

mon voisin, „prends-les (آنها را بگیر) pour me donner ce chapeau à la place (در عوض): échangeons nos produits, nous nous rendrons mutuellement service.“—

Nous forgerons le fer, nous fabriquons des couteaux et des fourchettes, des haches et des marteaux, des scies et des limes, des charrues et des herses; disent les forgerons aux laboureurs, „vousensemencerez vos champs et vous récoltez des grains. Ainsi entre les habitants de la terre, nous nous partageons la tâche.“ „Comme vous ne pouvez pas courir de ville en ville ou de pays en pays“, disent les négociants, „pour acheter ici une poignée de sel, là un sac de calé ou une caisse de poivre, là une balle de coton, nous nous chargeons de faire pour vous ces courses. Nous allons d'un bout du monde à l'autre acheter sur les lieux de production les denrées ou objets de toute espèce. Nous en chargeons des navires ou des chariots et nous les transportons chez nous.“

Devoir. Changer le nombre des sujets.

— DEVOIR. —

من کاغذ سفید، قلم محکم و مرکب سیاه دارم. فروتنی، قناعت و سعی از خصائل انسان است (هستند). ادب بر انسان خوب اثر میکند (agir)، هم بریدن هم بر شعور، متشکر باشید نسبت به معلمین خودتان همان طور که نسبت به پدر و مادر خودتان. من دیروز یا برروز (به) بازار بودم. این سوزنده است مثل آتش. مثل اینکه شما فرانسه یاد گرفتید، آنطور شما انگلیسی یاد خواهید گرفت. من بشما نشان میدهم چگونه تمام بکنید (تمام کردن) تکلیف خودتان را. ما با او کار میکنیم من، چنانکه شما. درین صورت توپا داشت خواهی یافت (مجهول). کار بکنید والا تنبیه خواهید شد (مجهول). شمارا هدایت خواهم کرد هر جا میل داشته باشید. او تنبیه شد (مطلق مجهول) زیرا که درسش را تمام نکرده بود. محال است یک لحظه با او حرف زدن از پس مشغول است. ما چند علم تحصیل میکنیم از این قرار هندسه، حساب، جغرافیا، تاریخ و دستور سخن. من نمی طلبم نه این کتاب را نه این قلم را. شما کارتان را تمام نکرده اید بنا براین تنبیه هستید.

L'échange.

„J'ai fais des souliers“, me dit (می گفت)

soit... soit خواہ... خواہ
ni... ni (۲) نه... نه

Locutions conjonctives. بعض موصولات مرکبه

toutefois هر آينه وايکن puisque حالانکه در صورتيکه
cependant مع هذا با اينهمه lorsque وقتيکه
pourtant با وجود اين quoique (۱) اگرچه - هر چند
autrement والا بطور ديگر pourquoi که براي چه - که چرا

لغت

résolu مصمم شده l'égoïste, m. خود خواه
habile قابل چابک و زرنگ le fardeau بار
être d'accord متفق بودن la raison حق
rechercher خواستار بودن
communiquer اطلاع دادن، رابطه داشتن

LECTURE.

Pourquoi me demander conseil, puisque c'est une chose résolue. Gardez le lit, puisque vous êtes malade. Lorsque nous eûmes le malheur de perdre notre argent, nous fûmes obligés de vendre notre maison. Quoiqu'il soit habile, il a pourtant

(۱) quoi que منفصل ضمير موصول است بمعني هر چيز که، انچه

quoi que vous demandiez. هر چيز که بخواهيد

(۲) در فرانسه بايد فعل عاينه معني آورده شود در فارسي هميشه لازم نيست

لغت

échange, m. تعويض، تبديل . produit, m. محصول .
hache, f. تبر . scie, f. اره . charrue, f. دستگاه شخم .
herse, f. ماله (زراعت) . forgeron, m. انکري . labou-
reur, m. زارع (خاککار) . grain, m. دانه . tâche, f. زحمت .
course, f. خدمت (رفت و آمد) . production, f. بسته . balle, f.
denrée, f. حاصل . espèce, f. مصارف زندگي (ماکولات) .
chariot, m. عرابه، گاري . échanger عوض کردن . mutui-
sement نسبت به هم ديگر . forger انکري کردن . ensemen-
cer کاشتن . récolter برداشتن (حاصل)

QUESTIONS.

Que dit le cordonnier à son voisin? — Qui forge le fer? — Quel est le travail du laboureur? — De quoi se chargent les négociants? — Où vont-ils acheter les denrées? — Comment les transportent-ils chez eux? —

درس پنجاه و هشتم

تمه موصولات

néanmoins مع هذا با اين تفصيل
tantôt... tantôt يگانه... يگانه... گاهي
plus... plus هر چه بيشتر... بيشتر
plus... moins هر چه بيشتر... کمتر
moins... moins هر چه کمتر... کمتر
autant... autant هر چه همان قدر

on se hâte, moins on avance. Corrigez-vous, autrement on vous punira. Il n'avait plus sa montre, autrement je l'aurais achetée. Tous les hommes recherchent les richesses et toutefois on voit (می بیند) peu de riches heureux. Soit l'un, soit l'autre. Il faut acheter une de ces tables, soit la grande soit la petite. Quoi (هر چه) qu'il arrive, écoutez plutôt la raison que la passion.

— D E V O I R. —

حالا که این طور است من همراهم هستم. و قتی که شما وارد شدید من تکلیف خودم را تمام کرده بودم (d'jà). هر چند دوست من مدتی ناخوش بود (بوده است) باز قوتش خوب است (هنوز خوب قوی حال دارد). این شاگرد تنبل است، از برای این است که تکلیفش را انجام نداده است. بپرسید که چرا این نوع رفتار میکند؟ با او حرف بزنید لیکن همه اش را با او اطلاع ندهید. شما او را بیرون میکنید با این همه او حق دارد. این شاگرد خیلی ساعی است و با وجود این درسش را تمام نکرده است. شما تحصیل میکنید گاهی (چندی) فرانسه گاهی (چندی) انگلیسی. همان قدر که ساعی است همان قدر شیطان است. شما پاداش می یابید بهمان اندازه که (d'autant plus) بیشتر کار میکنید. شخص بهمان اندازه خوش بخت تر است که

fait une grande faute. Quoique peu riche, il est généreux. De quoi que vous parliez à un égoïste, il vous ramènera toujours à son moi. Ne demandez pas le comment et le pourquoi (۱). Voilà donc pourquoi il a été arrêté. Si toutefois la chose est possible. Allez-y, toutefois retournez avant deux heures.

Vous vous amusez et cependant le temps passe. Cet homme est très-fort et pourtant il lui est impossible de lever ce fardeau. Hassan est encore bien jeune, néanmoins il est fort sage. Tantôt il demande une chose, tantôt il demande une autre. Autant nous sommes heureux à la campagne, autant nous sommes malheureux à la ville. L'encre est d'autant meilleure qu'elle est plus noire. On se porte d'autant mieux qu'on est plus sobre. On est d'autant plus heureux, qu'on a moins de désirs. Plus on a d'argent, plus on a d'amis. Plus le drap est fin, plus il est bon. Plus on le prie, moins il le fait. Moins on a d'argent, plus on est économe. Plus

لغت

solliciteur, m. واسطه انگیز و کهنه affriandé شکم پرست
 مایل به لذت ذائقه. besoin شغل-کار. tomber d'accord
 موافق شدن. situation, f. وضع. sur le champ فی الفور.
 répliquer جواب دادن. engager اجیر کردن.

QUESTIONS.

Dans quelle situation se trouvait le jeune homme? — Chez qui se présenta-t-il? — Le jeune homme fut-il engagé? — Quel travail le négociant lui demanda-t-il à faire? — Pourquoi n'acheva-t-il pas son travail? — Que remarquait-on en regardant par la fenêtre? — Quelle fut la réponse du négociant? —

— درس پنجاه و هفتم —

Interjections.

در اصوات و آن کانی است که در حالات مختلفه از شادی و
 اندوه بی اختیار گفته میشوند محل آنها همیشه صدر کلامست
 Ha! pour marquer la crainte. (درد)
 Ah! hélas! pour marquer la douleur ou la joie. (شادی)
 Oh! pour marquer l'admiration (استعجاب/تحسین)
 Fi! pour marquer l'aversion. (نفرت)
 Chut! pour imposer silence. (سکوت)

دوست بیشتر دارد. هر قدر بیشتر شخص دولتمند باشد (هست)
 بیشتر شخص غصه دارد. مرچه بیشتر بخوبید کمتر می یابید (پیدا
 میکنید). سعی باشید و الا شما را ننبیه خواهم کرد. باید
 انجام دادن تکلیف خودتان را خواه صبح خواه عصر.

Le solliciteur affriandé.

Un jeune homme qui manquait de ressources, se trouvait sans occupation. Il se présenta chez un négociant et lui demanda un emploi dans son bureau. Ils tombèrent tout de suite d'accord, et comme le négociant avait ce jour-là beaucoup de besoin, il pria le nouvel employé de commencer son œuvre *sur-le-champ*. Celui-ci commença par écrire une lettre, quand tout à coup il regarda par une fenêtre d'où l'on remarquait le cadran d'une horloge et s'écria: „Il m'est impossible de rester à présent, c'est l'heure d'aller dîner“.

Vraiment, répliqua le négociant, vous devez aller dîner!....

Oui, oui, allez dîner et ne retournez plus. Nous ne pourrions (نمی توانیم) longtemps nous entendre.

ture est belle au printemps! Oh! je l'achèverai comme je l'ai promis! Ah! que cela est beau! Hélas! le malade est mort! Chut! on arrive! Paix! mes enfants. Dieu soit loué! nous voilà sauvés. Que vous êtes laide!

Eh bien! mes ami, commençons. En effet! vous êtes insupportables. Courage! mes enfants, finissons. Allons! travaillons. Hé! parle donc. Bien! mon petit garçon, très bien! Grand Dieu! Quel malheur! Le général commanda: en avant! et l'armée se mit en marche.

Au secours! le malheureux se noie. Oh! le misérable qui ne se défend pas contre de pareilles accusations. Malheur à vous! vous qui trompez le peuple.

La toilette. (Dialogue)

Quoi! (جطور) Paul, tu es encore au lit, et nous sommes *en train* d'aller nous promener. Paul. On ne m'a pas réveillé. — Je m'éveille toujours moi-même; lève-toi promptement. — Dépêche-toi de t'habiller. — Donnez-moi une chemise propre. — Lave-toi la figure et les mains; voici du

Holà! pour appeler. (خواندن)
ça! pour encourager. (تشجيع)

Locutions interjectives

en avant!	یا الله جلو	bien!	بسیار خوب باشد
en arrière!	یا الله عقب	bon!	خیلی خوب - صحیح
au feu!	آتش	tiens!	همچنین - عجب
au secours!	امان - داد	qui vive!	کیست
allons!	یا الله برویم	silence!	بی صدا
patience!	حوصله	paix!	بی صدا
halte!	هالت - ایست	courage!	نترس
bravo!	آفرین	en effet!	فی الواقع
soit!	همچه باشد	donc!	آخر
malheur à!	بد احوال	Dieu soit loué!	شکر خدا را

لغات

la crainte	ترس	marquer	نشان دادن
la douleur	درد	imposer	تحمیل - تأثیر کردن
la joie	شادی	encourager	جرات دادن
l'admiration, f.	تعجب	insupportable	لایطاق
l'aversion, f.	نفرت	se noyer	غرق شدن
le silence	خواهوشی	l'aide	فشت
l'accusation, f.	اتهام	pareil, le	چنین, مثل

— LECTURE —

Ah! que je suis malheureux! Ah! que je suis aise de vous voir! Oh! que la na-

Oh! qu'il est douloureux pour un père d'avoir un fils ingrat!

Que de regrets, hélas! se prépare l'enfant désobéissant!

Perse! que ne puis-je te voir une des premières entre les nations.

Oh! que la mort est douce, à qui sut bien vivre!

Enfant, vous voulez acquérir la science, eh bien travaillez avec ardeur durant les années de votre jeunesse.

درس پنجاه و هشتم

در اعداد

Adjectifs numéraux

که در گرامر فرانسه صفات شماریشان مینامند

(Adjectifs cardinaux) اعداد رسمی

seize	شانزده	onze	یازده
dix-sept	هفده	douze	دوازده
dix-huit	هیجده	treize	سیزده
dix-neuf	نوزده	quatorze	چهارده
vingt	بیست	quinze	پانزده
septante	هفتاد	trente	سی
quatre-vingts	هشتاد	quarante	چهل

savon.— Oh! Quelle chose commode que le savon! Un morceau de savon et un peu d'eau froide, et voilà mes doigts mes mains, mes bras, mon visage et mon cou propres et blancs! *Passez-moi un essuie-main.*— Voici le peigne et la brosse, peigne-toi.— Mes bottes sont-elles cirées, et mon habit est-il brossé?— Oui, mon ami; les voici.— Merci! je mettrai mes souliers, ils sont plus légers. Un, deux: voilà que je les ai mis.— A présent, mets ton habit et ton chapeau.— Me voilà prêt; tiens! j'ai oublié de mettre ma cravate. Six heures vont sonner; dépêchons-nous!

لغت

prompt-دوروف en train حوله essuie-main, m.
toment بی مطلب. à l'instant الان. cirer واکس زدن.

Hélas! que d'illusions on se fait dans la vie!

Oh! quel triste spectacle que celui des hommes sans cesse en guerre les uns contre les autres!

Eh! qui ne soupire avec ardeur vers le bonheur parfait!

le, la dix-neuvième	نوزدهمین	le, la troisième	سومین
le, la vingtième	بیستمین	le, la quatrième	چهارمین
le, la vingt unième	بیست و یکمین	le, la cinquième	پنجمین
le, la trentième	سی‌مین	le, la sixième	ششمین
le, la quarantième	چهلمین	le, la septième	هفتمین
le, la cinquantième	پنجاهمین	le, la huitième	هشتمین
le, la soixantième	شصتمین	le, la neuvième	نهمین

le, la soixante-dixième هفتادمین

le, la quatre-vingtième هشتادمین

le, la quatre-vingt-dixième نودمین

le, la centième صدمین

le, la cent unième صد و یکمین

le, la trois centième سیصدمین

le dernier آخرین le, la millième هزارمین

quel quantième? چندمین la dernière آخرین

l'avant-dernier قبل از آخرین

l'avant-dernière قبل از آخرین

در الحاقième همه جا e خفه آخر حذف میشود در

neuf به v تبدیل میابد نخستین و آخرین لفظ مخصوص

دارند در دومین le second و la seconde هم توان گفت.

بعضی عبارات

L'an 1323. در سنه ۱۳۲۳

En 1323. در سنه ۱۳۲۳

quatre-vingt-dix نود cinquante پنجاه
cent صد soixante شصت

در هفتاد soixante-dix نیز گویند

million هزار mil هزار هزار

zéro صفر mille هزار

فائده - در طبقات اعشار عشره را مقدم بر آحاد میگویند.

چنانکه در فارسی هم صحیح همینست در فرانسه عطف عشره

بر آحاد فقط در واحد جائز است

trente-un سی و یک vingt-un بیست و یک

trente et un سی و یک vingt et un بیست و یک

trente-deux سی و دو vingt-deux بیست و دو

trente-trois سی و سه vingt-trois بیست و سه

etc. etc.

در هفتاد و نود آحاد را چون در عشر ثانی می‌شمارند.

quatre-vingt-dix نود soixante-dix هفتاد

quatre-vingt-onze نود و یک soixante-onze هفتاد و یک

quatre-vingt-douze نود و دو soixante-douze هفتاد و دو

quatre-vingt-treize نود و سه soixante-treize هفتاد و سه

اعداد ترتیبی (Adjectifs ordinaux)

le, la dixième دهمین le premier نخستین

le, la onzième یازدهمین la première نخستین

le, la douzième دوازدهمین le, la deuxième دومین

لغت

l'étendue, f.	وسعت	l'Ere, f.	مبدأ - تاریخ
unique	یکانه - منفرد	l'Hégire, f.	هجرت
le champ	مزرعه - صحرا	surnommer	ملقب کردن
environ	تقریباً	le chiffre	عدد - رقم
lettre, f.	حرف - تہجی	le numéro	نمبر
composer	ترکیب کردن	la fraction	کسر
le soin	توجہ	l'habitant	ساکن (شہر)
énoncer	تقریر کردن	composé	مترکب (عدد مفرد)
le siècle	مائے	entier	تمام (عدد صحیح)
la population	جمعیت (سکنہ)		

LECTURE.

La semaine a sept jours, le mois a trente jours. L'année a trois cent soixant-cinq jours, douze mois et cinquante-deux semaines. J'ai une dizaine de livres. Deux fois cinq font dix. Quatre fois six font vingt-quatre. Vingt-six moins douze fait quatorze. Trente et quarante font soixante-dix. Trois mois ont quatre-vingt-dix jours. C'est en mille trois cent vingt-trois que je publie ce livre. L'alphabet français est composé de vingt-cinq lettres.

Je suis dans ma quarante-quatrième année. Charles est le premier de sa classe,

Il y a trente ans. سی سال قبل
 Il y a une heure. یک ساعت است ، یک ساعت قبل
 Il y une semaine. یک هفته است
 Deux heures et demie. دو ساعت و نیم
 Il est une heure (C'est une heure) ساعت یک است
 cinq et sept font douze. پنج و هفت میشود دوازده
 cinq fois cinq font vingt-cinq. پنج پنجا میکند بیست و پنج
 vers les six heures. طرف ساعت شش
 une demi-heure. نیم ساعت
 long de dix pieds. بدرازی ده پا - بطول ده پا
 quel quantième avons-nous aujourd'hui?

امروز چندم است

c'est aujourd'hui le six. امروز ششم است
 le premier Mai. غرہ ماہ مه
 le deux, le trois mai. دوم سوم مه
 le douze septembre. دوازدهم سپتامبر
 l'ère de l'hégire. تاریخ هجرت
 en janvier. در ماہ ژانویه
 au mois de janvier. در ماہ ژانویه

اشارہ - در تعیین روز ماہ جز در غرہ در سایر روزها عدد رسمی معمولست؛ در onze حذف حرکت حرف تعریف و اتصال آن بمصمۃ ماقبل جائز نیست :

le onze juillet. یازدهم ژولای
 deux fois onze font vingt-deux.

چه ماهه است از تاریخ مسلمان (musulman) ؟ ماهه ۱۲ .
امروز ۴ محرم ۱۳۲۴ است از تاریخ هجرت.

La Bourse de Paris.

Le palais de la Bourse a la forme d'un temple grec, environné d'un péristyle limité par 66 colonnes corinthiennes. Le centre de l'édifice est occupé par une vaste salle, longue de 32 mètres et large de 18, éclairée par les vitrages du toit. On entre dans le palais, du côté Est et du côté ouest, par deux perrons de 16 marches chacun; l'entrée principale est la grande porte du côté ouest, en face de la rue de la bourse, c'est au centre de cette façade que se trouve cette inscription „Palais de la Bourse“ en lettres dorées. Au dessus de la porte se trouve l'horloge dont le cadran transparent est éclairé la nuit. Les locaux du premier étage sont affectés au service télégraphiques et téléphoniques. La grande salle du palais est le siège de la Bourse proprement dite. Vers l'extrémité de la grande salle, une enceinte circulaire entourée

Henri le dernier. Nous sommes dans le vingtième siècle de l'ère chrétienne. Romulus fut le premier, Numa Pompilius le second roi de Rome. Pierre I. (premier) fut surnommé le grand. Mon frère Frédéric est né (متولد شده است) le vingt-cinq Juillet, mil deux cent soixante. Hier c'était le dix mai, aujourd'hui c'est le onze. La reconnaissance est un des premiers besoin d'une belle âme.

— DEVOIR. —

اینجا است ۱ مداد ، ۲ قلم و ۳ کتاب . بشمرید انگشتهای دو دست خودتان را . بشمرید و تقریر کنید از ۱ تا ۱۰ . ۲ دو تا چندتا میشود ؟ مدرسه ما ۸۰ شاگرد دارد چهار اطاق هر اطاق ۲۰ شاگرد . شهرهای کوچک هست که بیش از ۳۰۰۰ نفر جمعیت (سکنه) ندارد . ۱۰ × ۱۰ یک هزار است . من در اطاق درس یکی باخر مانده ام ، حسن آخری است . هفته ۷ روز دارد . ماه ۳۰ روز دارد . سال ۱۲ ماه دارد .

نمره جای شما کدامست ؟ نمره صندلی شما ۷۷ است ، نمره صندلی من ۹۵ . ما ۵ ذرع ماهوت خریدیم . این چه ماهه است از تاریخ عیسوی ؟ این ماهه بیستم است از تاریخ عیسوی .

d'une grille est réservée aux agents de change on la nomme *la corbeille*.

لغت

grec یونانی. limiter محدود کردن. corinthien سبک
كورنېټ en face رو بروی. doré طلا. transparent شفاف
affecter اختصاص دادن. proprement dit حقیقی. circu-
laire دور زدنی. bourse, f. کبسه. temple, m. معبد.
péristyle, m. رواق. perron, m. صفا (ایوان). façade, f.
نمای عمارت. inscription, f. خط منقور. local, aux, m.
فضاء مکان. extrémité, f. انتها. enceinte, f. منطقه.
agent مأمور-تامل. change, m. داد و ستد نقدی (صرافی). cor-
beille, f. سبد.

درس پنجاه و نهم

فائده ۱ - در کسور سوای نصف و ثلث و ربع همان اعداد ترتیبی بکار است.

un cinquième	یک پنجم	un demi	یک نصف
un sixième	یک ششم	une demie	
un dixième	یک دهم	un tiers	یک ثلث
un centième	یک صدیک	un quart	یک ربع

quatre mètres et demi چهار ذرع و نیم
deux heures et demie دو ساعت و نیم
trois heures moins quart سه ساعت ربع کم

(۱) در اضافه بسوی نیز *la moitié* گویند.
La moitié des écoliers نصف شاگردان

اعداد دسته و گروه اعداد مرات

simple	ساده - فرد	l'unité, f.	واحد
le double	ضعف	la quantité	مقدار
le triple	سه برابر	la moitié	نصف
quatre fois	چهار برابر	le millier	هزارتا
cinq fois	پنج برابر - بار	la dizaine	دهه ده تا
dix fois	ده برابر - بار	la vingtaine	پست تا
cent fois	صد برابر - بار	la douzaine	دوازده تا
mille fois	هزار برابر - بار		

بافزودن *aine* از هر عددی سوای آن اعداد بیکه اصطلاح مخصوص دارند، لفظی شامل عدد آن عدد ایجاد توان کرد چنانکه ملاحظه شد و این تصرف غالباً در عشرات و مائه جائز است.
از هفت *semaine* ساخته اند بمعنی هفته

فائده ۲ - تائید در اعداد رسمی نیست مگر در *cent* و *vingt* و همچنین اعداد رسمی را جمع نمیدهند مگر *cent* و *vingt* را آنجا که بعد از آنها عدد دیگر نباشد (۱)

deux cents tomans	دویست تومان
trois cents hommes	سیصد مرد
quatre-vingts écoliers	هشتاد شاگرد
quatre-vingt-deux	هشتاد و دو
trois cent trois	سیصد و سه

(۱) *un* و *une* جز و کنایات بهمه جمع بسته میشوند (درس ۴۶)

de deux jours l'un. از دو روز یکی، يكروز در میان
tous les deux jours. هر دو روز بگبار
d'aujourd'hui en huit. از امروز تا هشت روز دیگر
d'aujourd'hui en quinze. از امروز تا پانزده روز دیگر
dans quinze jours. دو هفته دیگر
vingt à trente jours. بیست الی سی روز
une quinzaine de jours. پانزده روز

لغات

la composition	انشاء	mensuel	ما ماهانه
la note	نمره (یادداشت)	hebdomadaire	هفتگی
la vente	مراجعه	quotidien	روزانه

— LECTURE. —

L'étendue de la Perse est à peu près le triple de celle de la France, mais sa population en est la sixième. Autrefois les français aimaient beaucoup à compter par vingtaines; ils disaient (میگفتند) quatre vingts (80), six vingts (120), sept vingts (140) et ainsi de suite. Sept-vingts c'est-à-dire cent quarante.

Dieu rend (عوض میدهد) au centuple tout ce qu'on ait donné pour lui. Dix unités font une dizaine, et dix dizaines font une centaine. L'unique soin des enfants est de trouver le côté faible de leur maître.

اشاره ۱ - تمیز عدد در فرانسه همیشه جمع است خلاف فارسی .

اشاره ۲ - چون تمیز نکرده باشد ادوات تبعیضیه حذف میشوند چون معرقه باشد حرف تعریف را ذکر باید کرد،

J'ai deux livres. من دو کتاب دارم

Les deux livres de mon ami. دو کتاب دوست من

تبصره - mil فقط در ذکر سه گفته شود انهم مادی که از یک هزار نگذشته است .

در سنه ۱۳۲۳ En mil trois cent vingt-trois.

Mille soldats. هزار سرباز

Trois mille hommes. سه هزار کس

توضیح - در سایر انواع عدد جمع میاید :

les doubles	اضاف	les premiers	اولها
les triples	سه برابر	les troisièmes	سومها
les douzaines	دوجینها	les centièmes	صدمها
les centaines	صدها	les millièmes	هزارمینها
les milliers	هزارها	les demis	نصفها
les millions	میلیونها	les quarts	ربعها
les zéros	صفرها	les derniers	آخرها

un à un يك يك

deux à deux دوتا دوتا

jouer à trois. سه نفری بازی کردن

l'un après l'autre. یکی پس از دیگری

CONVERSATION.

Combien de maisons la ville de Téhéran a-t-elle? la ville de Téhéran a plus de 22 mille maisons.

Combien d'habitants a-t-elle? A peu près quatre cent mille.

Quel rang as-tu dans ta classe? Je suis le premier.

Qui est le dernier? C'est Paul.

Quelle place as-tu? J'ai la vingtième place.

Dans quelle classe est-il Charles? Il est en seconde.

Quand est-ce que vous êtes arrivés? Je suis arrivé, il y a quelques jours.

Et votre frère, quand est-ce qu'il est arrivé? Il est arrivé le deux octobre.

Quand avez-vous reçu la lettre de votre frère? Je l'ai reçue hier soir à six heures.

Quel quantième avons-nous aujourd'hui? Nous sommes aujourd'hui vingt-cinq, c'est le vingt-cinq.

Combien y a-t-il de lettres en français? Il y a en français vingt-cinq lettres.

Combien y a-t-il de sortes de lettres? Il y a deux sortes de lettres: les voyelles et les consonnes.

Combien y a-t-il de jours dans la semaine? Il y a sept jours dans la semaine.

La semaine est la cinquante deuxième partie de l'année. Trois tiers font un entier. Deux quart font un demi. Un chahi est la vingtième partie d'un Kran.

Une composition mensuelle est une composition qui se fait une fois le mois. Une note hebdomadaire est une note qui est donnée une fois chaque semaine. Un travail quotidien est un travail qui se fait chaque jour. Une vente annuelle est une vente qui se fait par année.

— DEVOIR. —

ثلث ۹ چقدر میشود؟ ۱ عشره مرکب است از ۱۰ واحد. ضعف ۳۵ چقدر میشود؟ چه (چطور) مینامید عددی مرکب از ۵ عشره را؟ ۷۵ مرکب است از ۷ عشره و نیم. ۳۰۰ مرکب است از ۳ مائه. نصف عمر خودمان را در بیلاف میکذاریم. چطور مینامید نصف ۱۰۰ را؟ نصف دوجین (این) شش است.

خمس مال التجاره شازرا فروخته اند. دوست من يك ۲۰ تا قاشق خریده است. يك دوجین جوراب برای من بخريد. ۱۲ چهار برابر بیشتر است از ۳. من ۱۰۰۰ بار بشما گفته ام. از برای شما ۱۰ بار مذاکره کرده ام.

35 centimes dans un sac. Au bout de l'année, je me trouvais avoir fait 303 journées de travail, car je n'avais chômé que 62 jours, pour les fêtes et les dimanches. Je désirais alors savoir à combien s'élevaient mes économies. Je vidai mon sac, je comptai ma monnaie, et je remarquai que je possédais une somme de 106 francs 5 centimes.

Aussitôt, je fis cette réflexion: Si je laisse mon argent dans ce sac, dans un an je ne trouverai toujours que 160 francs; mais si je porte mes 106 francs à la Caisse d'épargne et je les retire dans un an, la Caisse me rendra alors plus de 110 francs. Mon argent, dans ce cas, aura été utilisé, il m'aura produit 4 francs de bénéfice, juste une journée de mon travail. Ce sera donc alors comme si mon argent avait travaillé une journée à ma place.

Voilà donc l'épargne de 106 francs qui, une fois réalisée, occasionne à son tour de nouveaux bénéfices: voilà un capital.

Combien de jours y a-t-il dans une année? Il y en a 365.

Quel jour est-ce aujourd'hui? C'est le samedi, le dimanche.

A l'âge de vingt et un ans on est majeur en France.

L'olivier peut vivre trois cents ans, et le chêne six cents.

La tortue de mer pèse souvent plus de deux cents kilogrammes.

Jeanne d'Arc délivra Orléans le huit mai mil quatre cent vingt-neuf.

Rome fut fondée l'an sept cent cinquante-trois avant J.-C.

Le mètre égale le dix-millionième partie du quart du méridien terrestre.

Les grandes invasions des Barbares eurent lieu au sixième et au septième siècle.

Qu'est-ce que le capital.

Je gagnais chaque jour 4 francs. Comme j'étais économe, j'épargnais régulièrement 35 centimes sur chacune de mes journées de 4 francs, et je déposais ces

لغت

éco- capitale, m. سرمایه. économe, m. صرفه جو. nomie, f. پس انداز. caisse d'épargne, f. صندوق پس انداز. épargner, f. پس انداز کردن. déposer. bénéfice, f. کناره داشتن (سپردن). chômer تعطیل کردن. vider خالی کردن. utiliser مصرف انداختن. juste درست. réaliser وقوع دادن.

درس ششم

— در تالیف کلام —

توضیح — اقل جمله مؤلف از سه جزواست اسم ، رابطه و صفت چون « خدا داناست (۱) » که مرکب است از خدا (اسم) ، دانا (صفت) ، است (رابطه) ، یا بعبارت دیگر اقل جمله اسناد صفتی است بموصوفی . از این جهت آنصفت را مسند آن موصوفرا مسند الیه و وسیله علاقه را رابطه اسنادی نامند و آن مشتقات بودن است (۲) .

گاه صفت و رابطه یا بعبارت آخر مسند و رابطه اسنادی در یک کلمه جمع میشوند چون در خدا میداند که میداند بجای داناست آمده .

(۱) که جمله وصفیه اش توان نامید

(۲) بودن را از این روی فعل اسناد توان نامید

آنجا که فعل لازم باشد ، یعنی معنی آن تجاوز از فاعل نکند ، ترکیب کلام از اجزای سه گانه مزبوره مفید معنی نام است چون در « حسن می رود » — « او میخندد » بتقدیر آنکه « حسن بویست » و « او خندان است » . آنجا که فعل متعدی باشد یعنی معنی آن صفتی باشد که از فاعل صادر شود ، باسناد تنها جمله افاده نام میکند چون در « رستم زد » (تقدیر آنکه رستم زنده است) که شنونده منتظر است بداند ، که را زد یعنی امر صادر از رستم برکه واقع شد . پس آنجا که فعل متعدی ، یعنی صفت صادر از موصوف باشد ، کلمه دیگری در جمله لازمست که مورد معنی فل تواند شد چون در « رستم زد اسفندیار را (۱) » که رستم مسند الیه است ، زد مسند و رابطه اسنادی ، اسفندیار را محل وقوع معنی صفت که آن را مفعول گویند .

حال باید دانست که هر یک از اجزای اصلی کلام از برای تعریف یا توضیح یا تاکید منضماتی توانند داشت چون در :

رستم دستان — زد بتیرگر — اسفندیار روئین تن را .
که رستم بدستان تعریف شده است ، زد به تیرگر توضیح

(۱) ما این نوع را در مقابل وصفیه فعلیه نامیم

واسفندیار به روئین تن توصیف . هر چند اجزای جمله ملحقیات و منضمات پیدا کنند ، مناط در تالیف کلام ترتیب اجزای اصلیه است ، گاهی منضمات مزبوره در حد خود جمله تام توانند بود (جمله معترضه) .

فائده ۱ — قاعده در تالیف کلام فرانسه آن است که :

۱ — مسند الیه در صدر جمله و رابطه مقدم بر مسند باشد ، این نوع تالیف کلام را مستقیم گویند (Construction directe).
خدا تواناست . Dieu est puissant.

۲ — یا اینجا که فعل متعدی باشد فاعل در محل اول فعل در محل دوم مفعول در محل سوم واقع شود :

خدا عالم را خلق کرد . Dieu créa le monde.
فرق نمیکند که فاعل اسم ظاهر باشد یا ضمیر فعلی متصل :
او کتاب را میجوید . Il cherche le livre.

۳ — متعلقات هر جزو از کلام از آن جزو جدا نیفتد :

خدای کریم قادر مطلق است . Le bon Dieu est tout puissant.
خدای قادر مطلق عالم را با حکمت تمام عالم را
avec prudence le monde entier.

فائده ۲ انحراف از قاعده مذکور را انقلاب تالیف (inversion) گویند و آن عبارت از تقدیم فعل بر فاعل و در چند جا است

۱ — در سؤال چنانکه دانسته شد بدون ادات استفهام

چون در این مثال :

avez-vous un livre? يك كتاب دارید؟
arrivera-t-il aujourd'hui? امروز وارد خواهد شد؟

با ادات استفهام چون در این مثال :

Comment trouvez-vous ce livre?

این کتاب را چگونه میباید؟

A quelle heure arrivera-t-il?

آنجا که فاعل اسم ظاهر باشد بهتر ذکر آن است در

صدر جمله و آوردن ضمیر منفصلی بدل آن دنبال فعل :

Votre père se porte-t-il bien?

با ذکر ادات استفهام سه وجه جایز است :

Votre père comment se porte-t-il?

Comment votre père se porte-t-il?

Comment se porte-t-il votre père?

اشاره — برای طفره از انقلاب تالیف جمله را به

est-ce que ابتدا کرده مستقیم بنا کنند :

Est-ce que vous avez un livre?

Est-ce que votre père se porte bien?

Quand est-ce qu'il est arrivé?

در حقیقت انقلاب در عبارت est-ce que واقع شده است

در محاوره گاهی جمله را مستقیم بنا کرده سؤال را

بمعترضه دنبال آن می‌رسانند چون در :

Vous me donnerez votre livre, n'est-ce pas?
که انقلاب در عبارت n'est-ce pas واقع شده است

۲ - در امر حاضر که فاعل ضمیر متصل فعلی است :

Aimez vos parents.

۳ - آنجا که بخوانند اهمیت را بفعل داده باشند و این بیشتر جائی است که فعل لازم، مطاوع یا مجهول باشد (۱) :

La coulent mille ruisseaux.

Hier arriva un accident.

Voilà les belles fleurs dont est émaillé le grand jardin.

Les pays que visita ce voyageur. La ville où demeure mon ami. La loi permet (تجویز میکند) quelquefois ce que défend l'honneur.

۴ - در حکایت اول دیگری آنجا که نام فاعل بیرون :

Je suis votre serviteur, reprit (جواب داد) le bon homme.

Quoi! s'écria (فریاد کرد) le vieillard.

Mon père est malade, nous dit-il.

۵ - در تعجب و ندا پس از que استعجابیه بمعنی چه بسیار

O religion, que de vertus te doivent (مقروضند) les humains?

(۱) این مقوله تابع نظره تکام است غالباً طفره از انقلاب بهتر است

۶ - در بعضی جمل مختصره مبتدی به :

comme à peine هنوز...
du moins همچنان - از این جهت aussi لا اقله
peut-être باز - با وجود این encore بلکه
en vain بی حاصل vainement بی حاصل، بیهوده
ainsi چنین tel این طور

toujours همین قدر هست که - افلا - در هر حال

Tel est mon avis. رای من چنین است
A peine étiez-vous sorti que ... هنوز بیرون نرفته بودید که

Peut-être serai-je plus heureux شاید خوشبخت تر
à l'avenir. باشم در آتی

Aussi est-il fort regretté. لذا خیلی افسوسش را می‌خورند
Ainsi parle cet homme. این طور حرف می‌زند این مرد

۷ - گاهی بتقدیر ظرف چون درین مثال

Parlait-il, on l'écoutait avec (وقتی که) حرف می‌زد،
attention (quand il parlait) شخص بدقت گوش می‌داد.

۸ - در بعضی عبارات شاذاً که از قبیل ندا و تعجب محسوب توانند شد و در شعر متعلقاً

Vive la justice!

تبصره - بیان انواع جمل و ذکر متعلقات و ملحقات
هریک از اجزای کلام در دوره دوم مشروحاً خواهد شد
درین دوره بهمین قدر اکتفا میشود آنکه دقت نظر

L'étude enrichit l'intelligence.
 L'intelligence est enrichie par l'étude.
 L'intelligence s'enrichit par l'étude.
 La passion aveugle l'homme.
 L'homme est aveuglé par la passion.
 L'homme s'aveugle par la passion.

لغت

propre	تمیز (خوابستن)	l'exil	نقی
glorieux	بجالی	la docilité	متابعت
conter	قصه گفتن	le poste	مأموریت
particulier	مخصوص	l'instinct	شعور حیوانی
prouver	معلوم کردن	la conservation	حفظ
hausser	بلند کردن	la marque	نشانه
fier	متکبر، مغرور	l'ornement, m.	زینت
abandonner	وا گذاشتن	la dynastie	سلسله
examiner	امتحان کردن	l'épaule, f.	شانه
de mauvaise grâce	بطور بی لطفی، بطور بی میلی		
être à son aise	آزاد، راحت بودن		
irrésistible	ممتنع النقاومت		
la foudre	برق	l'éloquence, f.	فصاحت
confier	سپردن	la fidélité	وفا
le trésor	گنج، خزانة	la soumission	تمکین
le mensonge	دروغ	Sa Mejesté	اعلیحضرت
avilir	از نظر انداختن	la franchise	راستی

داشته است از مطالعه امثله و مطابقه با فارسی بسیار دریافته است.
 گاهی هم در طی دروس بعضی اشارات شده است. و اینک
 چند جمله مزید خبرت را نمونه آورده میشود.

Parler, c'est dépenser; écouter, c'est acquérir.

C'est dépenser que de parler; c'est acquérir que d'écouter. Ecouter, c'est acquérir; parler, c'est dépenser.

On acquiert quand on écoute, on dépense quand on parle.

Mes amis, conservez votre cœur dans la paix.

Conservez, mes amis, votre cœur dans la paix.

Dans la paix, mes amis, conservez votre cœur.

Soldat, gardez toujours l'honneur de votre patrie.

Gardez toujours, soldats, l'honneur de votre patrie.

Toujours, soldats, gardez l'honneur de votre patrie.

De votre patrie, soldats, gardez toujours l'honneur.

siècle. Les moments que Chah Abbas ne donnait pas aux soins de l'Etat, il les donnait à l'étude. Pourquoi Annibal (۱) n'a-t-il pas attaqué Rome immédiatement après la bataille de Cannes (۲). Comment s'appelle la salle où l'on garde des livres? Quel est le plus bel ornement de la bibliothèque d'un écolier?

Quels sont ceux qui méritent un respect particulier de la part des enfants. Est-ce bien de passer inutilement son temps. Comment prouve-t-on qu'on aime sa patrie? La pluie produit (۳)-elle (حاصل میکند) de bons effets pour l'agriculture? Nommez les rois de Perse de la dynastie des Sassanides. Je ne me croirai (خونم را تصور نخواهم کرد) heureux, répliqua Henri IV (۴) (quatre), que quand j'aurai fait le bonheur de mon peuple. Prisonnier chez les Russes! reprit (۵) Charles XII, (douze) en haussant les épaules: «Allons donc! allons plutôt

honorer	اقتدار داشتن	la richesse	ثروت
précieux	قیمتی	le soin	دقت، مواظبت
à son tour	به نوبه خود	l'ordre	حکم، نظم
fléchir		خم کردن، منازع کردن	
immédiatement		بلافاصله	
apprécier		قدر دانستن، تخمین زدن	
l'économie, f.		صرفه جوئی	

— LECTURE —

L'histoire du passé est le guide de l'avenir. Pendant leur long exil, les Bourbons n'avaient rien appris (۱) et rien oublié. Nous écoutons avec docilité les conseils que nous donnent ceux qui savent (بداند) flatter nos passions. La loi militaire punit de mort le soldat qui a quitté son poste. Le soleil communique sa lumière à toute la terre. La nature a donné à tous les animaux l'instinct de leur propre conservation. Plus une chose est difficile, plus il est glorieux de la faire bien. Une des marques de la médiocrité d'esprit est de conter toujours. Il ne faut point mal parler des absents. Il faut profondément étudier les hommes de son

(۱) اسم مفعول از apprendre یاد گرفتن

(۱) سردار معروف کارناجی (۲) شهری بود در ایتالیا

(۳) ماضی از produire عمل آوردن

(۴) پادشاه حوالی سنه ۱۰۰۰ هجری

(۵) ماضی محدود از reprendre اظهار کردن جواب دادن

chez les Turcs. Il est fier, aussi tout le monde l'abandonne. On l'en a prié longtemps; encore l'a-t-il fait de mauvaise grâce.

A peine le soleil était-il levé, qu'on commença la marche. Si je n'ai pas réussi toujours ai-je fait mon devoir. Toujours est-il vrai que vous auriez pu le faire. S'il n'est pas riche, du moins est-il à son aise. Il faut examiner la question, peut-être a-t-il raison. En vain ai-je travaillé si longtemps. En vain avez-vous tâché de le sauver.

Comme vous l'a communiqué mon frère, notre ami arrivera ce soir. L'éloquence de Périclès^(۱) avait quelque chose d'irrésistible; faisait-il entendre sa voix dans les occasions importantes, on disait que Jupiter^(۲) lui avait confié la foudre et les éclairs.

— D E V O I R. —

دروغ از نظر میاندازد ، راستی افتخار میدهد .

(۱) بتلفظ آخر از مشاهیر رؤسای آطن در مائه یاردهم

قبل از حجرت بوده است

(۲) بتلفظ آخر مفتوحاً خداوند را باب انواع یونانیان مالک آسمان زده بین

مواظبت و نظم سرچشمه صرفه جوئی و ثروت اند . صحت گنجیست نفیس که شخص قدر آرا خوب نمیداند مگر در ناخوشی . من با کمال متابعت نصایحرا که شما بمن بدهید خواهم شنید . آهائیکه میل دارند مارا به شبهه بیاندازند هواهای مارا تملق میکنند . آفتاب روشنی خودش را بفقیر وغنی میدهد . نباید مغرور بود بمکنت خود . شاه عباس یکی از بزرگترین پادشاه ایران بود . دوست شما بزرگان عهد خودشرا خوب میشناسد . چه اسم دارد میدان طهران که در آن توپها را قرار داده اند (مکان داده اند) ؟ شخص از راه فقر بهتر (خواطر جعتر) به تقوی میرسد تا از راه دولت .

این راستست که شما دولت خودتارا تلف کرده اید ؟ روزهای هفته را برای من بنامید . در سه ۶۳۲ از تاریخ عیسوی ، نزدیک شدن انجام خود را حس کرده (sentant) . محمد با خلقی شرط وداع بجا آورده (۱) . گفت ای مسلمانان : اگر من کسرا از میان شما زده ام ، حال حاضر (me voici) . نوبت از اوست که مرا بزند (بزند مرا بنوبت خود) بفارسی میگویند چراغ دروغ فروغی ندارد . باز امروز بیرون رفتی (مطلق)

fit ses adieux. (۱)

eut un métier à bas de moins; une fois on n'entra plus dans les salles du second; une autre fois la cour du fond ne s'ouvrait plus. Enfin, un jour, les ouvriers n'arrivèrent plus, nous n'entendîmes plus sonner la cloche des ateliers, l'eau des grands bassins dans lesquels on lavait les tissus, demeura immobile, et bientôt, dans toute la fabrique, il ne resta plus que le concierge. C'était fini, mon père était ruiné: nous partîmes pour Lyon.

لغت

ruine, f. ورشکست (خرابی) خرابه, m. endroit, m. (طرف)
facture, f. میل, f. envie, f. débiteur, m. بدکار.
commande, f. مشتری, m. حساب.
procès, m. مرافعه, دعوی, f. grève, f. طغیان, نافرمانی.
révolution, f. انقلاب, m. coup de grâce, m. چوب آخر.
métier à bas, m. سمکاه جوراب بافی, m. concierge, m. دربان
frapper هجوم آوردن (زدن) ruiner خراب کردن, être
ruiné از یا افتادن, ورشکستن.

QUESTIONS.

Où votre père avait-il une fabrique?— Quels malheurs frappèrent votre père?— etc.

هنوز رسیده بود (نارسید) که مجبور شد به (از)
برگشتن، اگر من گردش رفتم (مطلق) اقلًا درسرا
تمام کردم. اگر ثروت بزرگی ندارد لامحاله فقیر نیستم.
شاید وارد شده است. من بیهوده سعی کردم در (از)
تمام کردن ترجمه خودم. معلم مدرسه ما دل سختی (dur)
دارد (هروقت) شروع میکند به تنبیه کردن شاگردان
دیگر (alors) همه را تنبیه میکند.

La ruine d'une fabrique.

Mon père avait une fabrique aux portes de Mines. Vers 1848, des malheurs le frappèrent, par vingt endroits. Les débiteurs n'eussent plus envie de payer les factures, les meilleurs clients cessèrent de faire des commandes, un procès avec nos marchands de couleurs lui coûta fort cher, un de ses clients lui emporta quatre mille francs; puis une grève des ouvriers, qui ne finit qu'au bout d'un mois; enfin, la Révolution nous donna le coup de grâce.

A partir de ce moment, la fabrique ne battit plus que d'une aile; les ateliers finirent par se vider: chaque semaine il y

laisse point abattre par l'épreuve. Les soldats s'animent au combat par une chanson guerrière.

Que de fois nous nous berçons de fausses espérances.

La nature se renouvelle quand arrive le printemps. On se décourage à tort devant les difficultés. Qui paye ses dettes s'enrichit, dit un proverbe. Une maladie est épidémique, lorsqu'elle attaque un grand nombre de personnes *à la fois*, contagieuse, lorsqu'elle se communique par le contact, incurable, lorsqu'elle n'est pas guérie par aucun remède.

Tous les historiens ne se sont pas appliqués à chercher la vérité.

Histoire d'une chemise.

Une multitude d'hommes ont travaillé et travaillent pour vous; car tous les hommes se rendent service les uns aux autres. Ecoutez l'histoire d'une chemise: Nos chemises sont faites avec du coton. L'arbuste qui produit le coton ne croît (نمی‌روید) que dans les pays très chauds. Des hommes tout noirs ont cultivé le cotonnier et ont

Un mensonge.

Un jour je fus paresseux à l'école. J'avais oublié d'apprendre ma leçon. Pendant la classe, je fus incapable (۱) de répondre aux questions du professeur. Au lieu d'avouer ma faute, je n'eus pas honte de mentir pour cacher ma paresse. J'eus une punition du professeur, car j'étais coupable.

Pour apprendre ma leçon, j'eus à rester en classe samedi après-midi. Mes amis avaient organisé une partie, et je n'eus pas le plaisir de prendre part à leur *promenade*.

Depuis, j'ai horreur de la paresse et du mensonge.

شاگرد متکلم را به مع الغیر مبدل کند و کرت دیگر به

لغت

horreur, f. شرم. honte, f. دروغ. mensonge, m.

تفره دحشت. paresse, f. تنبلی. incapable تا مستعد.

coupable متقص.

LECTURE.

Un cœur grand, noble, courageux ne se

(۱) je fus incapable نمی‌شود

porté à travers les mers? — Sur quoi l'a-t-on mené à la fabrique? — Quel ouvrier en a fait une toile? — etc.

La chèvre.

La chèvre est plus forte, plus légère, plus agile et moins timide que la brebis; elle est vive, capricieuse, vagabonde. Elle aime à s'écarter dans les solitudes, à grimper sur les lieux escarpés, à se placer et même à dormir sur la pointe des rochers et sur le bord des précipices.

Elle est robuste, aisée à nourrir; presque toutes les herbes lui sont bonnes, et il y en a peu qui l'incommode. Elle s'expose volontiers aux rayons les plus vifs du soleil, sans en être incommodée, et sans que cette ardeur lui cause ni étourdissement ni vertiges; elle ne s'effraye point des orages, ne s'impatiente pas à la pluie, mais elle est sensible à la rigueur du froid.

لغت

solitude, f. گوسفند. brebis, f. بز. chèvre, f. rayon, m. برتگاه. précipice, f. (سنگ) rocher, m. شعاع. étourdissement, m. حرارت. ardeur, f. چشم. rigueur, m. طوفان. orage, m. سرگیجه. vertige, m. دوار.

récolté le coton. D'autres hommes l'ont apporté à travers les mers sur des vaisseaux. D'autres encore, sur des chariots, l'ont mené à la fabrique.

Des ouvrières ou des machines ont filé le coton; le fabricant a fourni ces fils fins au tisserand, qui en a tissé de la toile. L'ouvrière a taillé la toile avec ses ciseaux, elle a cousu (دوخته است) l'étoffe avec son aiguille et en a fait une chemise. Enfin, notre mère a dépensé quatre ou six francs, qui avaient coûté à votre père une demi-journée ou une journée entière de travail, et elle vous a acheté une chemise. Que de peines pour se procurer une chemise!

لغت

tisserand, m. بسیاری. multitude. از روی. filer. تابیدن. رشتن. tisser. بافتن. tailler. بریدن. (خیاط). se procurer. بدست آوردن.

QUESTIONS.

De quoi la chemise est-elle faite? — Quel arbuste produit le coton? — Où trouve-t-on le cotonnier? — Quels hommes ont cultivé le cotonnier et ont récolté le coton? — Qui l'a ap-

la nourriture abondante, le gîte agréable, et toutes les commodités, toutes les aisances nécessaires à la vie.

لغت

art, m. صنعت. paon, m. کبوتر. pigeon, m. pri- (سوراخ) cellule, f. محصوره. chaumière, f. sonnier, m. محبوس. captif, m. hôte, m. مهمان. aisance, commodité, f. (آسایش) gîte, m. منزل (آشیان). domestique اهلی. pesant سنگین (طاجن) rapide سریع. جلد. subjuguer زیر بیعت آوردن. گردن بسته. multiplier زیاد کردن. clos مخصوص. enduit اندود شده. volontiers دلخواه. fugitif فراری. abondant فراوان. گریزیا.



کتابخانه خصوصی

غلامحسین سرور

m. سخت، شدت léger (سبک) timide ترسو (محبوب کمرو). capricieux بوانوس. vagadond هرزه گرد. سرگرداز. escarpé تندسرسبب s'écarter تگ کردن. جداشدن کنار گرفتن. robuste قوی (بیه) aisé سهل. incommoder زحمت دادن. s'impatisier بی تاب شدن. sensible حساس.

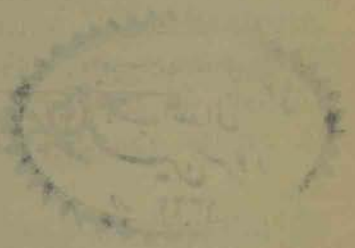
Le pigeon.

Il était aisé de rendre domestiques des oiseaux pesants, tels que les coqs, les dindons et les paons; mais ceux qui sont légers et dont le vol est rapide, demandent plus d'art pour être subjugués. Une chaumière basse dans un terrain clos, suffit pour abriter, élever et faire multiplier nos volailles; il faut des tours, des bâtiments élevés, fait exprès, bien enduits en dehors et garnis en dedans de nombreuses cellules, pour attirer et loger les pigeons.

Ils ne sont réellement ni domestiques, comme les chiens et les chevaux, ni prisonniers, comme les poules; ce sont plutôt des captifs volontaires, des hôtes fugitifs, qui ne restent dans le logement qu'on leur fait qu'autant qu'ils s'y plaisent, (خوششان می آمد) autant qu'ils y trouvent

12. The first of these is the fact that the
the first of these is the fact that the
the first of these is the fact that the

the first of these is the fact that the
the first of these is the fact that the
the first of these is the fact that the
the first of these is the fact that the
the first of these is the fact that the
the first of these is the fact that the
the first of these is the fact that the
the first of these is the fact that the
the first of these is the fact that the
the first of these is the fact that the



کتابخانه
شماره
تاریخ

